

گزارش کنفرانس برلن

"پاس"
چپ نماها
"گل"
ارتجاع!
(ص ۱۴ و ۴۰)

مصباح یزدی با چه پیامی از لندن بازگشت؟

"حجتیه"
ماfiای کودتا!
* آیت الله واعظ طبسی خواب و
خیال سلطنت بر ایران را دارد!
(ص ۱۷)

با ادامه توطئه های شورای نگهبان علیه "یوم الله"، باید نمایندگان منتخب
مردم را به تهران فراخواند و مجلس ششم را در هر محل ممکن تشکیل داد!

ختم مجلس پنجم گشایش مجلس ششم!

آنچه که با توقیف روزنامه ها در جمهوری اسلامی ادامه یافته، همانگونه که برهمگان مانند روز
روشن است، گام های عملی برای اجرای کودتائی است که طرح آن در مشهد، از سوی آیت الله واعظ طبسی
به رهبران جمهوری ابلاغ شده است. هنوز لیست کامل کسانی که در مشهد بوده و مأموریت های کودتائی
خود را دریافت داشته اند در اختیار نیست، اما از روی یک فیلم تلویزیونی، که رهبر جمهوری اسلامی را هنگام
سخنرانی در مشهد نشان داد، حداقل چهره تعدادی از رهبران توطئه های سه سال اخیر قابل تشخیص است.
(به گزارش "حجتیه" مافیای کودتا، در همین شماره راه توده مراجعه کنید)

در واقع، در مشهد "کنگره کودتا" برگزار و در تهران این کودتا گام به گام به اجرا گذاشته شد.
چاپ ناگهانی و بی مقدمه یک سند افشاگرانه پیرامون کودتای ۲۸ مرداد و نقش انگلستان در آن در روزنامه
"واشنگتن پست" گویای حقایقی است که اکنون در جمهوری اسلامی دنبال می شود. (ترجمه و تفسیر این سند
را نیز در این شماره راه توده می خوانید)

ترور "سعید حجازیان"، مدیرمسئول روزنامه "صبح امروز" و مشاور سیاسی محمد خاتمی، بلافاصله پس
از بازگشت آیت الله مصباح یزدی از سفر لندن، آغاز عملیات کودتائی بود که اکنون با یورش به مطبوعات
ادامه دارد و در روزهای آینده و در صورت عدم مقاومت در برابر آن و یا افتادن در دام هائی که کودتاچیان بر
سراه جنبش کننده و خود را برای آن آماده کرده اند، با دستگیری بسیاری از روزنامه نگاران و فعالان سیاسی
کامل خواهد شد. (سرمقاله صفحه اول شماره ۹۴ راه توده و اخبارتدارک دستگیری ها را در ادامه همین
سرمقاله بخوانید)

این کودتا، برخلاف تمام کودتاهای کلاسیک، کودتائی است که نه از ابتدا، بلکه از انتها در
جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته شده است! در تمام کودتاهای کلاسیک، ابتدا دولت توسط نظامیان و
یا به کمک نظامیان سرنگون شده و سپس موج دستگیری ها، بستن مطبوعات، اشغال رادیو تلویزیون،
انحلال پارلمان، ترورهای خیابانی و محاکمات فرمایشی شروع می شود. در طرح "کنگره کودتا"، این
خیانت ملی ابتدا از ترور، یورش به مطبوعات، محاکمات فرمایشی، باطل اعلام کردن انتخابات، اعلام
حالت فوق العاده، جلوگیری از تشکیل مجلس ششم و برکناری دولت و تشکیل دولت کودتائی شروع
شده است! (بقیه را در ص ۲ بخوانید)

راه

خجسته باد اول ماه مه!

توده

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>
دوره دوم شماره (۹۵) اردیبهشت ۱۳۷۹

"بسیج"

در برابر سپاه!

ناطق نوری بسیج را تحریک به
عملیات کودتائی می کند!
(ص ۵ و ۸)

اقتصاد ملی

پاکدام نگرش؟

کنگره سازمان فدائیان اکثریت

رسیدند همانجا

که بودند باز!

(ص ۳۰)

شکست و پیروزی

در جنبش ها

(ص ۱۳)

ادامه گزارش مراسم یادبود در شهر کلن

کیانوری

پیرمرد با انقلاب ماند!

(ص ۲۷)

(بقیه ختم مجلس پنجم، گشایش مجلس ششم از ص اول)

تمام سخنانی که در روزهای اخیر از دهان مصباح یزدی در قم، هاشمی رفسنجانی در تهران، عسکراولادی در مطبوعات طرفدار کودتا، ناطق نوری در مجلس و دیگر هدایت کنندگان توطئه‌ها به بهانه‌های مختلف بیرون آمده و حتی در مقالات روزنامه‌های کیهان، رسالت و جمهوری اسلامی بازتاب یافته، یک نکته محوری دارد و آن قدرت بسیج و نیروهای مسلح برای سرکوب اعتراضات مردم در برابر عملیات کودتائی و تحریک بی‌وقفه "رهبر" جمهوری اسلامی برای اعلام رسمی موافقت با آنست!

آنها به این موافقت برای جنبه قانونی بخشیدن به برکناری دولت خاتمی از طریق مجلس پنجم نیازمندند! گرچه می‌دانند که پس از دستیابی به این موفقیت و برای خاتمه بخشیدن به جمهوریت باید چاره‌ای اساسی بیاندیشند و برای ادامه رهبری حکومت کودتا "رهبر" دیگری را جانشین "رهبر" کنونی کنند، که تعلل در قاطعیت مورد نظر آنها دارد!

ظاهراً، در مراسم توطئه گرانه‌ای که تحت عنوان "دیدار" با حضور دهها هزار بسیجی جدید و نوجوان برای "رهبر" جمهوری اسلامی در "مصلی تهران" ترتیب داده بودند، وی باید چنان سخن می‌گفت که با مذاکرات مشهود مطابقت داشته و دستور حمله از آن استنباط شود، اما خامنه‌ای به هر دلیل پشت پرده تنها بستن مطبوعات را بعنوان خشونت قانونی اعلام داشت و درباره نتیجه "یوم الله" سکوت کرد!

او خود در فردای انتخابات مجلس ششم، شرکت وسیع مردم در این انتخابات را یک ودیعه الهی و روز ۲۹ بهمن را "یوم الله" اعلام داشته بود. شکست خوردگان آن انتخابات، علیه "یوم الله" به کودتا متوسل شده و آن را می‌خواهند باطل اعلام کنند!

بعد از این سخنرانی، در بازار تهران گروه‌های چند ده نفره با شعار "رهبر ما می‌ترسه!" به راه افتادند، تا "رهبر" آنچه را در سخنرانی مصلی تهران برزبان نیاورده بود، در پشت صحنه با آن موافقت کند!

روزنامه جمهوری اسلامی در سرمقاله خود خواهان قاطعیت "رهبر" شد و آیت الله مصباح یزدی در سخنرانی برای طلاب مدرسه حقانی قم، با صراحت خواهان تصمیم "رهبر" شد و گفت که «دولت خاتمی تا زمانی مورد تأیید ماست که رهبر آن را تأیید کند!»

هاشمی رفسنجانی، که هنوز بلند پروازی جانشینی رهبر و تشکیل دولت مقتدر را در سر دارد نیز با همین مضمون گفت: «نیروهای جوان بسیجی منتظر یک اشاره رهبرند!»

(پیرامون سازماندهی "بسیج جدید" که با هدف مقابله با مخالفت بدنه سپاه با کودتا سازمان داده شده نیز مطالبی در همین شماره راه توده می‌خوانید)

یورش به مطبوعات بدین ترتیب آغاز شد، اما این فقط آغاز است! آنها که گفته می‌شود طرح کودتا را در بازگشت از لندن با خود به ایران آورده و تقدیم آیت الله واعظ طبسی کرده‌اند، در گام‌های بعدی خیال جلوگیری از تشکیل مجلس و برکناری دولت را دارند. آنها بخوبی می‌دانند که برکناری ریاست جمهوری تنها با در اختیار داشتن مجلس ممکن است. آنها مجلس پنجم را هنوز در اختیار دارند و می‌کوشند با همین مجلس خاتمی را برکنار کنند، زیرا تشکیل مجلس ششم این فرصت را از آنها خواهد گرفت! بنابراین، خیزی که برای کودتای تمام عیار در جمهوری اسلامی و علیه جنبش مردم و دولت خاتمی برداشته شده، با ترور حجابیان آغاز و قرار است، در صورت امکان و توان تا برکناری خاتمی و سرکوب جنبش پیش برود.

این یک نبرد کامل بین مافیای ثروت و قدرت حکومتی با نیروی وسیع و توده مردم است، مافیائی که دیگر توان فریب توده مردم را با شعارهای مذهبی، پشت نقاب دفاع از انقلاب و لباس روحانی ندارد. توده مردمی، که چشمه‌هایش به روی حقایق باز شده و به دفاع از انقلاب ۵۷ و آرمان‌های آن برخاسته‌است. با این مضمون، کودتای کنونی، کودتائی عمیقاً ضد انقلابی در برابر جنبشی با کیفیت انقلابی است.

تاکنون ابزاری که این جنبش برگزیده "قانون" و روشی که اتخاذ کرده "مسالمت آمیز" است. اما، براساس همه نمونه‌های تاریخی دیگر، وقتی ابزار یک جنبش از یک مرحله به بعد کارائی خود را در عمل نتواند نشان دهد، مردم، پس از استفاده کامل از ظرفیت‌های این ابزار و روش، به ابزار و روش‌های دیگری روی خواهند آورد. ابزار شکست می‌خورد، اما جنبش به راه خود ادامه می‌دهد! (در همین شماره راه توده مقاله "شکست و پیروزی" را بخوانید)

درک این مسئله، یعنی استفاده از ابزارها و روش‌ها، امروز برای همه میهن دوستان، سازمان‌های سیاسی، توده‌های مردم و نیروهای طرفدار تحولات در درون و حاشیه حاکمیت اهمیت تاریخی دارد. برای درک عمیق این

امر، ابتدا باید دید عملیات کودتائی به چه اهدافی می‌خواهد دست یابد و جنبش در برابر آن چه باید بکند و چه می‌تواند بکند:

هیچکس در این نکته تردید ندارد که توده‌های عظیم مردم ایران، برای دستیابی به اهداف خود، در این مرحله نه خواهان خشونت شد و نه آمادگی آن را دارند. مهم‌ترین ابزار جنبش، هنوز و همچنان حرکت در مسیری مسالمت آمیز و قانونی است. جنبش در این مرحله از مبارزه، "سلاح" خویش را خود انتخاب کرده‌است و حاضر نیست برای مبارزه با مخالفان جنبش به آن ابزاری متوسل شود که مخالفان می‌خواهند به جنبش تحمیل کنند. یعنی، "سلاح" و "میدان" مبارزه را جنبش خود تعیین کرده و می‌کند.

مخالفان جنبش خواهان خشونت مسلحانه‌اند، زیرا خود را در این عرصه توانا می‌دانند. مردم خواهان مسالمت و تحمیل قانون و قانونگرایی به مخالفان خویش‌اند، زیرا به این ابزار مجهزند!

سؤال مهمی که در ادامه این توصیف از صحنه مبارزه به اذهان راه می‌یابد آنست که در نبرد آشکار طبقاتی و در کارزار "که بر که"، مافیای اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی با استفاده از ابزاری که در اختیار دارد لحظه به لحظه محاصره جنبش را تنگ‌تر کرده، راه‌های ارتباطی جنبش را که مطبوعات باشند می‌بندد و چهره‌های موثر در حرکت جنبش را نیز یکی بعد از دیگری یا زندانی می‌کند و یا ترور. در این حالت، چگونه و تا کی می‌توان همچنان به کارائی ابزار "قانون" و روش "مسالمت" اطمینان داشت و از آن استفاده کرد؟

در پاسخ به این سؤال بسیار مهم باید گفت: استفاده از "قانون" و روش "مسالمت آمیز"، هرگز به معنای انفعال، عقب نشینی، بی‌سازمانی و تسلیم نیست. اگر چنین باشد، "تسلیم" را به جنبش توصیه کرده‌ایم. اما، هنوز از تمام امکانات قانونی و روش‌های مسالمت آمیز برای مبارزه استفاده نشده و در حقیقت جنبش در آغاز تمرین استفاده از "سلاح" و "روش" برگزیده خویش است. "مقاومت منفی" و روش‌های متنوع استفاده از آن، افشاگری و باز هم افشاگری، طومار نویسی، شعارنویسی، تظاهرات، اعتصاب، تحصن... همه اینها سلاح‌های مبارزه در میدان "مسالمت" و پرهیز از خشونت است، که باید آماده سازماندهی و استفاده از آن در لحظه ممکن و مناسب آن بود!

چه باید کرد؟

در لحظه کنونی، هدفی که مخالفان تحولات و شکست خوردگان انتخابات دنبال می‌کنند، ابطال انتخابات مجلس ششم و جلوگیری از برپائی این مجلس است. آنها مطبوعات را نبسته‌اند که مجلس را باز کنند، بلکه مطبوعات را تعطیل کرده‌اند که بتوانند جلوی تشکیل مجلس ششم را بگیرند. آنها بر این تصورند که اگر ادامه عملیات کودتائی به هر دلیلی ممکن نشود، از نبود مطبوعات در صحنه استفاده کرده و انتخابات مرحله دوم را با تقلب کامل برگزار و نمایندگان خود را در این مرحله از صندوق‌ها درآورده و ترکیب مجلس را ششم را به سود خویش تغییر دهند.

اینها نکاتی نیست که امروز در جمهوری اسلامی مردم ندانند. دوران ندانستن سال سیری شده‌است.

بنابراین، دفاع از حضور مطبوعات در صحنه سیاسی کشور و پافشاری جنبش به برگزاری مرحله دوم انتخابات و تشکیل مجلس ششم، همانقدر برای جنبش حیاتی است که برای مخالفان جنبش مرگ آور.

مردم مطابق قانون می‌گویند:

مجلس ششم در تاریخ ۷ خرداد ماه، مطابق قانون باید تشکیل شود. بی‌اعتناء به عملیات کودتائی مخالفان جنبش، در این تاریخ باید مجلس را تشکیل داد و پایان کار مجلس پنجم را اعلام داشت.

آنها می‌خواهند علیه "یوم الله" کودتا کنند، مردم نیستند، بلکه روحانیونی و متشرعینی هستند که ادامه غارتگری و استبداد را در بن بست دیده‌اند!

مردم مطابق قانون و در مسالمت آمیزترین حالت، علیرغم همه محدودیت‌هایی که مافیای حاکم برای انتخاب و انتخابات پیش آورده بودند، نمایندگان مورد نظر خویش را برگزیده‌اند و منتظر گشایش مجلس هستند!

۱- از هم اکنون باید پیش بینی ادامه مقاومت‌های کودتائی در برابر تشکیل مجلس ششم را کرده و همه نمایندگان منتخب مردم برای مجلس ششم را، همراه با نمایندگان شوراهای شهر به تهران فراخواند و گشایش مجلس ششم را، مطابق قانون تدارک دید. ساختمان برای مجلس است و نه مجلس برای ساختمان. در صورتی که مجلس پنجم را نخواهند منحل کنند و ساختمان مجلس را تحویل دهند، مجلس ششم می‌تواند در هر ساختمان دولتی دیگر

زمانی که مبتکران "دوب در ولایت" در مجمع تشخیص مصلحت نظام و دربار مصوبه فوق خطاب به حجت الاسلام مجید انصاری نامه نوشته و با صراحت می گویند این نوع مصوبات به "رهبر" مربوط نیست و ما خودمان می دانیم چه می کنیم...

همگی این دلائل، پرده ای را از برابر چشمان آن گروه از نیروهای طرفدار تحولات کنار می زند، که در این سالها ضرورت افشای ساختار اقتصادی، سیاسی و طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی را فراموش کردند و به مخالفان تحولات اجازه دادند تا زیر پوشش این غفلت، جنبش کنونی را جنبشی در برابر "طرفداران ولایت" و "مخالفان حکومت لائیک" در میان نیروهای مسلح تبلیغ کرده و این نیرو را برای لحظات کودتائی کنونی در اختیار خود نگهدارند.

آن جسارتی و درک نویسی، که امثال عمادالدین باقی، اکبرگنجی و هاشم آغاچری در هفته های اخیر از خود نشان داده و در مطبوعات، با صراحت از یک مافیای سیاسی و مافیای قدرت در جمهوری اسلامی نوشتند که در برابر مردم و خواست آنها ایستاده و حاضر به هر نوع عملی برای حفظ موقعیت خود در جمهوری است، جسارتی تاریخی است که برای همیشه در دفتر جنبش کنونی مردم ایران ثبت خواهد ماند. اینست آن افشاگری کارسازی که اجازه نمی دهد مخالفان تحولات و ضدانقلابیون واقعی، پشت شعارهای انقلابی و باصطلاح دفاع از ارزش ها پنهان شده و علیه انقلابیون واقعی و جنبش انقلابی کنونی به هر جنایت و زوربندی بین المللی ادامه دهند.

به "ولایت مطلقه مافیا" در ایران باید خاتمه بخشید! دست عوامل انگلستان را باید از گریبان جنبش و نیروهای مسلح جدا کرد! آنچه که با توجه به حادثه تاسف آور برلن می توان خطاب به اپوزیسیون خارج کشور گفت، تاکید بر ضرورت سریع تر درک شرایط و واقعیات کشور و حرکت با جنبش مردم است. اگر این درک وجود داشت، بنام چپ و به نام اپوزیسیون، عده ای در برلن عصای دست کودتاچیان داخل کشور نمی شدند!

در تدارک دستگیری روزنامه نگاران!

پیش از یورش به مطبوعات، در چهار محل "کیهان"، "حوزه علمیه"، "سپاه" و "دادستانی انقلاب" گروه های بررسی مطبوعات تشکیل شده بود. با حضور یک نماینده از همه این گروه ها، یک کمیته ویژه این تحقیقات را هماهنگ می کند، که سرپرستی آن با حسین شریعتمداری سرپرست کیهان است.

در این چهار محل، روزنامه ها از سال ۷۵ به اینطرف مطالعه شده و کد برداری می شود. هدف از این کد برداری شناسایی و یافتن سرخ ها و ارتباطات بین نشریات و بین نویسندگان است. گزارشی که در نهایت قرار است تهیه شود، پرونده ایست بر مبنای نفوذ ضد انقلاب در مطبوعات که بموجب آن لیستی بین ۴۰ تا ۳۵ روزنامه نویس برای دستگیری و محاکمه تهیه شده است. تیم بازجویی از همه این روزنامه نگاران را قرار است حسین شریعتمداری سرپرستی کند!

از هم اکنون، برخی محافل مطبوعاتی داخل کشور مطلع اند که قرار است کسانی از میان مطبوعاتی های بازداشت شده تحت فشار قرار گیرند تا اعلام کنند که مجموعه فعالیت آنها نظام را تهدید می کند!! این فشار، ظاهرا بصورت گفتگو و بحث قرار است پیش برده شود. یعنی همان گفتگوی متهم "که حسین شریعتمداری در آن استاد است!!"

حتی برای ایجاد تنش عمومی، نقشه اعدام یکی از روزنامه نگاران و بوجود آمدن واکنش هایی بصورت شورش های کوراست تا با اعلام حالت فوق العاده تشکیل مجلس ششم معوق بماند!

ضارب حجاریان به پاکستان منتقل شده!

در تهران همه می دانند که ضارب اصلی سعید حجاریان، یکی از مامورین اصلی حفاظت از خاتمی بوده است که بعد از اطلاع از نجات حجاریان از مرگ، با یک صحنه سازی و فرود آمدن هواپیمای خطوط داخلی ایران در کراچی، به پاکستان منتقل شده است!

و یا حتی یک ساختمان کوچک اجاره ای نیز تشکیل شود. برای این امر، هیچ ضرورتی به پنهانکاری نیست، اتفاقا این را باید به مردم گفت و جنبش را آماده استقبال از این مجلس کرد!

شورای نگهبان باندازه کافی، بریزه در دورانی که از انتخابات ۲۹ بهمن می گذرد به مردم دروغ گفته و نقض قانونی اساسی کرده که بتوان براساس همین تناقض گویی ها و دروغ و دغل کاری ها، تائید و یا عدم تائید انتخابات شهرها توسط آن را بی تاثیر در تشکیل مجلس اعلام داشت!

۲- در صورت ادامه عملیات کودتائی و بسته شدن مطبوعات، طومار نویسی روزنامه نگاران و اهل قلم و حتی تحصن آنها - در زمان مناسب و بدور از هر نوع گرفتار آمدن در دام ها و ترفندهای کودتاچیان برای ایجاد تشنج - در کانون روزنامه نگاران، محوطه قوه قضائیه و یا هر محل مناسب دیگری هیچ نوع مغایرتی با استفاده از ابزار قانونی و روش های مسالمت آمیز ندارد. همه این روش ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش بینی شده است!

۳- مقاومت منفی در سازمان ها، ادارات، رادیو تلویزیون، شبکه حمل و نقل شهری و خارج شهری، کارخانه ها، نپرداختن مالیات تلویزیون به بانک ها و... نیز منع قانونی ندارد و کوچکترین ارتباطی به روش های خشونت آمیز ندارد.

۴- زمینه های اعتصاب و اعتراضات در کارخانه ها، بریزه صنعت نفت را باید ارزیابی کرد و به آن نیز اندیشید.

۵- مقاومت در برابر کودتاچیان را بدون تاخیر، باید به درون نیروهای مسلح برد. در این امر بنده سپاه پاسداران مهم ترین هدف باید باشد! بحث را باید به داخل شهرک هائی برد که عمدتا نیروهای بنده سپاه پاسداران در آن ها ساکن هستند. باید با افشاگری پیرامون پایگاه اقتصادی و سیاسی کودتاچیان، فرماندهان سپاه و انگیزه های اقتصادی مخالفان جنبش، این نیرو را از چنگ مخالفان جنبش درآورده و در دل جنبش جای داد.

سازماندهی و طرح راه کارهای مقاومت در برابر کودتا، وظیفه همه نیروهای طرفدار جنبش است. اعم از مذهبی و یا غیر مذهبی؛ گرچه در این میان و بنا بر شرایط و امکانات موجود، وظیفه نیروهای ملی-مذهبی و بریزه نیروهای تحول خواه داخل و در حاشیه حکومت، بنابراین امکاناتی که برای ارتباط با مردم در اختیار دارند، سنگین تر است!

"سلاح" را باید از چنگ کودتاچیان درآورد!

جنبش باید بتواند ابزاری را که در اختیار نیروی مخالف است از چنگشان درآورد. بزرگترین غفلت طی ۱۰ سال گذشته در این عرصه صورت گرفته است و اکنون باید آن را از هر راه ممکن جبران کرد. یعنی باید نیروی نظامی (بریزه بنده سپاه پاسداران انقلاب) را به جنبش فراخواند و در دل جنبش برای آن جا باز کرد. شواهد بسیاری وجود دارد که زمینه این امر فراهم است. اگر چنین نبود، اعلامیه های ضد و نقیض از سوی دسته بندی های موجود بین فرماندهان سپاه منتشر نمی شد و مافیای ثروت و قدرت نیز با پرداخت دستمزد "تبلیج جدید" را برای مقابله با بنده سپاه پاسداران سازمان نمی داد. (به مقاله تبلیج جدید در برابر بنده سپاه در همین شماره راه نوده مراجعه کنید)

این امر، یعنی گرفتن سلاح از چنگ مخالفان تحولات و جنبش ممکن نیست، مگر با افشای هرچه سریعتر و گسترده تر پایگاه اقتصادی-طبقاتی مخالفان جنبش و کودتاگران.

آن غفلت بزرگی که در سال های اخیر و با شعار و بحث های گمراه کننده پیرامون ضرورت تشکیل جبهه علیه "ولایت فقیه"، "حکومت لائیک"، "ایدئولوژی ولایت فقیه" و یا ضرورت مبارزه برای "طرد ولایت فقیه" چه در داخل و چه در خارج از کشور بدان دامن زده شد و مبارزه طبقاتی مردم را تا سطح یک مبارزه مذهبی و جلال بر سر "شکل" حکومتی پیش برد، اکنون باید جبران شود.

اکنون وقتی "رهبر" را به مشهد احضار و دستور کودتا را به وی ابلاغ می کنند،

وقتی سخنرانی رهبر را در مصلی تهران باب طبع کودتاچیان نمی یابند و علیه او در بازار تهران شعار می دهند،

وقتی تئوریسین "ولایت فقیه"، یعنی آیت الله منتظری را در خانه اش حبس می کنند،

وقتی "مجمع تشخیص مصلحت نظام" مجلس را از حق نظارت بر نهادهای زیر نظر دستگاه رهبری و در واقع زیر سلطه مافیای سیاسی-اقتصادی جمهوری اسلامی محروم می کنند،

اهمیت مقاله منتشره در نیویورک تایمز و سئوالاتی که در این ارتباط مطرح است!

طرح کودتای ۲۸ مرداد در ج.ا.د دنبال می شود

در اوج گمانه زنی ها پیرامون تحرکات مافیای اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی برای سازمان دادن یورش جدید به جنبش مردم و در حالیکه مطبوعات داخل کشور این یورش را نوعی خیز برداشتن برای کودتا ارزیابی کردند، روزنامه نیویورک تایمز متن سندی را در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد منتشر کرد. انتشار به ظاهر غیر مترقبه این سند در یکی از روزنامه های سخنگوی کارتل های نفتی آمریکا، سئوالات متعددی را پیرامون انگیزه انتشار این سند مطرح ساخت، آنچه منتشر شد یکی از مهم ترین بخش های طرح کودتای ۲۸ مرداد، یعنی تدارک تشنج در کشور، ناتوان ساختن دولت مصدق، سپردن نقش مهمی برای ایجاد تشنج به مدیر یکی از روزنامه های آن دوران، شناسایی آن دسته از فرماندهان نظامی که آمادگی عملیات کودتایی را داشتند و نقش اولیه انگلستان برای کودتا است.

تشابه آنچه در این سند ذکر شده، با آنچه که اکنون در جمهوری اسلامی و علیه دولت خاتمی و جنبش مردم می گذرد، آنچنان بود که حتی برخی مطبوعات داخل کشور نیز بخش هایی از آن را - گرچه تحریف شده - منتشر کردند.

بسیاری از مسائل مطرح شده در این سند، پیشتر و در گزارش های مختلف پیرامون کودتای ۲۸ مرداد منتشر شده است و یا حتی بصورت اسناد کودتای ۲۸ مرداد در کتاب های تاریخ به ثبت رسیده است. بنا بر همین واقعیت است که مهمترین سئوال پیرامون این سند، همانا دلیل انتخاب لحظه کنونی و بدون هیچ مناسبتی - جز وقایع درحال اجرا در ایران - برای انتشار آن در روزنامه "نیویورک تایمز" است! نحوه انتشار آن نیز قابل توجه است: سند از سوی وزارت خارجه و یا دیگر ارگان های رسمی دولت آمریکا منتشر نشده، بلکه بنام طراح اولیه کودتای ۲۸ مرداد و بعنوان برگزیده شده از زوی یادداشت های وی انتشار یافته است!!

مجموعه این مسائل، با توجه به رویدادهای کودتایی در جمهوری اسلامی، این سئوالات را در برخی معافل مطرح ساخته است:

سئوال:

* آیا آمریکا اطلاع خاصی از کودتا و کودتاچیان در جمهوری اسلامی دارد؟
* برخی رقابت های اقتصادی بین انگلستان و آمریکا موجب این افشاگری شده است؟

* دولت آمریکا، با انتشار این سند، می خواهد، مردم ایران را در غفلت نگهدارد و اینطور تلقین کند که با کودتای انگلیسی ها در جمهوری اسلامی موافق نیست؟

* آیا دولت آمریکا از اینکه ابتکار عمل را در کودتا علیه دولت خاتمی در دست ندارد، نمی خواهد دنبال رو انگلستان شود؟

* این بخش از سند که انگلستان طراح کودتای ۲۸ مرداد بود و در نیمه راه آمریکا را در جریان گذاشت و با خود همراه کرد، به معنای آنست، که انگلستان در حال دنبال کردن طرح های کودتایی است و در نیمه راه آمریکا را در جریان گذاشته و آنها ناخرسندند؟

* آیا آمریکا به انتشار این سند ناخرسندی خود را از نفوذ سطح بالای انگلستان در جمهوری اسلامی و در میان روحانیون حکومتی نشان داده است؟

* حزب دمکرات آمریکا، در گرما گرم کارزار انتخاباتی با حزب جمهوریخواه، با عملیاتی از این نوع در جمهوری اسلامی که نتیجه آن می تواند تبدیل به حربه ای تبلیغاتی در دست حریف شود مخالف است؟

* آیا آمریکا با انتشار این سند، خود را دایه دلسوزتر از مادر نشان داده تا راه را برای دخالت مستقیم خود در امور داخلی ایران زیر پوشش دفاع از رای و انتخاب مردم هموار کند؟

* نیویورک تایمز با انتشار این سند، خواسته است دست محافل صهیونیستی طرفدار براندازی جمهوری اسلامی در سنای آمریکا و محافل طرفدار کودتا در حزب جمهوریخواه و کارگزاران آنها را در جمهوری اسلامی را افشاء کند؟

شاید کسانی در هر یک از این سئوالات بخشی از واقعیات امروز ایران و یا رقابت های بین المللی را ببینند، اما آنچه در ارتباط با انتشار این سند محتمل تر بنظر می رسد پیشدستی آمریکا برای فراهم ساختن زمینه شانه خالی کردن از زیر بار عوارض بعدی شکست عملیات کودتایی در جمهوری اسلامی و افشای اسناد مربوط به آن است! امری که می تواند نوعی تقسیم ماموریت بین انگلستان و آمریکا باشد.

امریکائی که ماجراجویانه ترین طرح های کودتایی علیه انقلاب ۵۷ ایران را در بی زمینه ترین لحظات تبارج جمهوری اسلامی دنبال کرده، نمی تواند شریک هر دولت کودتایی در ایران و یا در انگلستان در بلشونی نباشد که شکست خورده گان انتخابات بوجود آورده اند و در ضعیف ترین موقعیت حاضر به هرگونه معامله ای اند. کودتای طبیب و کودتای نوژه دو نمونه تاریخی در این ارتباط است.

بنابراین، آنچه محتمل تر از سئوالات بالا و پاسخ های آنها بنظر می رسد آنست که دولت آمریکا، نگران شکست طرح های کودتایی و برای پیشگیری از تشدید خشم و نفرت عمومی مردم پس از چنین عملیاتی، بصورت تبلیغاتی خواسته است خود را برکنار از طرح های کودتایی نشان بدهد، تا بعدا بتواند مستقیما در امور داخلی ایران مداخله کند.

صرفنظر از اینکه آمریکا چه اندیشه ای برای توجیه عملیات کودتایی مشترک با انگلستان در ایران داشته و یا نداشته باشد، یک نکته در ارتباط با انتشار این سند قطعی است و آن اینکه آنچه اکنون در ایران و از سوی مافیای سیاسی-اقتصادی جمهوری اسلامی انجام می شود، تقلیدی است از طرح های کودتایی منجر به سقوط دولت دکتر محمد مصدق و حامیان و طراحان اصلی آن نیز جز آمریکا و انگلیس نیستند.

با قبول این واقعیت، باید بدنبال مجریان داخلی طرح کیسی برداری شده از کودتای ۲۸ مرداد در جمهوری اسلامی بود و با دقت روی خط به خط سند منتشر شده، برای این سئوالات پاسخ یافت:

سئوال:

* آن مدیر مطبوعاتی که در جریان کودتای ۲۸ مرداد، مطابق مندرجات همین سند از سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا "سیا" پول دریافت داشت، تا بزرگترین تنش ها و تشنجات اجتماعی را بوجود آورد و راه کودتا را هموار کند و نامش در سند جذب شده، کسی نیست جز "میراشرفی"، مدیر روزنامه "آتش" که بعد از کودتا به یکی از بزرگترین سرمایه داران اصفهان تبدیل شد. این نقش امروز در جمهوری اسلامی به روزنامه "کیهان" و شخص "حسین شریعتمداری" سپرده شده است؟

* فرماندهانی که لیاقت کودتا را مطابق همین سند و در ماه های آستانه کودتای ۲۸ مرداد از خود نشان دادند و به داخل سفارت آمریکا خزیدند، امروز در قالب فرماندهان سپاه پاسداران که با صدور بیانیه سعی می کنند خود را لایق اعتماد و سپرده ماموریت کودتا نشان می دهند، واگذار نشده است؟

* آن روحانی که مطابق همین سند از سوی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و سازمان اطلاعاتی-جاسوسی انگلستان ماموریت یافت تا به قم رفته و محافل مذهبی را به دفاع از کبان اسلام و مقابله با کمونیسم تحریک کند در سند نامش ذکر نشده است، گرچه همگان می دانند نام او حجت الاسلام فلسفی بود. این ماموریت اکنون در جمهوری اسلامی و با کیسی برداری از طرح کودتای ۲۸ مرداد به آیت الله مصباح یزدی واگذار شده است؟ و او با این ماموریت از سفر اخیرش به لندن بازنگشته است؟

* سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا "سیا" عده ای را با پرداخت دلار استخدام کرد تا بنام توده ای، بمب منفجر کنند، خواهان جمهوری دمکراتیک شوند، روحانیون را تهدید به سربریدن کنند. این نکته ایست که آیت الله طالقانی

این کودتا تخصص داد. هدف این بود که دولت جدیدی برای رسیدن به توافق عادلانه بر سر قیمت نفت بر سر کار بیاید و ضمناً بتواند حزب کمونیست آنجا را بشدت سرکوب کند.

همه چیز آماده بود جز خود شاه که همواره بی دل و جرات بود، از تحریک انگلیس ها بشکل بیمارگونه ای می ترسید و با خانواده اش، خصوصاً پرنس اشرف که زن نیرومند و حيله گری بود نیز اختلاف داشت.

ماه مه ۱۹۵۳ سازمان "سیا" ویلبر را روانه قبرس کرد تا در آنجا با "نورمن داری بی شایر"، دبیر بخش ایران انتلیجنس سرویس برای ریختن طرح کودتا مذاکره کند. برای آرام کردن شاه، به او گفته شد که مسئله نفت درجه دوم اهمیت است. پیرامون مسائل حساس بحث شد. انگلیسی ها برادران رشیدیان را بعنوان عوامل خود معرفی کردند، ولی امریکائی ها در مورد مهره های اصلی خود به انگلیسی ها راست نگفتند و هویت آنها را مخفی نگه داشتند. کرمیت روزولت، مسئول کلی بخش خاور نزدیک و افریقای سازمان سیا برای هدایت نقشه کودتا به تهران رفت. شاه در تردید بود. طرح اینگونه بود که زمانی که "سیا" اغتشاشات عمومی را سازمان می دهد و کشور به سوی هرج و مرج سوق داده می شود، شاه می بایست با صدور فرامینی مصدق را عزل و زاهدی را بجای او بنشانند.

سازمان "سیا" موقعیتی برای شاه ایجاد کرد که امضاء کردن یا امضاء نکردن برایش یکسان بود. بدین ترتیب از خواهرش کمک خواست. اشرف روانه ایران شد و از جمله به برادرش گفت که "شوارتسکف" نیز به گروه کودتا پیوسته است. همچنین اسدا لله رشیدیان نیز به شاه گفت ...

در اوائل ماه اوت سیا بر فعالیت های خود افزود. مامورین ایرانی عضو سیا که خود را عضو حزب کمونیست توده معرفی می کردند، شروع به تهدید رهبران مذهبی کردند که در صورت مخالفت با مصدق با انتقام روبرو خواهند شد. هدف آن بود که احساسات ضد کمونیستی (توده ای) در محافل مذهبی تحریک شود. لاقئل خانه یکی از مسلمانان سرشناس توسط عوامل سازمان سیا که خود را توده ای جا زده بود، با بمب منفجر شد. صاحب امتیاز یکی از روزنامه های معتبر (برای پیوستن به تبلیغ تشنج) ۴۵ هزار دلار قرض دریافت کرد.

مصدق که توطئه را احساس کرده بود، در ۴ اوت دست به یک همه پرسی زد. شاه، بالاخره در ۱۳ اوت فرمان کودتا را امضاء کرد. کودتا دو روز بعد، یعنی در ۱۵ اوت شروع شد، اما بدلیل بی میلانی یکی از افسران متوقف ماند.

دکتر ویلبر معتقد است که حتی در اینصورت هم اگر بی لیاقتی مجریان طرح نبود همان روز شاید کودتا با موفقیت انجام می شد. شاه به بغداد گریخت و تعدادی از کودتاگران دستگیر شدند. رادیو ایران اعلام کرد که کودتا شکست خورده است. مصدق با خیالی آسوده نیروهای ارتش را به سرپایزخانه ها فراخواند.

سیا، زاهدی و دیگر رهبران کلیدی خود را بطور مخفیانه به درون سفارت آورد تا یک شورای جنگی تشکیل شود. آنها را کف ماشین ها می خوابانند و به درون سفارت می بردند. تصمیم براین شد که یک ضد حمله در ۱۹ اوت آغاز شود.

یک روحانی سرشناس از تهران به قم اعزام شد تا علماً را به جنگ مقدس علیه کمونیسم بشوراند. افسران ارتش با برگه های جعلی ماموریت که توسط سیا تهیه شده بود، به پادگان های مختلف اعزام شدند تا فرماندهان دیگر را به پیوستن به خود ترغیب کنند. کمیته مرکزی حزب کمونیست توده در یک اطلاعیه کودتا را در یک توطئه انگلیسی-امریکائی اعلام کرد.

بسرانجام موقعیت فراهم شد. کرمیت روزولت زاهدی را از مخفیگاهش بیرون آورد و صبح روز ۱۹ اوت چندین روزنامه چاپ تهران فرمان شاه را چاپ کردند. یک روزنامه نگار که از مهره های مهم سیا در ایران بود، جمعیتی را که به طرفداری از شاه گرد آمده بودند به سوی پارلمان رهبری کرد. به تحریک وی، گروهی که تحت رهبریش بودند به طرفداری از شاه روزنامه متعلق به وزیر خارجه مصدق را آتش زدند. مامور دیگری از "سیا" گروه دیگری را به حرکت درآورد و دفاتر روزنامه های طرفدار حزب توده را به آتش کشیدند.

افراد عضو گارد شاهنشاهی که لباس شخصی به تن کرده بودند به خیابان ها ریختند و با کامیون و خودروها شهر را ترقی کردند. جوالی ظهر مرکز تلگراف سقوط کرد. بعد از مختصر تیراندازی ستاد پلیس و وزارت خارجه ایران تسخیر شد. گرفتن رادیو تهران مهمترین پیروزی بود، زیرا از این طریق صدای کودتاچیان برای سراسر ایران پخش شد.

اتحاد شوروی کاملاً غافلگیر شده بود. رادیو مسکو در همان لحظات پیشروی کودتا، از شکست توطئه کودتا خبر پخش می کرد. حتی "سیا" هم باندازه مسکو از سیر حوادث تعجب زده بود.

نیز در همان چند نماز جمعه ای که بعد از انقلاب در دانشگاه تهران خواند با صراحت فاش ساخت. حال در جریان رویدادهای کودتائی امروز در جمهوری اسلامی باید به این سوال پاسخ داد: کسانی که بعنوان دفاع از ارزش های اسلامی قتل و جنایت می کنند، بمب منفجر می کنند و آدم می کشند و در نقش دوآتشه ترین طرفدار ارزش های اسلامی وارد میدان شده اند، نقش همان توده ای های دو آتشه ای را در زمان مصدق ایفاء نمی کنند که اصلاً توده ای نبودند و با دلار و ماموریت امریکا در این نقش ظاهر شده بودند؟

* آزادی سازی قاتلین قتل های سیاسی-حکومتی و دلجوئی از آنها، دقیقاً کپی برداری از همان طرح نجات ژنرال ها و مامورین امریکا و انگلیس برای کودتا در زمان مصدق نیستند که امروز بجای برده شدن به سفارت امریکا، به داخل خانه های تیمی نیروهای انتظامی و حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران منتقل می شوند تا بموقع خود دوباره وارد میدان شوند؟

ارزش و اعتبار سندی که نیویورک تایمز منتشر کرده و ما قسمت های اساسی آن را از متن انگلیسی ترجمه و در زیر می آوریم در یافتن پاسخ به سوالات بالا و درک عمیق از چرایی و چگونگی رویدادهای ضد ملی اخیر در ایران است!

این سند بدقت از انگلیسی به فارسی برگردانده شد، زیرا برخی روزنامه های چاپ ایران، نظیر فتح، یا از سر بی دقتی و یا همچنان اسیر توده ای ستیزی کوری که ضربات بزرگی به انقلاب بهمین ۵۷ زد، متن استخدام عده ای مامور، بنام توده ای و ایجاد انفجار و تهدید روحانیون را بدون ذکر استخدام آنها از سوی سازمان جاسوسی و اطلاعاتی انگلیس و امریکا چاپ کردند. این نوع بی دقتی ها، عملاً موجب در سایه قرار گرفتن نقش طرفداران دو آتشه و کودتاچی اسلام ناب محمدی و ارزش های اسلامی در جمهوری اسلامی می شود که معلوم نیست کدامیک از رهبران آنها برای پیشبرد اهداف کودتائی استخدام شده اند!!

نیویورک تایمز در شماره ۱۶ آپریل خود

می نویسد:

نزدیک به ۵ دهه نقش امریکا در کودتای نظامی که نخست وزیر منتخب ایران را سرنگون ساخت از دیدگان پنهان بوده است. دولت امریکا در این مورد سکوت اختیار کرده بود، تا اینکه یک کپی از تاریخ پنهان کودتا بالاخره بدست ما رسید. این سند حوادث پشت پرده این کودتا و واقعه مهم تاریخی را بر ملا می سازد. از آن جمله اینکه مامورین اطلاعاتی انگلستان نقش کلیدی در طراحی و اجرای کودتا بازی کردند.

البته سازمان "سیا" اعلام کرده است که اسناد آن دوره از بین رفته است، معیناً سند فوق الذکر، سندی بود که نوشته طراح اصلی کودتای نظامی، یعنی دکتر "دونالد ویلبر"، متخصص معماری ایران می باشد. نام عملیات "آژاکس" بود. طبق این سند، ماموران "سیا" بشکل مستقیم با افسران کودتاگر در ارتباط بودند. آنها جانشین مصدق را تعیین کردند، فرستادگانی را بمنظور روحیه دادن به شاه ایران گسیل داشتند و کارزار بمب گذاری توسط ماموران ایرانی که خود را بعنوان اعضای حزب کمونیست توده جا زده بودند، به راه انداختند.

دو روز بعد از کودتا، سازمان "سیا" مبلغ ۵ میلیون دلار به حساب دولت برای تحکیم پایه های کودتا واریز کرد.

...

ابتدا گوشه هایی از خاطرات دکتر ویلر در سال ۱۹۸۶ با سانسور بسیار منتشر شد. وی در این خاطرات عنوان کرد که این کودتا با تمام کودتاهای دیگر "سیا" تفاوت داشت، زیرا "سیا" اغتشاشات گسترده ای را قبل از کودتا به راه انداخته بود که مردم را وادار به عدم امنیت و حمایت از شاه یکی را انتخاب کنند. بدین خاطر سرنگونی دولت مصدق مورد حمایت ائتشار زیادی بود!

ریشه ها

در نوامبر و دسامبر ۱۹۵۲ ماموران اطلاعاتی انگلستان، همکاران امریکائی خود را دعوت به همکاری مشترک برای ساقط کردن دولت مصدق کردند که باعث حیرت امریکائی ها شد. معیناً به انگلیسی ها گفتند که راجع به آن فکر خواهند کرد.

در ماه مارس همان سال یک ژنرال ایرانی برای انجام یک کودتا با سفارت امریکا تماس گرفت. دولت اینزهاور یک میلیون دلار توسط "دالاس" به

بسیج جدید برای رویارویی با سپاه!

یکی از سرمایه‌گذاری‌های بزرگ حجتیه در سال‌های اخیر روی گسترش بسیج صورت گرفته است. واقعیت آنست که حجتیه به بسیاری از فرماندهان سپاه پاسداران و بویژه بنده سپاه اعتماد ندارد و نمی‌داند در صورت به خیابان کشاندن آنها کار به کجا خواهد کشید و لوله‌های تفنگ از سمت مردم به سمت خود آنها باز خواهد گشت یا نه؟!

رهبران حجتیه می‌دانند که سپاه هنوز صفت "پاسداری" از انقلاب را با خود حمل می‌کند و آنچه حجتیه در ایران انجام می‌دهد، ضد انقلابی است. بموجب همین بی‌اعتمادی و در تلاش برای خنثی سازی مخالفت‌های احتمالی سپاه با ماجراجویی‌های خونین در سال‌های اخیر آنها نیروی خود را متوجه گسترش بسیج کرده‌اند.

از میان میلیون‌ها جوان بیکار محلات و با پرداخت چند هزار تومان، صدها هزار نفر را تاکنون استخدام کرده و به بسیج محلات و بسیج محلات وصل کرده‌اند. برای آنها دوره‌های رزمی، تروریستی و عملیات ضد شورش ترتیب داده‌اند. در کنار این جوانان، جمع زیادی از اوباش محلات و سران شبکه‌های توزیع مواد مخدر نیز عده‌ی زیادی بعنوان بسیج ویژه استخدام شده و به عملیات جنایتکارانه فرستاده می‌شوند. برخی از همین افراد، در سال‌های اخیر و بدلیل پاره‌ای اختلافات و یا از بینم خارج شدن کنترل آنها از دست اداره کنندگان بسیج و وزارت اطلاعات و امنیت بقتل رسیده‌اند. در جریان افشای قتل‌های سیاسی-حکومتی توسط باند سعید امامی و علی فلاحیان به این نکته بارها اشاره شده است.

بسیج جدید که نه جنگ دیده و نه انقلاب، عملاً برای مقابله با بنده سپاه پاسداران و خیزش‌های مردمی آموزش دیده‌اند. همین واحدها در جریان حمله به کوی دانشگاه و تظاهرات و به آشوب کشاندن تهران در روزهای ۲۳ و ۲۴ تیرماه گذشته نقش اصلی را برعهده داشتند و به لباس شخصی شهرت یافتند. لباس شخصی آنها به رنگ سیاه بود و به همین دلیل به افراد سیاه پوش نیز شهرت دارند.

بعد از این حوادث و بعنوان پاداش حمله به کوی و به آتش کشیدن بخش‌های از تهران، فرماندهان این بسیج خواهان مسلح شدن رسمی آنها نیز شدند!

نشریه "صبح"، ارگان غیر رسمی حجتیه در تهران است که "مهدی نصیری" آنرا منتشر می‌کند و شخصی بنام "ع. پناه"، توزیعین آن است. "ع. پناه" در ابتدای پیروزی انقلاب در صفوف نیروهای چپ مذهبی و حتی بخش‌هایی از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی جای داشت، اما بعدها به تواب این سازمان تبدیل شد و رسماً به صفوف حجتیه پیوست. بدلیل همین بریدگی و پیوند است که برخی نشریات از جمله نشریه "عصرما" اغلب از "ع. پناه" بعنوان تواب یاد می‌کند، چرا که او بیشترین کینه را از کسانی دارد که به چپ مذهبی شهرت دارند و او در گذشته در صفوف آنها بوده است.

نشریه "صبح" خط دهنده است و نشریاتی مانند لشارت، شلمچه، جبهه، جام، سیاست، گزارش روز و چند نشریه کوچک محلی مانند "خواص" دنباله‌رو و خط گیرنده از آن. تمام این نشریات به نوعی خوراک تبلیغاتی-ایدئولوژیکی برای بسیج جدید فراهم می‌کنند و شرایط رویارویی خونین این بسیج با مردم را فراهم می‌آورند.

برخی تیم‌های تروریستی که با نام‌های مختلف در سال‌های اخیر کشف شده‌اند، اما اعضای آنها سزودی آزاد شده و به واحدهای بسیج پیوسته‌اند، در حاشیه همین نشریات رشد کرده‌اند. تیم تعقیب و مراقبتی که شرایط ترور سعید حجازیان را فراهم آورد تا ضارت اصلی با گلوله به شقیقه حجازیان شلیک کند از اعضای منتشرکننده نشریه "خواص" بودند. این نشریه در شهر ری منتشر می‌شود و سخنگوی بسیج این منطقه است.

آنها اغلب به نماز جمعه‌ها، بویژه نماز جمعه تهران اعزام می‌شوند و در پایان هر نماز جمعه به سود اهداف تاکتیکی حجتیه دست به راهپیمایی می‌زنند و شعار می‌دهند. شعارهای نماز جمعه را همین گروه‌ها سر می‌دهند و آنها که نیاز گزاران حرفه‌ای نماز جمعه تهران‌اند برای تکرار شعارها چشم به دهان این عده دارند. همین گروه‌ها یک بار در نماز جمعه هاشمی رفسنجانی

علیه او و کرباسچی شعار دادند و آخرین ماموریت آنها حضور در سخنرانی "رهبر" در "روزجوان" بود، که چند روز پیش‌بانی با شعار "دیدار با یار" در روزنامه‌ها آگهی می‌شد. این دیدار پس از بازگشت رهبر از مشهد و پخش فیلم کنفرانس برلن توسط تلویزیون جمهوری اسلامی ترتیب داده شده بود و قرار بود در صورت استنباط موافقت رهبر، در طول سخنرانی اش نسبت به شبهه کودتا، به سمت خیابان‌های مرکزی تهران به حرکت درآمده و چند روزنامه را اشغال کنند و زمینه تشنج و به خیابان کشاندن نیروی نظامی بسیج را فراهم سازند.

یکی از پایگاه‌های نشریاتی که در بالا نامشان برده شد، سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران است. یعنی همان سازمانی که علیرغم حکم شهردار و شورای شهر تهران و حتی نقل موافقت شفاهی رهبر مبنی بر تعویض مسئول آن "منصور واعظی" وی این مرکز را ترک نکرد و همچنان به صندلی خود چسبیده است. نه تنها به صندلی خود چسبیده، بلکه با اعزام به شهرستان‌ها از سوی شورای نگهبان ماموریت ابطال انتخابات را نیز یافته است! او در انتخابات تهران حتی نیم درصد رای شرکت‌کنندگان در انتخابات را هم نیاورد! از طریق همین سازمان کاغذ و پول در اختیار نشریات یاد شده بعنوان بخش تبلیغاتی بسیج جدید گذاشته می‌شود، تا کار شستشوی مغزی جوان عضو جدید بسیج بی وقته ادامه یابد. کانون این شستشو، آماده سازی این بسیج برای خونین‌ترین برخوردها با مردم است.

نکته‌ای که در برخی از محافل مطبوعاتی ایران اکنون گفته می‌شود آنست که اخیراً در جریان بازرسی از ساختمان سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران و در آن بخش از ساختمان که زیر نظر منصور واعظی و گارد نگهبان وی است، تعداد ۲۰ قبضه سلاح خود کار و چند خمپاره‌انداز غیر سازمانی کشف شده است. احتمالاً این همان سلاح‌هایی است که گفته می‌شود از اسپانیا و افغانستان بصورت قاچاق، اما با مجوز رسمی بسیج وارد ایران شده است.

جالب است که تاکنون چند گروه تروریستی با اسامی مختلف کشف شده، اما اعضای این تیم‌ها پس از چندی بی سرو صدا آزاد شده و به پایگاه‌های خود در بسیج محلات بازگشته‌اند. حتی کسانی که در ترور "علی‌رازمی"، رئیس دادگستری وقت مرکز و حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت دست داشته‌اند. عاملین قتل‌های سیاسی-حکومتی نیز بعضاً با همین محافل در تماس بوده‌اند. این عاملین نیز آزاد شده‌اند. جالب است که در جریان محاکمه برخی فرماندهان نیروهای انتظامی باتهام حمله به کوی دانشگاه، اعضای بسیج که با لباس شخصی سیاه رنگ در این یورش فاشیستی دست داشته‌اند به این دادگاه فرا خوانده نشدند، در حالیکه فرمانده نیروهای انتظامی تهران بزرگ "فرهاد نظری" رسماً در دادگاه گفته است که لباس شخصی‌ها نقش ویژه‌ای در تحریک نیروهای انتظامی برای ورود به خوابگاه داشتند.

همین بسیج در حمله به خانه آیت الله منتظری در سال ۷۶ نقش اصلی را داشت.

نشریه "آوا" که توسط یکی از جوانان مقلد و یا طرفدار آیت الله منتظری منتشر می‌شود و ظاهراً باید چاپ نجف آباد اصفهان باشد، در شماره ۳۰ آذر ماه ۷۸ خود در ارتباط با استخدام بسیجی‌های جدید و خطر تسلط حجتیه بر بسیج نوشت: «...آنان که دم از آشنائی با جامعه می‌زنند پیش‌بینی نمی‌کردند که امکان دارد عده‌ای از جوانان رزمنده پس از پایان جنگ به معترض تبدیل شوند و باید فکری به حال آنان کرد؟ گروه موسوم به "مهدویت" که وزارت اطلاعات در اعلامیه‌ی مورخ ۴ آذر ماه جاری خود، از انهدام آنها خبر داد، در میان نیروهای بسیجی و در پایگاه‌های بسیج چه می‌کرده‌اند که موفق به سرقت اسلحه از آنها شده‌اند؟ آیا نیروهای اطلاعاتی کشور که اینهمه وقت و انرژی صرف می‌کنند تا مثلاً جوانان به دام لیبرال‌های فرضی نیفتند، یا شب‌نامه‌ای را از دست یکی از مقلدین جوان و کم تجربه‌ی آیت الله منتظری بگیرند، با خود اندیشیده‌اند که در چه سطح وسیعی، از جوانان دبیرستانی و دانشگاهی در این کوچه پس‌کوچه‌های تهران و شهرستان‌ها، بنام اسامی زمان و حضرت زهرا و دعای ندبه و زیارت عاشورا و اخلاق و اصول دین و... سوء استفاده شده و شستشوی مغزی می‌شوند؟ اگر آقایان فکر می‌کنند که انجمن حجتیه دیگر زنده نیست، با ظاهر سازی‌های مذهبی و بعضاً بدون مغز و محتوا سوء استفاده کنندگان از روحیه‌ی جوانان ایرانی را به دام افکنی وادار نمی‌کند بسی در اشتباه و بی‌توجهی بسر می‌برد. پنج شش سال قبل، دولت مواجه شد با دو سه فقره اقدام مسلحانه علیه بعضی از سفارتخانه‌های خارجی در تهران که بعد از پی‌گیری معلوم شد جمعی از دانشجویان کاملاً مذهبی و متعبد دانشگاه امام صادق، در پناه آموزش‌های صرفاً مذهبی و برداشت‌های انحرافی خود به این نتیجه رسیده بودند که باید علیه این حکومت شورید و بزرگان آن را نیز اعدام کرد.»

سپاه است و نه ارتش. این شبکه ایست که حتی برخی از سلاح های آن نیز سلاح های متعارف در نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی نیست. سلاح هایی ساخت جمهوری های چک و اسلوانیا!

شبکه های ترور نیز از درون آنها پیرون آمده اند و افرادی در آن حضور دارند که در بسیج، نیروهای انتظامی و سپاه نیز حضور موثر دارند. حتی پیگیری دقیق اخباری که در مطبوعات داخل کشور منتشر می شود از وجود این شبکه پرده بر می دارد.

با دقت روی چند خبری که در زیر و به نقل از مطبوعات داخل کشور می خوانید، علاوه بر یافتن سرخ های وجود تیپ سپاه کودتا در جمهوری اسلامی، با زمینه های مخالفت با این تیپ در نیروهای بسیج و سپاه نیز آشنا می شوید. در عین حال که پاسخ هایی در ارتباط با دو سوال اساسی مطرح در ابتدای این مطلب نیز یافت می شود!

موضع گیری هایی که در اخبار زیر می خوانید مغایر با مواضع فرمانده بسیج و برخی از دیگر فرماندهان این نیروست. بنابراین نه تنها بدنه این نیروها مجری بی چون و چرای عملیات کودتائی نیستند، بلکه در میان فرماندهان نیز اتفاق نظر برای مقابله با جنبش مردم وجود ندارد.

تفاوت دیدگاه ها

در میان فرماندهان!

* روزنامه صبح امروز در تاریخ ۱۲ اسفند ۷۸ نوشت:

سردار سرتیپ پاسدار علی اصغر گرجی زاده، فرمانده منطقه مقاومت بسیج استان تهران، در پی اظهارات اخیر گروه های فشار (بخوانید سپاهپوشان - به تقلید از سپاه قزلباش سلطنت صفویه!) برای انجام خسوت های قاطع و برق آسا از سوی بسیج و نیروهای انتظامی جهت جلوگیری از موفقیات اصلاحات و ایجاد بحران در روند کار مجلس ششم، اعلام کرد:

«نیروهای مسلح در سلسله مراتب فرماندهی و برابر وظایف مصوب و قانونی خود اقدام خواهند کرد و نیازی به راهنمایی و طرح ریزی افراد و اشخاص خارج از مجموعه خود ندارند. هیچ نشریه و یا فردی خارج از مجموعه سپاه سخنگوی این نهاد تلقی نمی شود و اقدامات مداخله جویانه در امور نهادهای رسمی از سوی مراجع مسئول مورد پیگرد قرار می گیرد. استقبال مردم از انتخابات مجلس ششم نشانه اعتماد آنان به نظام اسلامی و لیبیک به خواست مقام رهبری است و این اعتماد پشتوانه ارزشمندی برای نظام و انقلاب است.»

* روزنامه فتح ۲۱ اسفند ۷۸:

«ذوالنور»، فرمانده تیپ ۸۳ امام صادق گفت:

«خاتمی باید در تفکرات خود تجدید نظر کند، نمی دانم چرا رئیس جمهوری می خواهد همه چیزش را فدای مهاجرانی کند.»

* روزنامه صبح امروز ۲۲ اسفند ۷۸:

«روح» الله دانش، عضو شورای فرماندهی تیپ ۸۳ در جلسه پرسش و پاسخ گروهی از طلاب حوزه علمیه قم گفت:

«دوم خرداد یک حادثه معمولی نیست، بلکه طلیعه نور بود. اصلاحات یکی از شعارهای دوم خرداد بود و آن چه خواسته مردم است، مسئولان باید بدان تمکین کنند. من به برادران دینی توصیه می کنم قیدری تمام کنند و در عملکرد خود تجدید نظر کنند. یار و یاور دولت باشند تا نظام اسلامی پرشتاب مسیر الهی اش را طی کند. من این اطمینان را به شما می دهم که برادران شما در سپاه گوش به فرمان رهبر معظم انقلاب و یار و یاور رئیس جمهور عزیز هستند و بدانید گروه های سیاسی را از خود مایوس و در حمایت از شخص آقای خاتمی تمام تلاش خود را مبذول خواهند داشت. در حالیکه رهبر معظم انقلاب این گونه از رئیس جمهور دفاع می کنند، حمله کنندگان به رئیس جمهور نمی توانند در صف ولایت باشند، بلکه در صف دشمنان ولایت هستند.»

(مقاله "تیپ سپاه کودتا" در شماره ۹۴ راه توده را در همین ارتباط بدقت بخوانید)

نشریه آوا به دو نکته مهم اشاره می کند، ابتدا ناراضانی نیروهای مذهبی از اوضاع و سپس به گمراهی کشاندن آنها توسط حجتیه. نکته مهم دیگر نقش دانشگاه امام صادق در این زمینه است. یعنی دانشگاهی که آیت الله مهنوی کنی اداره می کند. آیت اللهی با نزدیک ترین روابط با آیت الله واعظ طوسی و مصباح یزدی!!

حتی بنابر همین واقعیات اندک، یکی از زمینه های رویارویی های مسلحانه در جمهوری اسلامی و رفتن به سوی جنگ داخلی و تبدیل ایران به چیزی شبیه افغانستان در همین چند گانگی در نیروهای نظامی و نقش عوامل حجتیه در میان آنهاست. عواملی که بقول آیت الله ربانی شیرازی دستور را از خارج و از اینتلیجنت سرویس می گیرند!!

فرماندهان نظامی چگونه می اندیشند؟

۱- آیا همه فرماندهان بسیج و سپاه پاسداران با محافل کودتائی همگام و همراه خواهند شد؟

۲- بدنه نیروهای انتظامی، بسیج و سپاه پاسداران مجری یک کودتای ضد ملی برای سرکوب جنبش مردم خواهند شد؟

برای این دو سوال محوری، با توجه به رویدادهای سه سال گذشته، سابقه شکل گیری کمیته ها، بسیج و سپاه پاسداران و جایجانی هایی که در سطح فرماندهان این نیروها صورت گرفته می توان پاسخ های گوناگونی یافت. اما پیش از آنکه جنبش در جستجوی پاسخی برای این دو سوال باشد، محافل کودتائی باید در جستجوی دلهره آور پاسخ باشند!

کشاندن نیروهای نظامی و انتظامی به خیابان ها، یعنی بازی با آخرین برگی که مخالفان تحولات تصور می کنند در اختیار دارند. اگر این برگ آن نقشی را نتواند و یا نخواهد بازی کند که مافیای سیاسی-اقتصادی برای آن در نظر گرفته اند، آنوقت جنبش بصورت کیفی و کمی وارد مرحله دیگری خواهد شد. نگران از همین رویداد و متأثر از عدم اعتماد به بدنه نیروهای نظامی-انتظامی است، که توطئه گران بیش از پیش روی نقش بسیج تاکید می کنند. به خیابان کشاندن نیروهای سازمان یافته بسیج نیز از آن رو دشوار است که این نیرو نیز باید تحت نظارت و فرماندهی سپاه پاسداران وارد عملیات شود. حضور سپاهپوشان در جریان حمله به کوی دانشگاه و تظاهرات ۲۳ تیرماه سال ۷۸ کاملاً آشکار ساخت که در کنار بسیج و از میان واحدهای متشکل آن، کسانی را بیرون کشیده و با کمک آویاش محلات، شبکه های توزیع مواد مخدر، جنایتکاران حرفه ای که از زندان مرخص کرده اند و حقوق بگیران بنیادهای مالی تشکیل دیگری را سازمان داده اند، که نقش هدایت کننده حوادث کودتائی را برعهده دارند.

در جریان حوادث کودتائی حمله به خوابگاه دانشجویان و به آتش و تخریب کشاندن بخش هایی از تهران در روز ۲۳ تیرماه، همگان شاهد حضور پیراهن سپاه ها در میان نیروهای انتظامی و بسیج بودند. آنها به بی سیم و چوبدست های سبز رنگ متحدالشکل مجهز بودند. راه توده، در نخستین اطلاعیه خود در روز ۲۳ تیرماه نوشت که آنها از داخل مسجد "سجاد" هدایت شده و از همین محل به اطراف دانشگاه اعزام شدند. برخی از این پیراهن سپاهان سلاح کمری نیز در اختیار داشتند.

بعد از حوادث ۲۳ و ۲۴ تیرماه، زمزمه مسلح ساختن رسمی این نیروها نیز در روزنامه های وابسته به مافیای اقتصادی-سیاسی شروع شد. بیشترین حمایت از این طرح بر عهده نشریه "شما"، ارگان موقوفه اسلامی گذاشته شد. این حمایت بیجا هم نبود، زیرا این نیروها در واقع گارد مسلح موقوفه اسلامی است که در کنار شبکه ترور وابسته به موقوفه اسلامی در جمهوری اسلامی عمل می کند.

در دادگاه فرمانده برکنار شده نیروی انتظامی تهران بزرگ "فرهاد نظری"، تاکنون نه تنها خواست دانشجویان شاکی و وکلای آنها، نه تنها خواست مسئولین دانشگاه و حتی مسئولین وزارت کشور، بلکه تمایل خود فرهاد نظری برای حضور پیراهن سپاهان در دادگاه بی پاسخ مانده است. در برابر حضور آنها در دادگاه به این دلیل مقاومت می شود که با این حضور، پرده از یک شبکه نظامی کودتائی برداشته می شود که نه بسیج است، نه

"پادشاهی در دل جمهوری!"

نمی‌داند که اسماعیل خان چگونه توانسته است از غل و زنجیر زندان طالبان رهائی یابد و در عرض یک روز خود را به ایران برساند. بیم و هراس آنست که این فرار با هماهنگی مقاماتی در پاکستان و دولت طالبان و از سوی دیگر با خواست و اطلاع واعظ طبسی صورت گرفته و زمینه ساز برخوردهای نظامی در مرزهای ایران و با هدف کشاندن ایران به تشنج‌های نظامی در مرزهای شرقی ایران باشد. یعنی همان حادثه‌ای که به بهانه آن، در آستانه انتخابات مجلس خبرگان نیمی از نیروهای سپاه پاسداران و ارتش ایران را به خراسان اعزام داشتند و پس از پایان جنجال‌های تبلیغاتی و برگزاری انتخابات تحریم شده مجلس خبرگان از سوی مردم، به خواست واعظ طبسی در خراسان باقی مانده‌اند!

واعظ طبسی از این نیرو، بعنوان اهرم فشار به نیروهای نظامی و سیاسی تهران استفاده می‌کند و حتی گفته می‌شود که بارها تهدید به اعزام آنها به تهران و جمع کردن بساط دولت خاتمی کرده‌است!

انتقال عاملین ترور حجاریان به پاکستان!

در محافل سیاسی تهران گفته می‌شود، هواپیمائی که در مسیر پرواز کرمان-تهران راه خود را ظاهراً گم کرده و در فرودگاه کراچی پاکستان بر زمین نشست حامل سرشنسانی بوده که در ترور حجاریان و برخی ترورهای دیگر مستقیماً دست داشته و عامل اجرایی بوده‌اند.

در جریان این پرواز، آنها ابتدا به کرمان برده شده و سپس از این شهر مطابق یک نقشه از پیش تعیین شده سوار هواپیما شده و هواپیما نیز بجای حرکت بطرف تهران، به کراچی می‌رود. یکی از شناخته شده‌ترین سرشنسان این هواپیما، "حسین مرعشی"، داماد هاشمی رفسنجانی و قائم مقام حزب کارگزاران سازندگی است که تاکنون در باره جزئیات این حادثه چیزی بر زبان نیاورده‌است.

نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، طی تفسیری بر این رویداد خواهان افشای نام کسانی شد که در کراچی از هواپیما پیاده شده و دیگر سوار آن نشده‌اند.

در حالیکه گفته می‌شود، ضارب مستقیم سعیدحجاریان جزو کسانی بوده که در کراچی از هواپیما پیاده شده و دیگر سوار آن نشده، اکنون سؤال اساسی اینست:

چه تعداد از مسافران هواپیما در کراچی پیاده شده‌اند؟ اسامی آنها چه بوده‌است؟ با توجه به اینکه آنها مسافران خطوط داخلی بوده‌اند و گذرنامه در اختیار نداشته‌اند، دولت پاکستان براساس چه قول و قراری آنها را بلافاصله در خاک این کشور پذیرفته؟ اگر این مسافران تقاضای پناهندگی کرده‌اند، چرا نه دولت پاکستان و نه جمهوری اسلامی در این زمینه خبری منتشر نکرده‌اند؟ چرا مطبوعات تحت نظارت حکومت نظامی پاکستان خبری را در این زمینه منتشر نکرده‌اند؟ چه مناسبات ویژه‌ای بین سازمان‌های اطلاعاتی و ارتش پاکستان با سازمان‌های مشابه آن در جمهوری اسلامی وجود داشته که براساس آن چنین حادثه‌ای بصورت هماهنگی شده به اجرا گذاشته شده‌است؟ دولت پاکستان چه امتیازی در این زمینه گرفته‌است؟ زنده ماندن حجاریان بعنوان شاهد مستقیم ترور موجب انتقال ضاربین وی به پاکستان شد؟

افراد مورد اعتماد

سازمان اطلاعاتی پاکستان از ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی، با بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی مناسبات ویژه داشته‌است. این سازمان با تبلیغ سروس انگلستان بصورت سنتی هماهنگی دارد و این در حالی است که با مراکز اطلاعاتی امریکا و عربستان سعودی نیز هماهنگ کار می‌کند. پرونده‌ای که پس از فرار "گوزچکین" از سفارت شوروی سابق و انتقال او از طریق پاکستان (جمهوری اسلامی تاکنون اصرار دارد که وی از طریق ترکیه از ایران خارج شده‌است) به انگلستان، برای حزب توده ایران ساخته شد، پس از سفر آیت‌الله واعظ طبسی به انگلستان و پاکستان و بازگشت وی به ایران، در جریان سفر حاج حبیب‌الله عسکروالادی، وزیر بازرگانی وقت به پاکستان در اختیار وی گذاشته شد تا به ایران منتقل کرده و بموجب آن یورش به حزب توده ایران سازمان داده شود. این نوع مناسبات و این نوع پرونده‌ها را، مراکز اطلاعاتی در اختیار معتمدترین افراد خود می‌گذارند. حال باید پرسید: چرا عسکروالادی اینگونه مورد اعتماد واقع شده‌است؟ او را واعظ طبسی در سفر خود به انگلستان و پاکستان معرفی کرده‌بود؟ مناسبات عسکروالادی با واعظ طبسی چه مبنائی دارد؟

روز به روز بر مردم ایران بیشتر آشکار می‌شود که جمهوری اسلامی دو پایتخت دارد: تهران و مشهد!

از میان این دو پایتخت، روز به روز بر اهمیت و مرکزیت مشهد بیشتر افزوده می‌شود و این شهر به مرکز مهم‌ترین تصمیمات حکومتی تبدیل می‌شود. حتی بتدریج آشکارا زمزمه می‌شود: در ایران حکومت شیعیان برقرار است. امام هشتم شیعیان "حضرت رضا"، پایتخت حکومت پادشاهی خود را خراسان انتخاب کرد و شاهدگاه او "مشهد" نیز پایتخت حکومت کنونی است.

هر دور جدیدی از مقابله با مردم و تحولات در جمهوری اسلامی، پس از جلسات مهم علنی و محرمانه در مشهد و تحت نظارت عالی آیت‌الله واعظ طبسی آغاز شده‌است.

آخرین دیدار رهبر جمهوری اسلامی از مشهد و آغاز مقابله با آراء مردم در انتخابات مجلس ششم، دور جدید حمله به مطبوعات، صلور بیانیه سپاه پاسداران، خروج تعدادی از اعضای تیم‌های ترورهای حکومتی سه سال اخیر - بویژه ترور حجاریان - از ایران و استقرار آنها در پاکستان، دستگیری و بازداشت روزنامه نگاران و ابطال انتخابات در شهرهای مختلف همگی حاصل این آخرین دیدار است.

واعظ طبسی بندرت به تهران می‌آید، در عوض همه مقامات بلند پایه حکومتی برای مشورت و گرفتن رهنمود به مشهد می‌روند. گفته می‌شود تمام مناسباتی که شوکت‌الملک اعلم و اسدالله اعلم، بعنوان کارگزاران انگلستان در سلطنت پهلوی‌ها داشتند به آیت‌الله واعظ طبسی منتقل شده‌است.

پایان روندی که طی ۱۰ سال گذشته در جمهوری اسلامی طی شده، اگر با مقاومت جلی روبرو نشود، به برقراری مجدد و رسمی سلطنت و این بار با پسوند "شیعه" ختم خواهد شد و این رادائی است که برای واعظ طبسی دوخته شده‌است!

هر توطئه‌ای علیه جنبش مردم و در ادامه انحراف کامل انقلاب بهمن ۵۷ از مسیر اصلی و اساسی خود، از پایتخت واعظ طبسی "مشهد" بر می‌خیزد، که ثروت بزرگ و بی‌حساب و کتاب آستانقدس رضوی را در اختیار دارد و ادعای اختصاص کاز سرخس و مالیات از لوله‌های گاز و نفت را هم برای این تولید در سر دارد!

فتنه از ثروت و غارت بر می‌خیزد و این ثروت و غارت در وسیع‌ترین حد آن اکنون در اختیار آیت‌الله واعظ طبسی است.

این واقعیت را در جمهوری اسلامی باید بیشتر شکافت و برای مردم افشا کرد. گزارشی را که در ارتباط با "حجتیه" در این شماره راه‌توده می‌خوانید، تلاشی است در همین جهت. آینده‌ای نه چندان دور صحت این ارزیابی را نشان خواهد داد.

تدارک حالت جنگی در شرق ایران!

"اسماعیل خان"، فرمانده نیروهای مخالف طالبان در منطقه هرات افغانستان ظاهراً از زندان طالبان گریخته و خود را به ایران رسانده‌است. او از محبوبیت وسیعی در میان شیعیان هرات برخوردار است و مهاجرین شیعه افغانی که در ایران بصورت مهاجر و در اردوگاه‌های مختلف بسر می‌برند فرمان او را بیش از هر فرمانده دیگری قبول دارند.

اسماعیل خان یکی از فرماندهان اسطوره‌ای جنگ‌های ۲۲ ساله در افغانستان است. از آنجا که طالبان حکومتی دست نشانده ارتش و سازمان اطلاعاتی پاکستان شناخته می‌شود، برنامه فرار اسماعیل خان از زندان طالبان نمی‌تواند بدون هماهنگی با پاکستان صورت گرفته باشد. او در منطقه جلال‌آباد واقع و در نزدیکی مرزهای پاکستان در غل و زنجیر بود. هنوز کسی

ناطق نوری بسیج را علیه مردم تحریک می کند!

در میان جمع روحانیون به قدرت و مکتب رسیده در دهساله دوم حیات جمهوری اسلامی، علی اکبر ناطق نوری همان اندازه نگران آینده سیاسی-اقتصادی خویش در جمهوری اسلامی است، که بقیه این گروه از روحانیون. تفاوت او با امثال آیت الله عباس واعظ طبسی و آیت الله مصباح یزدی، که آنها نیز نگران این آینده اند، در آنست که آن دو هدایت کننده و تئوریزه کننده اند و این سومی مجری!

ناطق نوری که با تفقد و تشریح محسن رفیق دوست در دوران سزپرستی اش در بنیاد مستضعفان به یکی از سرمایه داران بزرگ ایران تبدیل شده است، نگرانی خود را از سرانجام کارزار و تشکیل مافیای سیاسی-اقتصادی در جمهوری اسلامی همانگونه بیان می کند که مهدوی کنی برای نخستین بار بیان کرد. مهدوی کنی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم از تکرار مشروطه ابراز نگرانی کرد. ناطق نوری نیز در ماه های اخیر و در هر فرصتی که برای حضور در میان نیروهای نظامی بدست می آورد، همین نگرانی را ابراز می کند.

مافیای سیاسی-اقتصادی جمهوری اسلامی می کوشد در پناه نیروهای نظامی و انتظامی از آن مشروعه ای دفاع کند که اگر برای مردم نان و آب نشده، برای آنها ثروت و مکتب شده است!

این پناه جوشی در میان نیروهای نظامی و انتظامی، پس از انتخابات مجلس ششم بیشتر شده است. آیت الله مصباح یزدی در مراکز استان های مختلف به میان بسیجی ها می رود و کودتا علیه دولت و جنبش مردم را تئوریزه می کند و مشروعیت الهی و آسمانی به آن می بخشد و ناطق نوری احساسات این نیروها را تحریک می کند و آیه های زمینی برای آنها می خواند!

ناطق نوری شاید بتواند در شکل بخشی به کودتا و انتقام از مردمی که به او رای ندادند، نقش قابل توجهی ایفا کند، اما بسیار بعید به نظر می رسد که از این نمذ کلاهی بیش از حفظ مال و مکتبی که صاحب شده نصیبش شود، که این نیز موقت است، زیرا این کلاه را توفانی که پس از کودتا برپا خواهد شد، با خود خواهد برد!

اظهارات تحریک آمیز ناطق نوری در جمع نیروهای نظامی، انتظامی و بسیجی آشکارا نشان می دهد که هیچ فرصتی را پیرامون انشای غالیجنابان اقتصادی نباید از دست داد. بدنه نیروهای نظامی و انتظامی که با عوامفریبی هائی از آن نوع که در زیر می خوانید روبرو هستند، باید از عمق انگیزه مخالفان تحولات و بیان کنندگان این اظهار نظرها آشنا شوند.

علی اکبر ناطق نوری کمتر از یکماه پس از انتخابات مجلس ششم و در آستانه ترور سعید حجازیان، به نوشته روزنامه های ۱۸ اسفند ۷۸، در جمع دانش آموزان بسیجی ممتاز کشور گفته است:

«از ماها که گذشت، سربازی هستیم که در انقلاب بزرگ شده ایم و تا زنده ایم از آن دفاع می کنیم، اما شما نسل جدید که روی کار می آئید باید فکر کنید، حواستان جمع باشد. کسانی که یک روز دنبال بورس بودند و به کشورهای دیگر برای ادامه تحصیل می رفتند، امروز مدیریت کشور را به عهده می گیرند و این طبیعی هم هست چون ملوک دارند، اما همان زمان بودند کسانی که به جبهه ها رفتند و امروز پا ندارند و ترکش در بدنشان پر است و حالا رفیقشان دکتر شده است. می گویند سهمیه رزمندگان و ایثارگران در دانشگاه ها را افزایش دهیم، برخی می گویند سطح علمی کشور را پایین نیاوریم. نگذارید به جرم نداشتن تخصص و برجسته نبودن تئوری سر شما بزنند.»

این سخنان صریح و آشکار است و هدفش نیز معین: تحریک نیروهای بسیج و معرفی مخالفان تحولات به حامیان خانواده های بسیجی و طرفداران تحولات، به مخالفان بسیج!

ناطق نوری رک و راست به بسیجی ها می گوید آنها که پس از در گذشت آیت الله خمینی از حکومت تصفیه شدند و کنار گذاشته شدند تا جاده برای امثال ناطق نوری در حاکمیت هموار شود، مخالفان بسیج هستند. جرم آنها اینست که مانند سردار و سرتیپ هائی از نوع نقدی، ذوالقدر و افشار نرفتند دنبال تجارت و پیدا کردن جانی در سلسله مراتب مافیای اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی! آنها نرفتند دنبال تحصیل ثروت و ساختن قصر و بارگاه، بلکه رفتند دنبال تحصیل علم و حالا بعنوان طرفداران تحولات روزنامه تاسیس کرده اند و قلم بدست گرفته اند.

سخنان تحریک آمیز ناطق نوری سراپا دروغ و آلوده به تزویر است. اتفاقا آنها که ترکش در بدن دارند و دست و پای خودشان را در جنگ از دست داده اند، بعد از پایان جنگ و درگذشت آیت الله خمینی مشمول تصفیه شدند. لیستی که از روزنامه نگاران مستحق محاکمه و زندان در اختیار مخالفان تحولات است، همین نام ها را درخود دارد.

علاوه بر امثال اکبر گنجی- روزنامه نگار افشا کننده قتل های حکومتی-سیاسی، که خود تا سال ۶۳ در سپاه پاسداران بوده و با "جلاتی پور" مدیر مسئول روزنامه "جامعه"، که فرمانده سپاه در کردستان بوده، شاید یکی از برجسته ترین نمونه ها در این زمینه دکتر هاشم آغاجری باشد، که مخالفان تحولات برای به زندان افکندن و بنه دار کشیدنش لحظه شماری می کنند. او که یک پای خود را در جنگ با عراق از دست داده، از خانواده شهدای جنگ نیز هست. برادرش در جنگ کشته شده و خواهرش نیز از جمله مجروحان جنگ است. امثال او، پس از آنکه به حاشیه حاکمیت رانده شدند، رفتند دنبال تحصیل علم و حالا ناطق نوری به بسیجی ها نشانی های او را بعنوان مخالف بسیجی ها و جنگ نرفته ها می دهد و خود را سردار جنگی معرفی می کند. او نمی گوید:

«آن نوری که نماینده امام در جهاد و سپاه پاسداران بود و بی وقفه در جبهه های جنگ حضور داشت، من نبودم، بلکه عبداً لله نوری بود که حالا گوشه زندان نشسته است.» ناطق نوری نمی گوید: «آن نوری که برادرش در جنگ کشته شد، من نبودم، عبداً لله نوری بود. برادر من زنده است و در کار بسیج اوباش تهران و مازندران دستش بند است!»

ناطق نوری که در دوران اخیر هوس به پا کردن "پوتین" نظامی به سرش زده و خود را پا به پوتین رهبر معرفی می کند، در همین سخنرانی اخیرش نیز، بار دیگر این هوس خونین را تکرار می کند. او نمی گوید که چرا در آن دهسال اول جمهوری اسلامی و در جبهه های جنگ این پوتین را به پا نکرد؟ و اکنون از انقلاب ۵۷ چه باقی مانده که ایشان می خواهد برای دفاع از آن پوتین نظامی به پا کند؟

امثال او که سردار نقدی ها و تیمسار ذوالقدرها را برای شوزای فرمانداری نظامی تهران و بگیو و بیندها ذخیره کرده اند، شاید خود نیز ناچار شوند پوتین نظامی به پا کنند، اما این پوتین را نه برای دفاع از انقلاب، بلکه برای دفاع از ضد انقلاب، دفاع از غارتی که در جمهوری اسلامی کرده اند و سرکوب میلیون ها مردم جان به لب رسیده به پا خواهند کرد!

اگر خلاف این است، چرا ناطق نوری به فرزندان بسیجی ها نمی گوید: «در آن سال ها که پدران شماها در جبهه ها بودند و جنگیدند عده ای در پشت جبهه ثروت اندوختند.»

چرا بجای تحریک بسیجی ها علیه کسانی که رفتند دنبال تحصیل علم و دانش، آنها را علیه کسانی که خون مردم را در شیشه کردند و برج ساز شدند، املاک خانواده پهلوی در مازندران را به نام خود ثبت کردند، بورس تهران را راه انداختند، بزرگترین کارخانه تولید لبنیات را در حاشیه ریاست مجلس چهارم و پنجم صاحب شدند و... تحریک نمی کند؟

ناطق نوری آدرس ضد انقلابیون واقعی را به بسیجی ها نمی دهد، بلکه آدرس کسانی را با تحریک احساسات به آنها می دهد که اتفاقا بسیار بیشتر از امثال ناطق نوری دل در گرو نجات انقلاب بهمن ۵۷ از سقوط کامل دارند و جز چند ساختمان اجاره ای که در آنها چند روزنامه جدید را منتشر می کنند، هیچ در کف ندارند!

ناطق نوری از سهمیه بسیج در دانشگاه ها می گوید و برخی مخالفت ها. او نمی گوید، که این سهمیه را کمیته امداد امام و جمعیت موقوفه اسلامی تعیین می کنند و بسیج دانشجویی در دانشگاه ها پیش از آنکه مانند بقیه دانشجویان بتوانند تحصیل کنند، توسط ارتجاع مذهبی و مافیای اقتصادی-سیاسی به نیروی سرکوبگر در دانشگاه ها تبدیل می شود. (بقیه را در ص ۳۷ بخوانید)

"اقتصاد ملی"، با کدام نگرش سامان می یابد؟

پیرامونی ارزیابی کرد. یکی از علل عمده امکان ناپذیر بودن بکار بردن این نظرات در کشورهای "جهان سوم" در این امر نهفته است، که این نظرات "صلح طبقاتی" را برای جوامعی تبلیغ می کنند، که پشتوانه برقراری آن، از جمله غارت استعماری و نواستعماری خلق های دیگر بوده است. امری که نه تنها در تضاد است با روح حاکم بر انقلاب ملی-دمکراتیک بهمن ۵۷، بلکه همچنین از کوچکترین زمینه عینی نیز برای میهن ما برخوردار نیست. چنین نظرانی اجباراً توجه تئوریک را از مشخصات و ویژگی های امروزی "اقتصاد ملی" ایران دور خواهد کرد و زمینه انحراف از اهداف آن را ایجاد می کند و آن را با شکست روبرو می سازد. نهایتاً چنین زمینه های تئوریک به برقراری حاکمیت راست می انجامد و اهداف و دستاورهای انقلاب بهمن را باز هم با خطرات قطعی تری روبرو می سازد.

در مورد جوانب مختلف "اقتصاد ملی" و ویژگی های آن برای کشورهای پیرامونی در شماره های اخیر راه توده مطالب متعددی بچاپ رسیده است. در نوشته حاضر دو نکته دیگر مورد توجه است.

دسترسی به تنظیم و توافق بر سر محتوا و برنامه اقتصاد ملی بدون شناخت عامل داخلی و منافع مشترک آن با امپریالیسم و همچنین نقش تخریبی ایدئولوژی سرمایه امپریالیستی ممکن نیست.

۱- عامل داخلی

در این زمینه در شماره ۹۳ راه توده، به نقل از شماره ۴۰۱ مورخ ۱ دی ۱۳۵۹ "نامه مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ایران، پایه های اقتصادی جبهه ضداارتجاع توضیح داده شده است. در "نامه مردم" سال ۱۳۵۹ پس از بررسی تاریخی شرایط خارجی و داخلی در ایران و کشورهای پیرامونی آن از قرن هیجده نقش این دو عامل در ایجاد عقب ماندگی رشد تاریخی میهن ما توضیح داده شده و درباره نقش عامل داخلی چنین آمده است:

«اگر بگوئیم که در مکانیسم عقب ماندگی ایران از دو قرن به این طرف سرمایه وابسته تجاری نقش عمده و اساسی را ایفاء کرده است، سخنی مبالغه آمیز نگفته ایم، این عین واقعیت است.

با تحلیل کوتاهی که از نقش سرمایه داری بزرگ تجاری از اواسط قرن گذشته تا بحال دادیم، طبیعی است که هر خواننده ای متوجه می شود: که یکی از اساسی ترین وظایف انقلاب حاضر باید خلع ید از این سرمایه داری باشد. اگر انقلاب به خلع ید سرمایه بزرگ تجاری از مواضع خود نایل نگردد، مطمئناً نخواهد توانست به رشد آتی خود ادامه دهد، در این حالت، حتی تشییع پیروزی های بلست آمده نیز برای انقلاب دشوار و حتی غیرممکن خواهد بود...».

متأسفانه پیش گویی داهیانه حزب ما برای دورانی به تحقق پیوست، در عین آنکه اعتقاد و خوشبینی تاریخی آن برای تداوم و رشد انقلابی جنبش مردم، به شناختی گسترده تبدیل شده است.

اکنون همان وظیفه ای در برابر جبهه ضداارتجاع قرار دارد، که پس از پیروزی انقلاب قرار داشت. شرط موفقیت توسعه سیاسی و برقراری قانونمندی و جامعه مدنی، تعمیق تحولات و کوتاه کردن دست جبهه ارتجاع از حاکمیت تنها با خلع ید از سرمایه بزرگ تجاری، به مثابه نیروی ارتجاعی دارای منافع عینی مشترک با سرمایه مالی امپریالیستی و به عنوان متحد داخلی آن برای اجرای سیاست تعدیل اقتصادی (عنوانی که برای سیاست لیبرالیسم اقتصادی امپریالیسم در ایران انتخاب شده است) ممکن می گردد.

۲- عامل خارجی و عنصر ایدئولوژیک آن

بدین ترتیب، ویژگی و مشخصه "اقتصاد ملی" ایران دارای خصلت ضدامپریالیستی و ضد ارتجاعی است. مضمون ترقی خواهانه تاریخی آن در مرحله کنونی - با توجه به محدودیت تاریخی آن- ایجاد پایه های اقتصادی و اجتماعی "جامعه مدنی" در یک کشور پیرامونی است. با وجود این نمی توان و نباید تصور کرد، که ایجاد پایه های اقتصادی جامعه مدنی در ایران و یا آنچه که بنام توسعه اقتصادی در نشریات داخل کشور درباره آن بحث می شود، همان ساختار و سیستمی است، که در طول قرون گذشته در کشورهای سرمایه داری مترویل ایجاد شده است.

در نبرد علیه جبهه ارتجاع با هدف خلع ید از آن، به درستی می توان به نظرات متفکران کشورهای سرمایه داری مترویل مراجعه کرد و از آن ها کمک فکری گرفت. این عمل اما نمی تواند به معنای انتقال غیرانتقادی این نظرات به شرایط ایران در جهان امروز فهمیده شود. برای دسترسی به برنامه ای واقع بینانه برای توسعه اقتصادی، باید از تحلیل مشخص اوضاع کشور و شرایط پیرامونی و جهانی حاکم بر آن آغاز کرد و بر پایه امکانات داخلی به برنامه ای مشخص دست یافت.

سیاست عمومی امپریالیسم تحمیل حاکمیت خود بر "بازار جهانی" است. سیاستی که هدف آن برقراری سیطره کنسرن های فراملیتی بر سرنوشت اقتصادی-سیاسی کشورهای مستقل است. برای رسیدن به این هدف، امپریالیسم استفاده از ابزار اقتصادی و سیاسی و نظامی را برای خود مجاز می داند و به آن با بی پروایی نیز عمل می کند. تغییر و توسعه "دکترین ناتو" تعیین اهداف تجاوزکارانه آن، خارج از کشورهای عضو با هدف دزیرگیری سراسر جهان، ادامه و تشدید و مدرنیزه کردن تسلیحات - از جمله سلاح اتمی، میکروبی و بیولوژیک - نمونه هایی از اقدامات انجام شده برای تحقق اهداف امپریالیسم جهانی، بویژه امپریالیسم آمریکا برای سیطره مطلق بر جهان است. کوشش اخیر آمریکا برای تبدیل "صندوق بین المللی پول"، که تاکنون هم بخاطر سهم آمریکا در آن، ابزاری در اختیار آن بود، به صندوقی خصوصی، که استقراض از آن دیگر استقراض از دولت های عضو آن نخواهد بود، بلکه استقراض از سرمایه مالی خصوصی بین المللی خواهد شد نیز کوشش دیگری است در جهت توسعه حاکمیت و سیطره سرمایه مالی امپریالیستی - بانک ها و کنسرن های فراملیتی - بر کشورهای "جهان سوم".

در چنین شرایط بین المللی است، که ضرورت دارد درباره توسعه اقتصادی و بویژه اقتصاد ملی در ایران اندیشید و اصول کلی و برنامه ای آن را تنظیم کرد.

بر این پایه است که اهمیت بحث درباره زمان و شرایط عضویت در سازمان تجارت جهانی «گات»، که بویژه در روزنامه های جبهه ضد ارتجاع در ایران مطرح است، روشن می گردد.

بحث درباره سرمایه گذاری خارجی در ایران، که ضرورت آن برای تحقق توسعه اقتصادی غیرقابل انکار است، باید با کدام ضوابط و شروط عملی گردد؟ تناسب سرمایه گذاری داخلی و خارجی چه باید باشد؟ چرا نباید شروط سیاسی قروض خارجی را پذیرفت؟ چرا نباید به سیاست تعدیل اقتصادی که اجرای سیاست تولیدیسم امپریالیستی، با هدف نابودی دستاوردهای جنبش کارگری و حقوق زحمتکشان - حق کار، بیمه های اجتماعی و بیماری و... است، تن داد و آزادسازی نیروی کار را - آنطور که اکثریت ارتجاعی مجلس پنجم اسلامی در آخرین روزهای عمرش بدان عمل کرد - اقدامی علیه اقتصاد ملی ایران ارزیابی کرد؟

این بحث ها در مطبوعات جدید و طرفدار تحولات در ایران در اشکال نسبتاً وسیعی انجام می شود. برای مثال دکتر فرشاد مومنی و دکتر عباس شاکری درباره مسئله عضویت ایران در "گات" در نشریه "عصر ما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (شماره های ۱۵۰ و ۱۵۳، بهمن و اسفند ۱۳۷۸)، بدرستی با عضویت ایران در شرایط کنونی و به ویژه با پذیرفتن شروط WTO مخالفت کرده اند.

پدیده ای است که اینگونه مواضع یکی از جوانب عمده ای است که باید برای تعیین مشخصه و ویژگی های اقتصاد ملی بدان توجه داشت. جوانب عمده دیگر، از جمله تعیین برنامه های دقیق برای توسعه تولیدات داخلی و حمایت مشخص و زمان بندی شده و هدف مند از آن، ارائه سوسیدهای ضروری برای حمایت از انتشار کم درآمد و همچنین وضع قوانین کار و خدمات اجتماعی، که با توسعه نسبی "عدالت اجتماعی" حمایت توده های میلیونی را برای دوران سخت آغازین توسعه اقتصادی تضمین می کند، ایستی که می توان و باید آن را توسعه نیز داد، مشخصه های دیگر اقتصاد ملی است.

همه این تدابیر، اما در خطر جدی خواهد بود، اگر زیربنای تئوریک اقدامات برای توسعه اقتصادی بر آن پایه هایی قرار داده شود، که بنا به ماهیت و مضمون تاریخی خود، توجهی به مسئله اقتصادی ملی برای کشورهای "جهان سوم" در دوران حاکمیت گلوبال کنسرن های فراملیتی ندارد و به واقعیت و مشخصات نبرد طبقاتی در جهان امروز بی توجه است.

از این رو است که نمی توان انتقال غیرانتقادی نظرات جامعه شناسان و یا فیلسوفان سرمایه داری به شرایط مشخص ایران در دوران نبرد نابرابر علیه امپریالیسم را در خدمت ایجاد زمینه تئوریک برای اقتصاد ملی یک کشور

زیر بنا و محتوای کلی "اقتصاد ملی"

آیا در شرایط کنونی جهان، برای کشورهای جهان سوم، جز قرار گرفتن در چارچوب سیستم لیبرالیسم اقتصاد بازار چاره دیگری وجود ندارد. آیا این کشورها باید در "مسابقه" اجرای فرامین صندوق بین المللی پول، بانگ جهانی و در واقع کشورهای گروه ۷ شرکت کنند؟ کسانی برای این سوال پاسخ مثبت دارند و با کمال تأسف هستند در میان این افراد، یارانی که هنوز خود را بخشی از طیف چپ می دانند! [۱]

پایه ایدئولوژیک-تئوریک این ادعا را نیز "قدرتوری" امپریالیسم تشکیل می دهد. با چنین تری نمی توان موافق بود و باید با کوششی خستگی ناپذیر علیه آن به نبردی سخت و نابرابر پرداخت، اما مگر این محتوای "سعادت" نیست، که زنده یاد طبری عنوان می کند: «سعادت یعنی آفرینش و کار و پیکار...». امری که از محتوای تاریخی و مشخص برخوردار است. باید با برخورداری از اسلوب تجزیه و تحلیل علمی واقعیت موجود به جستجوی راه ها و امکانات رشد و تغییر و ترقی انقلابی پرداخت. چنین وظیفه ای اکنون در برابر بشریت ترقی خواه و به ویژه در برابر نیروهای میهن دوست کشورهای جهان سوم، از جمله ایران، قرار دارد.

واقعیات کدام است؟

۱- اقتصاد ملی، بر پایه رشد سرمایه داری در پایان هزاره دوم با شکست روبرو شده است. نقش مرکزی دولت ملی در کشورهای جنوب شرقی آسیا، به مثابه محافظ منافع سرمایه داخلی دارای منافع مشترک با امپریالیسم (کومپرادور) با شکست روبرو شده است. ایجاد زیربنای اقتصاد سرمایه داری در کشورهای پیرامونی، زیر فشار سرمایه مالی امپریالیستی ناموفق بود و با فروپاشی اقتصاد این کشورها همراه شد.

سقوط مالی کشورهای کره جنوبی، تایلند و... در کوتاه ترین مدت، با خارج کردن سرمایه خارجی از گردش اقتصاد این کشورها بمورد اجرا گذاشته شد. ورشکستگی کنسرن های این کشورها وسیله ای شد تا سرمایه مالی امپریالیستی که با خروج خود بحران مالی را موجب شده بود، سهام کنسرن های ورشکسته را در بورس ها به ثمن بخرند. بدین ترتیب سرمایه مالی امپریالیستی امتیازهایی را که به چند کشور پیرامونی در شرایط تاریخی ویژه داده بود، تا در نبرد بین دو سیستم اقتصادی-اجتماعی در جهان، آنها را به عنوان ابزار اعمال فشار علیه کشورهای سوسیالیستی در اختیار داشته باشد، با پایان جنگ سرد بازپس گرفت. این اقدام، البته در روند انباشت و تمرکز سرمایه در صورت بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری امری طبیعی است. در عین حال سرمایه مالی امپریالیستی توانست از این طریق این کشورها را که نمی توانستند در جمع و یا حتی در ارتباط با کشورهای دیگر منطقه در نقش رقیب ظاهر شوند - واقعیتی که در مورد آلمان در اتحادیه اروپا بوجود آمده است - از صحنه خارج سازد.

وجود سرمایه مالی امپریالیستی در این کشورها نقش همان کانال های مخفی را ایفا کرد، که ارتش آمریکا در شبکه کنترل راداری در جنوب ایران زمان شاه سابق برپا داشته بود و در کنترل خود داشت، تا در صورت لزوم - همانند کودتای طبس - از آن علیه تمامیت ارضی ایران و بنظر حفظ منافع خود استفاده کند.

نمونه دیگری از نقش سرمایه ملی را می توان در مورد یوگسلاوی یادآور شد. سرمایه ملی-اجتماعی در این کشور توانسته است ۸ ماه پس از حلات هوایی ناتو، پل ها و راه های ویران شده را باز سازی کند، مراکز تولید انرژی الکتریسیته و پالایشگاه های نفت را دوباره بکار اندازد، فعالیت مدارس و دیگر سازمان های اجتماعی را دوباره به روند عادی برگرداند. (نگاه شود به گزارش کنگره حزب سوسیالیست صربستان در راه توده ۹۴)

قانون اساسی ایران در اصول عمده اقتصادی آن، از جمله در اصل حفظ بازرگانی خارجی تحت کنترل اجتماعی، زمینه علمی ضروری و لازم را برای تعریف اقتصاد ملی در ایران در مرحله کنونی ارائه می دهد. قانون اساسی حاضر در عین حال دارای ابزارهای دموکراتیک ضروری برای رشد و تغییرات ضروری اقتصاد ملی است. باید در "نبرد که برکه" کنونی شرایط لازم اجرای آن را ایجاد کرد. امری که هنوز از طریق تغییرات تدریجی ممکن است. روندی که البته با واکنش های تندتر و خشن تر جبهه ارتجاع علیه جبهه ضدارتجاع می تواند روبرو گردد و یا موقتا متوقف شود طی خواهد شد. بدیهی است که در چنین حالتی، صورت مسئله بکلی تغییر خواهد کرد، اما اگر روند تغییرات تدریجی بتواند تداوم عقلایی خود را بیابد، امکان تغییرات در قانون اساسی و انطباق آن بر شرایط جدید از طریق دموکراتیک و قانونی وجود دارد. لذا می توان محدودیت تاریخی آن را در طول زمان بر شرایط جدید انطباق داد.

با توجه به اهداف تخریبی ایولوژی امپریالیستی، هم در شکل باز و صریح آن و هم در اشکال پوشیده آن، نمی توان با آن بخش از بحث هایی که اخیرا در مطبوعات جبهه ضد ارتجاع مطرح شده اند و در آن ها بطور غیرانتقادی نظرات نظریه پردازان پوزیتیویست سرمایه داری برای توسعه اقتصادی در ایران مطرح می شوند، موافق بود. چنین امری، همانطور که پیشتر نیز بیان شد، می تواند با خطر ایجاد تشتت مجدد در جبهه ضد ارتجاع همراه شود و با انحراف از اهداف دوران کنونی، به جبهه ارتجاع بار دیگر امکان تحکیم مواضع خود را بدهد.

برای مثال نمی توان برای نظرات "ماکس ویر" درباره مسائل اقتصادی نقش واقع بینانه ای برای شرایط جامعه کنونی ایران قایل شد. او می کوشد «عطش بی پایان برای تولید و انباشت» را از ماهیت طبقاتی و جانبدار آن نسبت به منافع سرمایه دار تهی سازد و برای «عطش» هدفی مافوق طبقاتی قائل شود. دکتر فرشاد مومنی در نشریه "عصرما" شماره ۱۵۳ به این نکته چنین اشاره می کند: «"ماکس ویر" تصریح می کند که سرمایه داری نظامی است مبتنی بر وجود نوعی دستگاه تولیدی که هدف آن حداکثرسازی سود و وسیله آن سازمان عقلایی تولید است... "ویر" در عین حال تاکید می کند که عنصر سازنده و محوری در این نوع از سرمایه داری حداکثرسازی سود نیست، بلکه عطش بی پایان برای تولید و انباشت ارزش فی نفسه" به مفهوم کانتی کلمه است.»

این «عطش» و به ویژه بی پایانی آن، و به عبارت علمی انباشت و تمرکز بی پایان سرمایه که پسی آمد جهانی آن حاکمیت سرمایه مالی امپریالیستی است، گویا همانقدر با منافع سرمایه دار در چارچوب این سیستم بی ارتباط است، که تئوریزه کردن ضرورت اعمال خشونت و حفظ مرز بین "خودی" و "غیرخودی" نزد نظریه پردازان جبهه ارتجاع در ایران امروز برای حفظ منافع و موقعیت اقتصادی-اجتماعی به چنگ آورده آنها!

وقتی "ویر" هدف دستیابی به «حداکثر سود»، که برپایه استثمار نیروی کار تحقق می یابد را در سیستم سرمایه داری نفی می کند، این امکان تئوریک را مطرح می سازد، که گویا می توان در چارچوب این سیستم، استثمار انسان از انسان را برطرف ساخت و در چارچوب صورت بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری، "شیوه انسانی" تولید را برپا ساخت. این تر نادرست، سرمایه داری با چهره انسانی را تبلیغ می کند.

بدین ترتیب با تر مجهول نفی هدف دستیابی به سود حداکثر، ویر به نفی ماهیت تاریخی و گزافی سیستم سرمایه داری می رسد. بدین ترتیب موضع پوزیتیویستی و خواست ابدی ساختن سیستم سرمایه داری نزد او بر ملا می شود. موضعی که با همه ظاهرسازی آن در خدمت سرمایه داری در کشورهای متروپل قرار دارد. زیرا کشورهای پیرامونی قادر نخواهند بود در چارچوب رشد سیستم سرمایه داری، فاصله روزافزون خود را با کشورهای متروپل تقلیل دهند و از بین ببرند.

انتقال چنین نظراتی در بحث درباره توسعه اقتصادی ایران، به مقابله یک کشور پیرامونی در دوران حاکمیت سرمایه جهانی شده امپریالیستی، کدام نتیجه مغرب را برای اقتصاد ملی ایران ببار خواهد آورد؟ پاسخ روشن است. به نظر سرمایه مالی امپریالیستی، سیاست تولیدیبرالیسم اقتصادی (در ایران تعدیل اقتصادی) «عقلایی ترین سازماندهی تولید» است! «عقلایی ترین» در چارچوب سیستم البته عبارت است از ارزانترین تولید، در مناسب ترین نقطه جهان!

این همان نقطه نظری است که "حبیب الله عسگراولادی" به نمایندگی از سرمایه داری بزرگ تجاری ایران، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم مطرح کرد و گفت: «چرا باید ایران بخواهد هر چیزی را خود با مخارج هنگفت تولید کند، بجای آنکه محصولات ارزان خارجی را وارد سازد؟»

در سال‌های آینده با درصد نازلتری از رشد و درصد رشدیابنده بیکاری روبرو خواهند بود، بلکه سراسر کشورهای جهان سوم نیز با چنین وضعی دست بگیربان خواهند بود.» به نظر او در چنین شرایطی است که «اقتصاد ملی برپایه رشد سرمایه‌داری در جهان سوم به پایان راه خود رسیده است. امکان ایجاد فضا برای رشد سرمایه‌داری با استقلال نسبی در برابر امپریالیسم در این کشورها برای اقتصاد ملی بورژوازی، با شکست قطعی همراه شده است.»

از این رو است که «ناسیونالیسم بورژوازی» باید بمنظور یافتن فضای تاریخی برای تداوم رشد خود، محتوایی ضد امپریالیستی داشته باشد. باید بکوشد عناصر اجتماعی-سوسیالیستی رشد جامعه را تقویت کند. محتوای ناسیونالیسم بورژوازی باید بسود میهن‌دوستی با مواضعی ضد امپریالیستی تغییر یابد؛ گذار به سوسیالیسم، اگر چه نه در مرحله کنونی، اما کماکان محتوای «دوران» را تشکیل می‌دهد.

بر این پایه است، که جهان سوم و یا کشورهای پیرامونی، در کنار زحمتکشان کشورهای متروپل، انترناسیونالیسم خود را در برابر گلوبالیسم امپریالیستی قرار می‌دهند. بدون شرکت توده‌های میلیونی مردم در نبرد ضد امپریالیستی، خروج از بحران ممکن نیست. توسعه دموکراسی و ارتقای سطح آگاهی توده‌ها و شناخت آنان از نبرد طبقاتی پایه و اساس سازماندهی شرکت توده‌ها در نبرد اجتماعی-ضدامپریالیستی را تشکیل می‌دهد. وظیفه حزب توده ایران در این نبرد، برپایه چنین شناختی قرار دارد.

۵- عمده‌ترین مشخصات عمومی برنامه اقتصادی جایگزین کدامند؟
بدیهی است که چگونگی برنامه و ویژه‌گی‌های دقیق آن در هر کشوری متفاوت است، در ادامه، برخی نکات در همین ارتباط آورده می‌شود.

الف- شناخت و تصمیم‌گیری توده‌ها باید درباره برنامه‌ریزی و سازماندهی اقتصادی ممکن گردد؛

ب- اجرای کامل رفم ارضی؛ (در ایران مثلاً اجرای بند ج قانون مربوطه)

پ- تجدید و توسعه سرمایه‌گذاری ملی در زیربنای کشاورزی و مراکز دهقانی و از این طریق مبارزه با بیکاری در این بخش از اقتصاد ملی. تامین سرمایه برای این هدف باید عمدتاً از طریق وضع مالیات‌ها بر درآمدهای کلان عملی گردد؛

ت- تقلیل سطح تفاوت درآمدها، تا از این طریق قدرت خرید داخلی برای تولیدات مصرفی ساده غیروارداتی افزایش یابد؛

ث- ایجاد عدم تمرکز در بکار انداختن امکانات مناطق و تصمیم‌گیری درباره آن توسط ارگان‌های انتخابی محلی (شوراها)؛

ج- ایجاد شرایط قانونی برای پایه‌گذاری و فعالیت علمی-قانونی سازمان‌های وسیع صنفی، تخصصی و سیاسی و پاسخگویی ارگان‌های دولتی؛

چ- کنترل گردش پول و سرمایه، کنترل سیاسی بانک مرکزی، کنترل بازرگانی خارجی و داخلی در بخش حواج ضروری مردم؛

۱- یکی از نظریه‌پردازانی که شرکت در این «مسابقه» را توصیه می‌کند، دکتر «موسی غنی‌نژاد» است. او در مصاحبه‌ای با روزنامه فتح (۱۳، ۱۵ و ۱۶ فروردین ۷۹) به دفاع از «اقتصاد رقابتی و آزاد» پرداخته و در مورد «علت شکست برنامه‌های هاشمی رفسنجانی» می‌گوید: «به نظر من علت موفق نبودن برنامه‌های اصلاحی آقای هاشمی، علیرغم درست بودن خط مشی کلی آن، این بود که آنها بدون یک بنای تئوریک درست حرکت کردند... اگر می‌خواهیم از آقای هاشمی انتقاد کنیم، درست انتقاد کنیم. اشکال آقای هاشمی این نبود که اقتصاد ایران را از یک سیستم دولتی تبدیل به سیستم سرمایه‌داری و اقتصاد آزاد کرد، اشکال وارد به ایشان این است که این کار را کامل انجام نداد.»

در این انتقاد آقای غنی‌نژاد تنها نیست، نویسندگان ستون‌های اقتصادی کیهان لندن نیز همین انتقاد را به سیاست «تبدیل اقتصادی» دولت هاشمی رفسنجانی دارند و آن گاه که نتایج منفی این سیاست در ایران ظاهر شد، خواستار عقب‌نشینی نکردن در برابر مشکلات این سیاست شدند و توصیه کردند سیاست لیبرالیسم اقتصادی ادامه یابد و خصوصی سازی را حتی در صنایع نفت نیز اجرا شود!

۲- در شماره آینده راه توده ترجمه مقاله‌ای از او در ارتباط با «اقتصاد ملی» منتشر خواهد شد.

عامل عمده در مقاومت قریب به ۳ ماهه مردم و دولت یوگسلاوی در برابر تهاجم امپریالیستی و بمباران شبانه روزی مراکز اقتصادی این کشور، که با خسارات بزرگ - ۲۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است - همراه بود و همزمان است با محاصره اقتصادی آن، همکاری و همیاری تنگاتنگ بخش دولتی و خصوصی در سازماندهی اقتصاد ملی است. بورژوازی ملی صرب در این روند حماسه آفرین نقش برجسته‌ای برعهده دارد.

۲- بررسی دقیق علل بحران مالی در کشورهای جنوب شرقی آسیا نشان می‌دهد، که اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول درباره از بین بردن کمبود بودجه کشور، نه تنها با تقلیل آن همراه نشد، بلکه خود به علت اصلی تشدید آن و در نتیجه به علت ایجاد بحران مالی تبدیل شد. از این روست که «پاتانیک»، پروفیسور اقتصاددان هندی [۲]، صندوق بین‌المللی را «آژانس حامی منافع سرمایه مالی امپریالیستی» ارزیابی می‌کند. دستورات این آژانس امپریالیستی «پایه و اساس برنامه استراتژیکی رشد اقتصادی با کنترل دولتی را در کره جنوبی نابود ساخت، که از طریق تضعیف همکاری کنسرن‌ها (شلیولز) با دولت قرار داشت.» غارت سرمایه‌های دولتی و کنسرن‌های کره جنوبی و خرید مراکز تولیدی آن به ثمن بخش نتیجه عملکرد آژانس امپریالیستی بود. از این رو باید «شدت بحران را در این کشور (ها)، نه علامت شکست، بلکه بیان موفقیت کامل سیاست صندوق بین‌المللی پول دانست.»

بر این پایه است که باید مقاومت در برابر دستورات و از جمله تحمیل قروض توسط آژانس‌های امپریالیستی را به یکی از اهداف مداوم اقتصاد ملی تبدیل ساخت.

۳- هدف اولیه گلوبالیسم تقلیل نقش دولت و به ویژه شرکت دولت ملی در سازماندهی و در تولید ملی است. از این رو باید به مثابه پادزهر این هدف، حفظ سرمایه ملی-دولتی از دستبرد خصوصی سازی را هدف اقتصاد ملی اعلام داشت. به این منظور باید در جهت ایجاد منافع مشترک برای سرمایه خصوصی داخلی و سرمایه ملی-دولتی در اهداف برنامه‌ای کوشید. هدف دستیابی به سود، که ویژگی سرمایه خصوصی است، می‌تواند در جهت جلوگیری از ریخت و پاش احتمالی در بخش دولتی نقش بزرگ و موثری ایفا سازد.

محدود ساختن درصد سرمایه‌گذاری خارجی در پروژه‌های تولیدی و ممانعت و یا لااقل محدودیت شدید شرکت آنان در بخش خدمات و برخورداری بی‌پندوبار از بازار داخلی برای فروش تولیدات خود یکی دیگر از مشخصه‌های اقتصاد ملی است. سرمایه مالی امپریالیستی می‌کوشد با صدور تولیدات و خدمات خود به بازار کشورهای جهان سوم، بحران اضافه تولید و گرانی در کشورهای متروپل را تقلیل دهد و از این طریق بحران سیاسی در کشورهای خود را برطرف سازد.

هدف از صدور سرمایه مالی امپریالیستی به کشورهای جهان سوم، ایجاد زیربنای ضروری برای صدور مواد خام این کشورها با قیمتی نازل به کشورهای متروپل است. کوشش برای خصوصی سازی در این بخش‌های اقتصاد ملی کشورهای جهان سوم - نفت و دیگر معادن - از این رو در صدر برنامه آن قرار دارد.

«لیبرالیسم اقتصادی»، به نظر «پاتانیک»، «مکانیسمی است در خدمت تمرکز سرمایه در اختیار سرمایه مالی امپریالیستی در مقیاس جهانی». یکی از ابزارهای مبارزه ضد امپریالیستی در دوران کنونی مقاومت در برابر این سیاست و نبرد علیه آن است. انتقال این آگاهی به درون افشار زحمتکش جامعه می‌تواند به شرکت فعال آنان در این نبرد و از این طریق پذیرفتن تنگناها در روند رشد اقتصاد ملی بیانجامد.

۴- بخشش بخش ناچیزی از قروض موزامبیک بخاطر فاجعه طبیعی در این کشور توسط کشورهای متروپل قرض دهنده و یا کمک ۶۰ میلیون دلاری صدراعظم آلمان به گرجستان تحت ریاست جمهوری آدوارد شوارناتزه را برخی‌ها علامت «خوش نیتی» سرمایه مالی امپریالیستی می‌دانند و گناه اصلی را متوجه کشورهای جهان سوم می‌دانند، که در اثر دزدی و رشوه و... خود سرنوشت خود را رقم می‌زنند. پیشنهاد ایشان، همانطور که در ابتدا نیز اشاره شد، شرکت در «مسابقه» لیبرالیزاسیون و دستیابی به مقام‌های هر چه بالاتر در این مسابقه است.

باید علیه این برنامه پوزیتیویستی و تسلیم طلبانه برنامه‌ای جایگزین مطرح و اجرا کرد. به نظر «پاتانیک» «نه تنها کشورهای متروپل

شکست ابزار مبارزه به مفهوم شکست جنبش نیست!

(بیش از ۸۰ درصد) در برابر این مافیا قرار گرفته‌اند و برای دستیابی به هدفی که در بالا گفته شد، به میدان آمده‌اند.
تا اینجا، "هدف" معین است، گرچه به مقتضای تحولات و پیش روی جنبش در شعارهای مختلف و متنوع مطرح می‌شود.
برای دستیابی به هر هدفی باید ابزار مناسب آن را با توجه به مجموعه شرایط موجود و حاکم برگزید. این ابزار بنا بر آرایش نیروها، سازمانیابی جنبش، توازن قدرت و شرایط حاکم متنوع است. برای ایجاد رفرم در جامعه، ابزار دیگری در اختیار مردم است.

رابطه دیالکتیکی

* پیروزی و شکست دو مقوله متضاد پروسه پراتیک است. در رابطه به هدف، پیروزی یعنی دسترسی یافتن به هدف و شکست یعنی بی‌اثر شدن کلیه تدارکات پراتیک برای نیل به هدف در لحظه معین. دیالکتیک پیروزی و شکست نشان می‌دهد که خود شکست در تدارک پیروزی نقش دارد.

* عقب نشینی، توقف و پیشرفت، یعنی لحظات مهم در پروسه پراتیک در جهت هدف. این لحظات با هم دارای روابط بغرنج دیالکتیکی است. پروسه توقف یا شکیب یا تردید، بصورت درجا، تدارک، تمرین، انتظار فرصت ماندن عقب نشینی و پیشرفت از لحظات مهم پروسه پراتیک اند.

* وقتی می‌گوئیم فلان عمل برای نیل به هدف سودمند است، تنها به معنای آن نیست که بر کارائی عمل می‌افزاید، بلکه دارای مفهوم وسیع‌تری است. هر پروسه پراتیک که بسوی هدف معین می‌رود دارای مصالحی است که برای حفظ و ادامه و پیشرفت آن پروسه لازم است. مصالح پراتیک تعیین کننده سودمندی عمل است.

* عمل در راه تحول انقلابی جامعه، تنها می‌تواند با درک خود بخودی، یعنی درک قوانین عام و خاص تکامل جامعه، درک امکانات واقعی و عینی و احتراز از ولوتاریسم موثر شود. باید از ذخیره تحولی جامعه بخوبی استفاده شود. باید موثرترین و پرتیرترین اشکال مبارزه اجتماعی و ساختمان جامعه نوین بشکل خلاق و در جریان پراتیک کشف گردد و در اینکار از خرد جمعی، از آزمون و تجربه اجتماعی، از تجارت مثبت و منفی خود و دیگران استفاده بعمل آید.

پادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی ص ۷۸
(زنده یاد "احسان طبری")

مردم ایران در سال ۵۶ و ۵۷ کوچکترین امکاناتی برای تحمیل تحولات به حاکمیت از طریق "انتخابات" نداشتند، در حالیکه اکنون چنین امکاناتی، بعنوان یکی از دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷، هنوز بصورت نسبی-گرچه محدود- در اختیار دارند. حاکمیت جمهوری اسلامی، برخلاف نظام شاهنشاهی ادعای پایگاه مردمی دارد و مشروعیت خود را از یک انقلاب گرفته است و مافیای حاکم، که غاصب انقلاب است، هنوز نمی‌تواند گریبان خود را از چنگال "رای" و "انتخابات" خلاص کند. تا وقتی این مافیا ناچار است پشت شعار "انقلاب" و پاسداری از آن عمل کند، هنوز امکان تحمیل عقب نشینی به آن، بعنوان یک امکان وجود دارد!

این درحالی است، که تمامی شرایط، از تنش‌های بسیار جدی برای تغییر توازن نیروهای طبقاتی درحاکمیت حکایت دارد. گرچه باید برای آن تنش‌ها آمادگی داشت، اما این احتمال، هرگز بدان معنی نیست که از ظرفیت‌ها و امکانات هنوز موجود استفاده نشود.

مردم ایران این تضاد را عمیقاً درک کرده‌اند و تا زمانی که مافیای اقتصادی-سیاسی حاکم پشت شعار دفاع از انقلاب ۵۷ پنهان است، "انتخابات" و احترام به "رای" مردم را به آن تحمیل خواهند کرد. زمانی که حاکمیت از پشت این نقاب بیرون آید، شرایط وارد مرحله دیگری خواهد شد و صف انقلاب و ضد انقلاب بصورت عریان در برابر یکدیگر قرار خواهند گرفت. در این صورت و بعنوان نمونه، دیگر این مافیا نخواهد توانست سپاه پاسداران انقلاب را برای دفاع از حاکمیت عریان ضد انقلاب به خیابان‌ها بکشد.

بنابراین، پیوسته باید این تضاد را در حاکمیت جمهوری اسلامی بخاطر داشت: «جبهه ارتجاع- بازار، برای اهداف ضد انقلابی، هنوز ناچار است شعار انقلابی بدهد!»

پیرامون تحولات ایران و فراز و فرودهای جنبش تحول خواهی مردم طی سه سال گذشته، در مقاطع مختلف تفسیرهای مختلفی شده و می‌شود. در متن این تفسیرها و متأثر از حوادث و رویدادهای ناشی از نیروی مقاومت در برابر تحولات و پیشروی‌های جنبش، گاه وزن "امید" سنگین است و گاه وزن "ناامیدی" و این در حالی است که بیم و هراس خیمه‌ایه این "امید" و "ناامیدی" است. گاه افسرده و امید از کف داده از شکست سخن گفته می‌شود و گاه شادمان و هیجان‌زده از پیروزی.

در این میان، آن ارزیابی و تفسیری به حقیقت نزدیک است که متکی به واقع بینی علمی باشد. چنین واقع بینی اجازه می‌دهد تا در دل حوادث و رویدادها، روند یک پروسه اجتماعی دیده شود و "هدف" در سایه حوادث قرار نگیرد.

با این مقدمه و برای نگاهی علمی به رویدادهای ایران، ابتدا باید دید چه روندی در جامعه ما در حال طی شدن است و هدفی که می‌خواهد بدان دست یابد چیست؟

نشانه‌های بسیاری را می‌توان بر شمرد که بر اساس آنها، جنبش کنونی مردم ایران نه علیه انقلاب بهمن ۵۷، بلکه در تداوم آن و در دفاع از آرمان‌های اساسی آن است. با این مضمون، وقتی از تحولات کنونی ایران بعنوان رفرم صحبت می‌شود، این رفرم، بی‌اعتناء به اشکال مبارزاتی که برای تحقق آن بکار گرفته شده و می‌شود، دارای بار انقلابی است.

در صدر این آرمان‌ها چه در انقلاب بهمن ۵۷ و چه در جنبش کنونی، "استقلال"، "آزادی" و "عدالت اجتماعی" قرار داشته و دارد. مقاومت در برابر خودکامگانی که ما آن را مافیای اقتصادی-سیاسی می‌نامیم و در یک جبهه متحد مرکب از سرمایه داری بزرگ تجاری، زمین داران بزرگ، روحانیت آلوده به تجارت و غارت و درعین حال مدافع ارتجاع مذهبی عمل می‌کند، مضمون هر سه شعار اساسی ذکر شده در بالا را در خود دارد.

جبهه مخالف تحولات، در عین حال که مدافع آزادی غارتگری است، مخالف آزادی مردم است، برای بقای خود در حاکمیت جمهوری اسلامی تن به هر زدوبند بین المللی علیه استقلال کشور داده و می‌دهد و مدافع غارتگری و مخالف عدالت اجتماعی است. مصوبات مجلس پنجم، پروژه در یکسال پایان حیات این دوره مجلس و کوشش اکثریت حاضر در آن برای به تصویب رساندن مصوباتی که نمونه‌های برجسته آن را می‌توان به شرح زیر انتخاب کرد، در تائید این ارزیابی است:

* لغو روز ملی شدن نفت، با هدف جلب رضایت انگلستان؛

* تصویب لایحه تغییر قانون کار برای خارج کردن کارگاه‌های زیر پنج کارگر از شعول قانون کار و خارج ساختن نهادهای مالی بزرگ از دایره افکار عمومی و کاهش بودجه دولت بسود این نهادها؛

* تصویب لایحه محدود سازی باز هم بیشتر آزادی مطبوعات و مقاومت در برابر فعالیت احزاب شناخته شده ایران.

آنچه آورده شد، سه نمونه عمده و بزرگ در این عرصه است. ذکر این نمونه‌ها تنها برای دقیق‌تر دیدن ماهیت تحولات و یا رفرم انقلابی و "هدف" جنبش کنونی در میهن ما "ایران" است. اکثریت مردم ایران، حتی اگر بر مبنای آمار انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و انتخابات مجلس ششم هم بخواهیم ارزیابی کنیم

گزارشی از کنفرانس "ایران بعد از انتخابات ۲۹ بهمن" در برلن

"پاس" "چپ نماها" "گل" "ارتجاع!"

چه تعداد از آنها که کنفرانس برلن را مختل کردند از ایران اعزام شده بودند و یا با وعده قبول پناهندگی از ورودگاه های پناهندگی به محل آورده شده بودند؟

بنا به دعوت موسسه "هانریش بل" کنفرانسی با عنوان ایران بعد از انتخابات ۲۹ بهمن (مجلس ششم) با شرکت ۱۸ تن از فعالان سیاسی، نویسندگان، روزنامه نگاران، پژوهشگران و فعالین محیط سبز و مدافعان حقوق زنان برگزار شد. همه این افراد از ایران دعوت شده بودند. کنفرانس شامگاه جمعه هفتم آپریل با سخنرانی مسئول موسسه هانریش بل کار خود را شروع کرد. با شروع اولین سخنرانی، اعتراضات و شعارها شروع شد. حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر که در مکان های مختلف سالن نشسته بودند سعی در بهم زدن جلسه داشتند، در حالیکه در همان لحظات بیش از ۱۵۰۰ نفر برای شنیدن سخنان سخنرانان در سالن بودند. کسانی که برای مختل کردن کنفرانس در سالن جمع شده بودند، توانستند برای ساعتی کار کنفرانس را متشنج کنند، در حالیکه بقیه حاضران در جلسه با بی اعتنائی به اعمال آنها نگاه می کردند.

کنفرانس از طرف عده ای از افراد و برخی احزاب، گروه ها و سازمان های سیاسی مانند "راه کارگر"، "کانون نویسندگان در تبعید"، "کانون پناهندگان سیاسی برلن"، "حزب کمونیست کارگری"، اقلیت منشعب از سازمان فدائیان و فرج سرکوهی تحریم شده بود.

با کمال تأسف فعالان راه کارگر و سازمان اقلیت علیرغم سال ها تجربه و پشت سر ماندن حوادث ۲۰ ساله اخیر در ایران و مهاجرت به ذهنیات خود بیش از واقعیت بها دادند و بر اساس همین ذهنیات دست به عمل زدند. ایجاد و شرکت در اعتراض های اولیه که به تشنج در نخستین جلسه کنفرانس ختم شد، نمونه ای از رفتار آنها، مطابق ذهنیاتشان بود.

در روز اول کنفرانس، اتحاد عمل بین راه کارگر، حزب کمونیست کارگری، کانون پناهندگان سیاسی برلن، اقلیت در این ماجرا محسوس بود. روز نخست کنفرانس، علیرغم این اعتراضات ادامه یافت، اما زمینه های لازم را برای تشنج های روز بعد فراهم ساخت. تشنجاتی که با استقبال تبلیغاتی که ارتجاع جمهوری اسلامی از آن کرد، اکنون به این تصور بیش از پیش دامن می زند که آنها (مخالفان تحولات در ایران و ایادی اعزامی آنها از کشورهای مختلف به برلن) خود در سازماندهی تشنجات روز دوم دست داشتند.

روز دوم کنفرانس از ساعت ۱۰ صبح شنبه شروع شد. بلافاصله پس از اعلام برنامه کار کنفرانس، شعارهای آلوده به انواع دشنام های رکیک شروع شد. تعجب آور آن بود که تعداد معترضین و فحاشان در این روز بیش از روز قبل بود! نیروهای کمکی از شهرها و کشورهای اطراف با اتوبوس مجانی به برلن منتقل شده بودند. شیوه ای که

در جنبش کنونی، که در بطن خود همان اهداف انقلاب بهمین را دنبال می کند، اکثریت وسیع مردم برای دستیابی به هدفی که برای آن به میدان آمده اند مسالمت آمیزترین روش را برگزیده اند: شرکت در انتخابات، در هر فرصت ممکن و اعلام نظر خویش در آرائی که به صندوق ها می ریزند.

طبعاً، در این مسیر بفرنج حوادثی روی می دهد که از چارچوب وسیله انتخاب شده توسط اکثریت مردم خارج است، این امر، در حالیکه نشانه هائی برای شیوه های دیگر را با خود همراه دارد، اما در مجموع خود هنوز نافی وسیله عمومی مردم برای عبور از این مرحله، در لحظه و شرایط کنونی نیست. نظیر حوادثی که در جریان تحصن دانشجویان روی داد.

وقتی کسانی از شکست سخن می گویند و رویدادهای منفی، در مسیری که طی می شود را با انگشت شمارش می کنند، به خاطر نمی آورند که آنچه که از آن بعنوان شکست یاد می کنند، در حقیقت شکست در کاربرد وسائلی است که برای رسیدن به هدف انتخاب شده اند، نه شکست در هدف.

بدین ترتیب است که آنها فراموش می کنند، ممکن است بر اثر حوادث منفی ناشی از مقاومت نیروهای مخالف جنبش و اهداف آن، آزاری که جنبش انتخاب کرده، در عمل نتواند در خدمت آن هدف قرار گیرد و با شکست روبرو شده اند. بنابراین، وسائل کارائی نداشته و با شکست روبرو شده اند و بصورت بسیار طبیعی، جنبش برای دستیابی به اهداف خود به وسائل دیگری متوسل می شود. یعنی ممکن است در جریان طی همین پروسه و برای دستیابی به هدف و متأثر از تغییر شرایط و تغییر توازن نیروها، شرکت در انتخابات جای خود را به تحریم انتخابات بدهد، مقاومت منفی در دستور کار جنبش قرار گیرد، اعتصابات عمومی در دستور کار جنبش قرار گیرد، تظاهرات وسیع خیابانی و یا حتی قیام مسلحانه جانشین وسیله ای شود که کاربرد خود را از دست داده است. امری که در بسیاری از جنبش های انقلابی پیش آمده است. برای مثال در هندوستان مقاومت منفی، در ویتنام جنگ میهنی رهاییبخش و...

بنابراین، هرگز نمی توان از شکست یک "جنبش" سخن گفت، زیرا تمام اهداف آن، بعنوان یک ضرورت تاریخی همچنان برجای خود باقی است، بلکه می توان از ناکارائی و شکست وسائلی که جنبش ها از آنها استفاده می کنند سخن گفت. جنبش در چنین شرایطی، برای دورانی کوتاه در تفکر و تعمق فرو رفته و ابزار دیگری را جستجو خواهد کرد. دهه ۳۰ که منجر به کودتای ۲۸ مرداد شد، حوادث دهه ۴۰ و متینگی های مردمی در میدان جلالیه تهران و شورش های کور در شهرها و روستاهای ایران، دهه ۵۰ و تمرین روشنفکرانه جنگ چریکی و شکست آن و سرانجام انقلاب ۵۷ سرشار از این تجربه هاست. تجربه هائی که مردم، برخلاف دربار شاهنشاهی بسیار از آن آموختند!

با این شناخت است، که به تمام کسانی که دل در گرو جنبش دارند و گهگاه از شکست نیز سخن می گویند باید گفت: پیش از آنکه از شکست جنبش پیاد کنید، در کنار مردم و شانه به شانه آنها، در جستجوی یافتن وسیله ای دیگر برای به هدف رساندن جنبش، در صورت ناکارائی وسیله کنونی جنبش برآئید. اکثریت قاطع توده مردم امروز، بنابر شرایطی که در بالا برشمرده شد و تا همان تغییر مهمی که در قالب خارج شدن حاکمیت مافیای سیاسی-اقتصادی از پشت شعارهای انقلابی از آن پیاد کردیم، انتخابات را بعنوان وسیله مبارزه برای دستیابی به "هدف" جنبش برگزیده اند. نباید کوشید، جنبش چنان سازمان یابد که قدرت مانور و تغییر تاکتیک ها و انتخاب ابزارهای جانشین را برای تداوم جنبش پیدا کند. اینست آن هدف بزرگی که در برابر احزاب و سازمان های میهن دوست و ملی قرار دارد، نه دست بر دست نهادن و در انتظار شکست جنبش و گفتن "ما که گفته بودیم" باقی ماندن و در انزوا پوسیدن!

اگر ما عادت کردیم روند کنونی (شیوه مسالمت آمیز شرکت در انتخابات) در پروسه ای که باید به هدف ختم شود را اینگونه نگاه کنیم، آنوقت از حوادث ناخوش آیند آفسرده و یا برآثر رویدادهای مثبت "هیجان زده" نخواهیم شد، بلکه گام به گام با مردم به سوی هدف، با ابزار و وسائل ممکن و مختلف حرکت خواهیم کرد!

وضعی که در سالن اصلی کنفرانس پیش آمده بود عصبی و گاه افسرده بودند.

در همین جلسه که متأثر از تشنج در سالن اصلی و مجاور بود و متأسفانه به همین دلیل وقت پرسش و پاسخ آن لغو شد، فریبرز رئیس دانا تحلیلی از چگونگی انتخابات ۲۹ بهمن داد و تأکید کرد که همه باید در این انتخابات شرکت می کردند. وی از چگونگی تقسیم آراء نکاتی را متذکر شد و نظر خود را نیز، مبنی بر ضرورت رای به جبهه مشارکت ایران اسلامی بود، اعلام داشت. یکی از حاضران در جلسه، با اشاره به اطلاعیه منتشره در راه توده و بنام حزب توده ایران، مبنی بر شرکت در انتخابات و دادن رای به جبهه مشارکت ایران اسلامی، نکاتی را درباره ضررهای پراکندگی آراء مطرح کرد. وی همچنین به اطلاعیه های دیگری که در مهاجرت منتشر شد و دادن رای به افراد مستقل و بی هویت مشخص را توصیه کرده بودند و یا شناخت کاندیداهای را به خود آنها واگذار کرده بودند، اشاره کرد و این نوع توصیه ها و تصمیمات را ناشی از بی اطلاعی از آنچه در ایران می گذرد دانست.

در همین جلسه، علیرضا علوی تبار در مورد اقتصاد و فضای سبز (محیط زیست) سخنرانی کرد، که عمدتاً نظر وی چنین بود: سرمایه داری در کشور ما نه می تواند و نه به سودش است که نگران محیط زیست باشد. سرمایه محیط زیست را نابود می کند.

خانم مقدم نیز گزارشی از کار فعالان سبز در ایران داد و این که سازمانی که وی به نمایندگی از آن در اجلاس برلن شرکت کرده غیر دولتی است. او از نابودی جنگل ها و محیط زیست حیوانات و... در سرتاسر ایران اطلاعات قابل توجهی را در اختیار حاضران گذاشت.

بابک امیرخسروی در چه فضائی زیست می کند؟

در همین جلسه "بابک امیرخسروی" که پس از خروج از حزب توده ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران را پایه گذاری کرده است، در انتقاد به نظرات علوی تبار نقطه نظراتی را مطرح کرد که حداقل برای آنها که در کشورهای اروپایی زندگی می کنند و شاهد نابودی محیط زیست و فعالیت های سازمان های مختلف دفاع از محیط زیست هستند، تعجب آور بود. بابک امیر خسروی در انتقاد به دفاع علوی تبار از سه بخش اقتصاد دولتی، تعاونی، خصوصی که در قانون اساسی تصریح شده گفت: «شما شیوه اداره دولتی را پیشنهاد می کنید، ندیدید که در کشورهای سابق سوسیالیستی چه بر سر محیط زیست آوردند؟ بلاتی که در آن کشورها بر محیط زیست رفت در هیچ یک از کشورهای سرمایه داری نرفت، چرا که در کشورهای سرمایه داری دمکراسی وجود دارد و احزاب سبز و... از نابودی محیط زیست و فضای سبز توسط دولت ها جلوگیری می کنند.»

پس از دو روز

سرانجام از روز سوم برگزارکنندگان کنفرانس توانستند نظم جدیدی را بر کنفرانس حاکم کند، که طبعاً این نظم جدید موجب کاستن از تعداد شرکت کنندگان، از رقم ۱۵۰۰ نفر روز اول شد. ورود به کنفرانس تنها با کارت ورودی ممکن بود.

سومین جلسه کنفرانس، در آرامش برگزار شد، گرچه "اکبر گنجی" بدلیل بیماری نتوانست در جلسه حاضر شود. از این روز به بعد، جلسات در دیدارهای محدود و بصورت پراکنده ادامه یافت و همین دیدارها و گفتگوها نشان داد که اگر اجازه داده بودند کنفرانس مسیر عادی خود را طی کند، چه تحول بزرگی در رشد واقع بینی نسبت به اوضاع ایران و شناخت جنبش مردم، در میان اپوزیسیون سیاسی خارج از کشور ایجاد می شد. همین جلسات و دیدارها، در حد حضور ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر در شهرهای مسیر بازگشت از برلن تا فرانسه (کلن، اسن، دورتموند و...) که عمدتاً با شرکت مهندس عزت الله سحابی، یوسفی اشکوری و فریبرز رئیس دانا ترتیب یافت، بر همگان ضرورت اطلاع و آگاهی بیشتر از تحولات ایران را آشکارتر ساخت و کیفیت آگاهی جنبش، عمق خواست های جنبش و دیدگاه های ملی-مذهبی ها و دگراندیشان غیر مذهبی داخل کشور را چنان در روشنائی قرار داد که مقایسه آن با عمق دیدگاه ها و شناخت مهاجرین سیاسی از رویدادهای ایران، کفه ترازو را به سود داخل کشور سنگین می کند!

هم در کتک زدن فائزه هاشمی در کشور سوئد، پرتاب تخم مرغ و حمله به عطا الله مهاجرانی در سفر به اروپا، بسیج نیرو در مسابقات فوتبال برای تبلیغ "مسعود و مریم" و حتی لشکرکشی به پاریس برای مخالفت با سفر محمد خاتمی به فرانسه نمونه هایی کاملاً آشنا بود. در تمام این حرکات مجاهدین خلق و حزب کمونیست کارگری نقش داشته اند. تعداد معترضین که نسبت به روز گذشته بیشتر بود موجب مختل شدن ادامه کار کنفرانس شد. سران معترضین با توافق مسئولین جلسه، حاضر شدند با اعلام پیام از تریبون هواداران و اعضای خود را آرام کنند. این پیام دهی ها ۵ تا ۱۰ دقیقه برای هر فرستنده پیام طول کشید، اما کنترل از دست سران و باصطلاح رهبران معترضین خارج شده بود. همه آنها که شعار می دادند و خواهان تعطیل کنفرانس بودند، همدیگر را نمی شناختند و معلوم نبود چه کسی به چه سازمان سیاسی و یا غیر سیاسی وابسته است! عده ای از متقاضیان پناهندگی را از کمپ های هلند و شرق آلمان بسیج کرده و به محل آورده بودند تا با گرفتن عکس از صحنه های ایجاد اغتشاش در کنفرانس و بعنوان مخالفین جمهوری اسلامی مدرک قبول پناهندگی بدست آورند. اتفاقاً همین افراد دو آتش تر از بقیه شعار می دادند. حدس و گمان در باره نقش جمهوری اسلامی در ماجرا نیز از همین روز شروع شد، اما دیگر بسیار دیر شده بود. مسئولین راه کارگر و اقلیت که در کنفرانس و بعنوان سخنگوی معترضین سازمان های خود حضور داشتند و قصد داشتند از این لحظه به بعد پای خود را از معرکه بیرون بکشند آماج توهین و شعار قرار گرفتند و با شعار "مزدور برو گمشو" بدرقه شدند!

این شعارها و توهین ها ضربه هوشیار کننده ای بود، اما دیگر برای هوشیاری هم زمان از دست رفته بود. جاده برای چماقداران هموار شده بود و حالا دیگر به هوشیار شدگان و متحدان روز گذشته نیازی نبود! چند تنی که خود را رهبران حزب نوظهور "کمونیست کارگری" معرفی می کردند ابتکار عمل را زیر عکس بزرگی از "مارکس" و با در دست داشتن پرچم های سرخ بدست گرفته بودند. آنها زیر این عکس و پرچم ها چند هدف را یکجا دنبال می کردند، از جمله:

- ۱- ضربه زدن به اعتبار چپ واقعی و جلوگیری از نزدیکی این چپ با ملیون و ملی-مذهبی های طرفدار تحولات در ایران؛
- ۲- ایجاد اختلال در مناسبات ایران و آلمان و تخریب زمینه سفر خاتمی به این کشور، در جهت تامین منافع انگلستان؛

دومین روز کنفرانس بدین ترتیب، و در حالی که همه سخنرانان از ایران آمده سالن را ترک کرده بودند، تعطیل شد. حتی شخصیتی نظیر محمود دولت آبادی نیز، که مدتی است در آلمان بسر می برد، اما در کنفرانس و بعنوان سخنران حضور داشت، بعد از خروج سخنرانان از ایران آمده از سالن کنفرانس تلاش کرد تا بلکه از تعطیل شدن جلسه جلوگیری کند، اما نتوانست. برنامه موسیقی نیز لغو شد. فریاد "مزدور ارتجاع برو گمشو" خطاب به دولت آبادی چنان درد آور و شوکه آور بود که بسیاری در همان سالن به این نتیجه رسیدند: آنها که شعار می دهند اصلاً نمی دانند دولت آبادی کیست؟ رمان کیست؟ نویسنده کیست؟ جلسه برای چیست؟ سخنرانان کیستند؟ خانم رقصنده از کجا پیدا شده؟ مامور بودند و معذور؟ جوان بودند و بی خبر؟

پس از رویدادهای سرگیجه آور روز دوم کنفرانس راه کارگری ها و اقلیتی ها نه تنها کوشیدند حساب خود را جدا کنند، بلکه اعلامیه ای هم صادر کردند. سالن کنفرانس بقدری متشنج بود که کسی به رقص خانی که در سالن بود و زن و مردی که لخت شده بودند، توجه نداشت و اگر هم نیم نگاهی به آن صحنه ها می انداخت با تمسخر و ترش رونی بود. در این میان کسانی که از پیش آمادگی داشتند بی وقته فیلم ویدئویی تهیه می کردند و عکس می گرفتند. سرعت انتقال این فیلم ها به تهران و تلویزیون جمهوری اسلامی ثابت کرد که از طرف آن آقایان کسانی با دوربین خصوصی در سالن کنفرانس و برای ثبت همین لحظات که گفته می شود خود در بوجود آوردن آن موثر بودند، حضور داشتند و ماموریت خود را انجام می دادند.

روز شنبه در حاشیه جلسه اصلی کنفرانس، جلسه دیگری با عنوان اقتصاد و محیط زیست با شرکت خانم خدیجه مقدم و علیرضا علوی تبار و فریبرز رئیس دانا برگزار شد. انصار جمهوری اسلامی که در جلسه اصلی کنفرانس سرگرم بهم زدن کنفرانس بودند، از این جلسه بی خبر ماندند و به همین دلیل سخنرانی ها با آرامش انجام شد و بسیار مورد استفاده جمعی که در جلسه بودند قرار گرفت، گرچه هر سه سخنران از

در حاشیه کنفرانس

مهم ترین رویداد، در حاشیه کنفرانس برلن رقص و نیمه برهنه شدن دو زن و مرد ایرانی نبود، این رویداد نمایش سرخی بود که حزب کمونیست کارگری در خارج از محل کنفرانس و با پارچه های سرخ و عکس های بنیانگذاران مارکسیسم ترتیب داده بود. این صحنه، چنان با اوباشگری بهم زدن کنفرانس بهم گره خورده بود که می بایست نفرت از چپ را نه فقط در میان شرکت کنندگان در کنفرانس، بلکه برای آنها که در ایران صحنه های این اوباشگری را به همت تلویزیون جمهوری اسلامی می بینند تداعی کند!

هم در داخل سالن کنفرانس و هم در خارج محل کنفرانس شعار "مرگ بر توده ای" و "توده ای مزدور ارتجاعی در کنار" "مرگ بر جمهوری اسلامی" بر زبان و دهان نیروهانی بود که حزب کمونیست کارگری به محل آورده بود. تلویزیون جمهوری اسلامی، با استقبال و مونتاژ فیلم ها، همین رنگ های سرخ و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را همراه با رقص آن خانم ایرانی به نمایش گذاشت و زمینه را برای دستگیری اکبر گنجی و یورش به مطبوعات اصلاح طلب سازمان داد. کاری که از همان ابتدا و چند هفته پیش از کنفرانس برلن تدارک آن را دیده بود. تلویزیون جمهوری اسلامی تمام شعارهای "مرگ بر توده ای" را حذف کرده بود، در حالیکه در خارج از سالن کنفرانس این شعار بیش از "مرگ بر جمهوری اسلامی" طنین انداز بود.

شعارهای لمینی، که در داخل سالن داده شد، هیچ ارتباطی با فعالیت سیاسی و فعالان واقعی و جدی سیاسی نداشت، بویژه آنجا که به یوسفی اشکوری بدترین توهین ها شد. و یا این شعار "آزادی اندیشه با ریش و پشم نیست!"

از سخنرانی اکبر گنجی که پس از بازگشت به ایران روانه زندان اوین شد، از سوی همین افراد با شعار "مزدور بسو گمشو" جلوگیری شد. شعاری که بعدا خطاب به علوی تبار و جلاتی پور هم تکرار شد.

در جلسات محدود روزهای بعد، برای بسیاری معلوم شد که یکی از شخصیت های بسیار آگاه که به کنفرانس دعوت شده بود "علیرضا علوی تبار" بود. سخنان و دیدگاه های او و کلام متین و آرام او، امید به عمق جنبش و آگاهی نیروهای آرمان خواه و تحول طلب مذهبی را بیش از پیش تقویت کرد. آنها که از سخنرانی عمومی او با رکیک ترین شعارها جلوگیری کردند، یا می شناختند او کیست و برای برهم زدن سخنرانی او و آشنائی مهاجرین سیاسی با امثال وی و درک عمیق تر از نیروهای تحول خواه مذهبی به برلن اعزام شده بودند و یا جوانانی بودند که نمی دانستند چه می گویند و به چه کسی می گویند!

ماجرای رقص

روز دوم کنفرانس، وقتی "علی اشرفی" از دفتر تحکیم وحدت می خواستند صحبت کند، خانم نیمه برهنه در داخل سالن شروع به قدم زدن کرد؛ او یک روسری توری سیاه رنگ بر سر داشت. وی در فعالیت های تاتاری کلن و برلن شرکت دارد. آنها که با شعار و فریاد نمی خواستند اجازه صحبت به "علی اشرفی" بدهند، شروع به تشویق این خانم کردند که با قدم زدن در سالن می خواست نظم را برهم بزند. بعد خانم دیگری شروع به رقص کرد. جلسه بدلیل اعتراض کسانی که از ایران آمده بودند و خروج آنها از سالن در اعتراض به این صحنه تعطیل شد. بعد از ظهر یک آقا، در اقتدا به این خانم لغت شد و همان جماعت صبح که در سالن بودند برایش دست زدند و تشویقش کردند. باز هم جلسه نیمه کاره و در اعتراض به این صحنه تعطیل شد.

باز هم امیرخسروی

در میان فریادهای "مرگ بر توده ای" که در خارج محل کنفرانس و از سوی وابستگان به حزب کمونیست کارگری جریان داشت، برخی از توده ای های قدیمی اطراف بابک امیرخسروی جمع شده و بحث و مشاجره با وی بالا گرفت. توده ای ها بدرستی به بابک می گفتند: این مرگ

بر حزب توده، از زبان کسانی که ماهیستان را می بینی، یعنی مرگ بر آن سیاست توده ای که حزب از ابتدای انقلاب داشت و حالا به یک نیروی بزرگ در ایران تبدیل شده! کسی با تو و حزب تو کاری ندارد، با ... و روزنامه هم کاری ندارند، آنها با سیاست توده ای حزب کار دارند که امروز در ... دنبال می شود! باز هم نمی خواهی بگویی "درو به روان کیانوری؟"

بابک امیرخسروی در اعتراض به این استدلال گفت: مگر چه تعداد توده ای در سالن است که اینها مرگ بر توده ای می دهند؟ توده ای هائی که با او بحث می کردند، باز هم به او یادآور شدند: اینها مرگ به نفرت و آدم ها نمی دهند، چرا نمی خواهی درک کنی که این مرگ بر توده ای، یعنی مرگ بر یک سیاست و امروز این شعار را می دهند چون این سیاست در ایران خیلی وسیع تر از حضور امثال من و شما در داخل کشور در میان مردم جا افتاده است. اشتباه بزرگ علی آقا و نامه مردمی ها هم عدم درک همین مسئله مهم است، والا کسی با شعار تحریم انتخابات که "نامه مردم" داشت کاری ندارد. پایان همان شعارهای تحریم که توسط راه کارگری ها و کمونیست کارگری ها و بقیه داده شد، همین صحنه ایست که می بینی! اینها و جمهوری اسلامی با آن سیاستی کار دارند و با کسانی که آن سیاست را قبول دارند و دنبال می کنند کار دارند و مرگ آن توده ای ها و آن سیاست را می خواهد!

مرگ بر انگلیس

در خارج سالن کنفرانس و در پاسخ به شعار مرگ بر توده ای و مرگ بر جمهوری اسلامی، جمعیت بتدریج این شعار را همگانی کرد: مرگ بر انگلیس!

و این اشاره ای بود به توطئه هائی که در ایران جریان دارد و بسیاری براین عقیده اند که انگلستان توسط ایادی و مامورانش در آن دست دارد!

رادیو اسرائیل

رادیوهای فارسی زبان خبرنگار به برلن فرستاده بودند. از جمله این رادیوها، رادیو اسرائیل بود که خبرنگارش بسیار فعال بود و بی وقته در حال مصاحبه و گفتگو با آنها که کنفرانس را بهم زدند. اولین رادیوئی هم که گزارشی با آب و تاب از برهم خوردن کنفرانس پخش کرد، همین رادیو بود!

شبهات عمل رادیو اسرائیل و تلویزیون جمهوری اسلامی جای تامل بسیار دارد.

پول از کجا می آورید؟

در حاشیه همین بحث های خیابانی، در اطراف محل کنفرانس یکی از فعالین سیاسی پرسابقه مقیم برلن که اخیرا از سفر آمریکا بازگشته است، از یکی از فعالیت حزب کمونیست کارگری سوال جالبی را کرد. او پرسید:

کرایه آن طبقه بزرگ در ساختمان ام.گام* در ساتتامونیکای کالیفرنیا که در اختیار شماست و ستاد کارتان در امریکا را کی می دهید؟ کتاب های در ۵ تا ۱۰ هزار تیراژ را در امریکا با چه پولی منتشر می کنید؟ سابقه "علی جوادی" که لیبر سازمان نوظهور شما در امریکا است و انواع ملاقات ها و تماس ها را دارد چیست؟

رادیوئی که در اختیار شما، از طریق کدام ماهواره و بر اساس چه مناسباتی روی موج کوتاه رله می شود؟

امکانات بی نظیری که در سوئد در اختیار شماست، از کجا آمده است؟

ادامه این بحث بدلیل درگیری های خارج از سالن کنفرانس ممکن نشد، اما برای همه آنها که حضور داشتند و گوش می دادند واقعا جالب بود!

فرامین حکومتی از خراسان برای "رهبر" صادر می شود!

ماfiای "حجتیه" کانون کودتا!

هیچ تاریخ نویس و وقایع نگاری در جمهوری اسلامی هنوز نمی تواند در لیست بلند غفلت های سیاسی نیروهای آرمان خواه مذهبی، بزرگ ترین و سرنوشت سازترین غفلت و اشتباه را اعلام کند، اما تردید نیست که در این لیست سیاه، غفلت از نقش تاریخی "حجتیه" صدرنشین است!

از درون این غفلت تاریخی، کج راه در مسیر انقلاب سبزشد؛ اختاپوش فراماسوئری که با سقوط سلطنت پهلوی زخم برداشته بود خود را ترمیم و از درون حوزه های دینی-حکومتی تغذیه کرد؛ شبکه های ترور از همان ماه های اول پیروزی انقلاب شکل گرفت؛

انسانی ترین و شریف ترین شعارها و آرمان های انقلابی و در صدر همه آنها "استقلال"، "آزادی"، "عدالت اجتماعی" در کام این غفلت فرو رفت؛

۶ سال جنگ بیهوده و فرسایشی روی دست مردم ایران و انقلاب گذاشته شد و یک هزار میلیارد دلار ثروت کشور را نابود کرد و صدها هزار جوانی که با قامت ایستاده به جبهه فرستاده شده بودند، کشته و معلول از جبهه ها به شهرها و روستاها باز گردانده شدند؛ روحانیونی که در تمام دوران سلطنت پهلوی دوم با حجتیه کنار نیامده و در برابر آن ایستاده بودند، در انفجارها و ترورها نابود شدند و به سینه خاک سپرده شدند؛

هزاران آرمان خواه مذهبی جوان، پس از توطئه بسته شدن دانشگاه ها به جبهه ها فرستاده شدند و در گرداب انواع توطئه ها و جنایات به خاک و خون غلطیدند، بعدها به صف این قربانیان دانشجویانی نیز پیوستند که با شعار "دانشجوی خط امام، بر تو درود، بر تو سلام" از تهران بدرقه جبهه های مرگ در جنگ با عراق شدند؛

زندان اوین به موزه جنایات حجتیه تبدیل شد. این همان زندانی بود که آیت الله طالقانی وعده داده بود تبدیل موزه جنایات ساواک شاهنشاهی خواهد شد!

سازمان های سیاسی بی تجربه و کم تجربه را به کام انواع ماجراجویی ها کشاند و به ابزار سیاست های خود تبدیل ساخت؛

بر زخم های این اختاپوس زخم دیده از انقلاب ۵۷، حزب زحمتکشان مظهرقانی مرهم گذاشت تا به یاری هم و با گنجاندن "ولایت فقیه" در قانون اساسی، زمینه های احیای سلطنت سقوط کرده بر اثر انقلاب، در آینده و با حمایت بریتانیای کبیر، گام به گام فراهم شود؛

روزی که همه ارتباط های انگلیسی را از ارتشبد حسین فردوست تحویل گرفت، گلولی او را در زندان فشرده و زمانی که مظهرقانی دیگر چیزی برای گفتن و تحویل دادن نداشت او را نیز به دیدار ارتشبد فردوست فرستاد؛

به توصیه شریف امامی (رئیس مجلس سنای شاهنشاهی، از شجره امام جمعه تهران و صاحب عنوان لواء اعظم ایران) کلید تاریکخانه ها تحویل رهبران جدیدی شد که از درودن رهبری شبکه ترمیم شده حجتیه بیرون آمده و معرفی شده بود.

جعفر شریف امامی، برخلاف تمام دولتمردان با نفوذ در دربار پهلوی هرگز خاطراتش را منتشر نکرد، در حالیکه به گفته خودش در

مهاجرت خاطرات روزانه اش را سالها یادداشت می کرده است. او بعدها در مصاحبه ای که با حسین لاجوردی (محقق و استاد دانشگاه هاروارد) کرد مدعی شد، که وقتی از ایران خارج می شد تمام خاطراتش را در خانه مسکونی اش جا گذاشته و بدست نیروهای مسلح وابسته به کمیته ها افتاده است. خروج بی سروصدای شریف امامی از ایران و مناسباتی که با بسیاری از روحانیون از یکطرف و با انگلستان از طرف دیگر داشت، این گمان را نزدیک به یقین می کند که او بنا به توصیه انگلستان این یادداشت ها را همراه با آرشیوی که از فراماسوئری ایران داشته در اختیار محافظی در جمهوری اسلامی گذاشته است. شریف امامی در مصاحبه با لاجوردی از آشنائی هایش با آیت الله خوانساری امام جمعه تهران و آیت الله بهشتی یاد کرده و با صراحت به داشتن لواء اعظم فراماسوئری در ایران زمان شاه اعتراف کرده است.

همه آنها که می توانستند روزی دهان گشوده و بگویند چه چیز را تحویل چه کسانی داده اند سز به نیست شدند، مگر "شیخ محمود حلبي" که بنیانگذار انجمن بود و تا واپسین دم حیات، به احترام و تکریم در جمهوری اسلامی زیست و کسی یارای نام بردن از او به زشتی در مطبوعات را نیافت. نه در حیات آیت الله خمینی و نه پس از درگذشت او!! حتی نه بعد از به مسلخ برده شدن "یادگار امام" احمد خمینی!

این لیست سیاه را می توان حادثه به حادثه ادامه داد تا در آغاز دهه سوم موجودیت جمهوری اسلامی به آن مافیای سیاسی-اقتصادی مخوفی در جمهوری اسلامی رسید، که در تمام ارگان های نظامی، امنیتی، انتظامی، حوزه های دینی، بنیادهای عظیم مالی نفوذ تعیین کننده دارد و در اندیشه سرکوب جنبش کنونی و خیزش عمومی مردم ایران برای دفاع از ارزش های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ است. آنها با این حمام خون در پی احیای سلطنت اسلامی اند!

برای نیروهای مذهبی آرمان گرا و دگراندیشان غیر مذهبی ولی طرفدار آرمان های انقلاب ۵۷ غفلتی از این بزرگتر؟

**تحلیل دقیق "نورالدین کیانوری" از نحوه
گزینش "رهبر" در مجلس خبرگان پس از
درگذشت آیت الله خمینی، روز به روز و متاثر
از حوادثی که در حال وقوع است، صحت
خود را بیشتر نشان می دهد!**

لحظات غفلت را می توان شمارش کرد:

آن روز که در کشاکش تشکیل دولت بعد از انقلاب، کلید وزارت آموزش و پرورش را بدست "علی اکبرپوروش" دادند و توبه او را از عضویت در حجتیه ساده دلانه باور کردند؛

آن روزهایی که "طیب" را به اداره میز گرد گفتگوی رهبران حزب جمهوری اسلامی و حزب توده ایران فرا خواندند؛

آن لحظه ای که حکم عضویت در شورای نگهبان قانون اساسی برای آیت الله خزعلی را به امضای آیت الله خمینی رساندند؛

در آن روزهای بلبشونی که شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی را با شرکت رهبران به ظاهر توبه کرده حجتیه پذیرفتند و انفجار آن را پایه گذاری کردند؛

آن روزهای پس از ترور حاج "مهدی عراقی"، که کلید زندان ها را تحویل اسدا الله لاجوردی دادند؛

آن هفته ها و ماه هائی که حضور به ظاهر بی دلیل شیخ عباس واعظ طبسی را در کنار هاشمی رفسنجانی، علی خامنه ای، موسوی اردبیلی و در آخرین لحظات برای اتخاذ مهم ترین تصمیمات دیدند و به آن اهمیت ندادند؛

آن دوران که انکار آیت الله راستی کاشانی از عضویت در رهبری حجتیه را قبول کردند و او را در رهبری سپاه پاسداران و نمایندگی در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پذیرفتند؛

آن هفته ها و ماه هائی که روحانیونی نظیر "هاشمی نژاد" در خراسان ترور شدند تا رقبای واعظ طبسی از میدان خارج شوند و هیچ یک از نیروهای مذهبی آرمان خواه از خود نپرسید چرا در این موج ترورها، تنها روحانیون مخالف حجتیه ترور می شوند و امثال آیت الله مفتاح تنها

مجلس، پیش از کتک زدن وزرای دولت در نماز جمعه، در تدارک محاکمه عبدلله نوری و... گردانندگان قوه قضائیه، فرماندهان نیروی انتظامی، رهبران مؤتلفه اسلامی، رئیس مجلس شورای اسلامی و حتی رهبر جمهوری اسلامی ابتدا به مشهد سفر می کنند، دیگر نباید جای شک و شبهه ای باقی مانده باشد که مقرر پادشاهی اسلامی در خراسان است و حاکم این حکومت "شیخ واعظ طبسی"!

لایحه تقسیم استان خراسان به چند استان مستقل در آخرین مراحل تصویب آن در مجلس اسلامی، پس از سفر ناطق نوری به خراسان و بازگشت وی به تهران به بایگانی سپرده شد. او به خراسان سفر نکرد، بلکه به خراسان فراخوانده شد تا گزارش بدهد و دستور بگیرد!

علی فلاحیان پس از دستگیری سعید امامی و اعترافات سعید امامی به خراسان کوچ کرد و در پناه واعظ طبسی قرار گرفت. حتی وقتی وزیر اطلاعات بازجویی از او را اجتناب ناپذیر تشخیص داد، فلاحیان به تهران نیامد و وزیر اطلاعات به مشهد رفت. انفجار دو بمب در مشهد و همزمان با حضور وزیر اطلاعات در این شهر هشدار بود به وی که بیش از این در خراسان معطل نشود و به تهران باز گردد. فلاحیان نه تنها به سوالات وزیر اطلاعات دولت خاتمی پاسخی نداد، بلکه طی یادداشتی همگان را تهدید کرد که می آید اما با یک دیسکت کامپیوتری که کسان بسیاری نامشان در آن ثبت است!

مهم ترین جلسات مجلس خبرگان رهبری در مشهد و تحت هدایت واعظ طبسی تشکیل می شود و این در حالی است که او عضو مجلس خبرگان نیست و شاگردان و مریدانش را به این مجلس فرستاده است! در آستانه تشکیل جلسات مجلس خبرگان رهبری در خراسان، رهبر جمهوری اسلامی نیز به خراسان فراخوانده می شود. پس از فتح کابل توسط طالبان افغانستان و به بهانه آن، نیمی از واحدهای سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی به خراسان فراخوانده شد. طالبان در کار اداره همان کابل هم و! ماندند، اما نیروی نظامی که به خراسان اعزام شد در این منطقه ماند و زیر فرمان واعظ طبسی قرار گرفت. نخستین امام جمعه و نماینده آیت الله خمینی در خراسان، روحانی زندان دیده ای بنام "هاشمی نژاد" بود، که به ستیز با حجتیه شهرت تام و تمام داشت. ساده لوحی است اگر کسی تصور کند آن عضو بی خبر از همه جای سازمان مجاهدین خلق که هاشمی نژاد را ترور کرد می دانست چه می کند و سرنخش در دست کیست! دومین امام جمعه مشهد نیز از یک ترور جان سالم بدر برد. او آیت الله عباسی خراسانی است که در انتخابات مجلس ششم با اقبال عمومی روبرو و انتخاب شد. او منبع بسیاری از اطلاعات مربوط به شبکه های تحت فرمان واعظ طبسی در جمهوری اسلامی است و اتفاقاً بدلیل مخالفت های واعظ طبس با وی، از نفوذ بسیاری در میان مردم برخوردار است!

زمانی که آیت الله خمینی چشم بر جهان فرو بست، رهبر کنونی جمهوری اسلامی در مشهد بود. او پیش از انقلاب نیز تحت حمایت مالی واعظ طبسی، اغلب در مشهد ساکن بود و خانه اش محل رفت و آمد امثال مصطفی میرسلیم. میرسلیم بعد از انقلاب و در زمان ریاست جمهوری علی خامنه ای رئیس شهربانی شد، او که بعدها وزیر ارشاد اسلامی و عضو شورای رهبری مؤتلفه اسلامی شد، در دوران ریاست جمهوری ابوالحسن بنی صدر تا آستانه نخست وزیری نیز پیش رفت! مصطفی میرسلیم پیش از انقلاب، از جمله کادرهای ورزیده حجتیه شناخته می شد و در زمان وزارت ارشاد و وزارت ارشاد اسلامی شکار هنرمندان و نویسندگان توسط شبکه جنایتکاران وابسته به سعید امامی سازمان داده شد. وزارت ارشاد اسلامی در این دوران به پادگان نظامی بیشتر شبیه بود تا به یک وزارتخانه. برخی از فرماندهان خشن و کم دانش سپاه پاسداران در این دوران در وزارت ارشاد اسلامی مأمور کار بودند. از جمله سرتیپ ضرغامی که امور سینمایی وزارت ارشاد اسلامی را برعهده داشت. او فیلمبرداری را با تهیه فیلم از نمایش های بعد از شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی شروع کرده بود!! دکتر مهاجرانی او را از وزارت ارشاد اسلامی بیرون کرد، اما علی لاریجانی در تلویزیون جمهوری اسلامی برایش آغوش گشود و اکنون یکی از مدیران تلویزیون است!! فیلم موتاژ شدن کنفرانس برلن از شاهکارهای او برای تنش آفرینی علیه دولت خاتمی است!

آنچه در بالا گفته شد، برای جلب تمرکز روی موقعیت مشهد برای انجمن حجتیه است. انجمنی که از دل کودتای ۲۸ مرداد و بنا به توصیه انگلستان شکل گرفت و اکنون نیز در قلب حوادث کودتایی در جمهوری اسلامی قرار دارد. وابستگی حجتیه به انگلستان را ارتشبد

به آن دلیل به تیر غیب گرفتار می آیند که درگیر جنگ قدرت در درون شبکه حجتیه اند؟

آن دورانی که فراموش کردند پرونده روحانیون وابسته به انگلیس را از دسترس اختاپوس حجتیه دور کنند تا از بین نرود و بعدها امثال حجت الاسلام "حسینان" در راس مرکز اسناد انقلاب اسلامی همه آنها را برای سپردن به بایگانی های مخفی حجتیه در انگلستان، از کشور خارج نکند!

جبران این غفلت دشوار است، اما مگر چاره ای جز آن هم وجود

دارد؟

برای جبران همین غفلت است، که امروز بحث پیرامون قتل ها و جنایات سیاسی-حکومتی ۲۰ ساله در جمهوری اسلامی را باید فراتر از "محل ها خودسر"، "فارغ التحصیلان مدرسه حقانی"، "شاگردان مصباح یزدی" و "تاریکخانه اشباح" برد. کانون اصلی مافیای اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی حجتیه است.

این کانون خود را به لژ سلطنتی انگلستان وصل کرده است و در تدارک برپائی سلطنت اسلامی در ایران است! هر عمل کودتایی در ایران و هر نوع مقاومتی در برابر تحولات و دفاع از آرمان های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ دارای این ماهیت است!

رهبران حجتیه، آهسته و مصمم به زیر زمین ها خزیدند تا بتوانند چون موربان ریشه های انقلاب و انقلابیون را بجوند!

انجمن حجتیه، پس از سازمان دادن یورش به حزب توده ایران و در حالیکه در تمام ارگان های امنیتی-اطلاعاتی نفوذ کامل کرده و خود را برای کشتار در زندان ها، پرونده سازی برای آیت الله منتظری و ترور روحانیون مخالف حجتیه آماده می کرد، برای در خواب و خیال نگه داشتن نیروهای مذهبی آرمان گرا، انحلال خود را طی اطلاعیه ای اعلام داشت.

رهبران تازه نفس حجتیه، که در مدرسه حقانی قسم جمع شده و خود را آماده بدست گرفتن قوه قضائیه، دادگاه های انقلاب و کشتار زندانیان سیاسی می کردند، طی اطلاعیه، که خطاب آن در واقع آیت الله خمینی بود اعلام داشتند:

((... با این امید که تلاش ها و کوشش های صادقانه انجمن در سی ساله اخیر مقبول ساحت قدس الهی و مرضی خاطر مقدس حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداء قرار گرفته باشد، از خدای متعال عزت و سربلندی مسلمانان بویژه شیعیان اثنی عشری و ذلت و سرافکندگی کافران و منافقان و طول عمر امام امت و پیروزی رزمندگان اسلام را خواستاریم.)) (اول مرداد ماه ۱۳۶۲)

آنها که در تحمیل ادامه جنگ به جمهوری اسلامی نقش اصلی را داشتند، اگر هم در جبهه های جنگ حضور می یافتند، یا نقش شناسائی فرماندهان باصطلاح خط امامی و ترور آنها از پشت سر را داشتند و یا حضور در پشت سنگرها و در انواع تعزیه ها و حتی حضور در شکل و شمایل امام زمان و سوار بر اسب برای تحریک احساسات مذهبی جوانان و نوجوانان. آن پیروزی که در اطلاعیه انحلال انجمن حجتیه طلب شده بود، معنایی جز این نداشت. آنها حتی در همان اطلاعیه هم اهداف پیش روی خود را اعلام داشتند: مقابله با کافران و منافقان!

این کافران از نظر حجتیه جز کمونیست ها و طرفداران انقلاب کسان دیگری نبودند و منافقان هم، اگر چه در آن روزها مجاهدین خلق را تداعی می کرد اما در واقع همانگونه که اسدالله لاچوردی در وصیت نامه اش نوشت و اکنون نیز با تمام قدرت تلاش می شود تا مضمون آن اجرا شود، تا پشت سنگر امثال عمادالدین باقی، بهزاد نبوی، رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، اکبر گنجی، نوادیشان مذهبی، طرفداران آرمان های انقلاب و... ادامه داشت!

خراسان پایتخت حجتیه!

امروز، وقتی در آستانه مهمترین تصمیمات حکومتی، پیش از اجرای طرح های کودتایی، در تدارک تصویب ضد ملی ترین لوایح در

کنگره "کودتا" در مشهد!

بعد از این سفر و سخنرانی و دیدارهای پنهان و آشکاری که در مشهد انجام شد، دور جدید ابطال انتخابات در شهرها و جلوگیری از اعلام نتایج انتخابات تهران در دستور کار قرار گرفت. این وظیفه ای بود که در مشهد بر عهده شورای نگهبان گذاشته شد. آیت الله موحیدی کرمانی، نماینده باصلاح ولی فقیه در سپاه پاسداران نیز وظیفه تشکیل ستادی از فرماندهان وابسته و یا متمایل به حجتیه در سپاه و بسیج و نیروی انتظامی را عهده دار شد. تبلیغات نیز مانند همیشه به ستاد کودتائی "کیهان" و "حسین شریعتمداری" محول شد. در واقع آنچه در مشهد انجام شد کنگره کودتا بود! (در همین شماره راه توده می خوانید که کودتا در ایران چه اشکالی می تواند داشته باشد و اساسا به شکل کلاسیک آن قابل اجرا هست یا نیست و رویدادهای پس از کودتا چه مسیری را طی خواهد کرد)

صدوربیانیه نظامی از سوی برخی فرماندهان سپاه و از روی سر رهبر و یاعدم جسارت رهبر برای قبول مسئولیت این بیانیه، خود به نوعی به توهماتی که پیرامون ولایت مطلقه و "رهبر مطلقه" وجود داشت خاتمه بخشید و نشان داد که قدرت در جای دیگری است و آدرس را به نوع دیگری می دهند!

در سال های اول پیروزی انقلاب، بخشی از نیروهای آرمان گرای مذهبی، که معیار اتحاد و همکاریشان با دیگر نیروها نه اهداف انقلابی، بلکه گرایش های مذهبی بود، در این غفلت باقی ماندند که چون حزب توده ایران بی وقته از خطر حجتیه سخن می گوید و ابراز نگرانی می کند، از آنجا که وابستگان این انجمن در جبهه دشمنی و مخالفت با توده ای ها قرار دارند نباید چندان به آنها پرداخت. خوش بین ترین آنها بر این تصور باطل بودند که حداقل می توان از توان تبلیغی-ایدئولوژیک انجمنی ها علیه توده ای ها استفاده کرد. حضور مصباح یزدی در مناظره با احسان طبری و شانه به شانه نشستن دکتر سروش با او در همین مناظره تلویزیونی آشکارترین نمونه این خوش بینی بود!

حجتیه انحلال خود را اعلام داشت تا موج را از سر بگیرند، و این در حالی بود که آنها در سال ۵۸ اساسنامه انجمن را مورد تجدید نظر قرار داده و با اوضاع جدید بعد از انقلاب هماهنگ کرده بودند. این اساسنامه در شرایطی تصحیح شد و متمم هائی به آن اضافه شد که آیت الله بهشتی، در ارتباط با انجمن حجتیه، در پاسخی صریح به پرسش کننده ای در جلسات پرسش و پاسخی که در مقرر حزب جمهوری اسلامی تشکیل می شد رسماً گفت: «آقای حلبی از جامعه روحانیت طرد شده است»

سیر حوادث در جمهوری اسلامی، آیت الله بهشتی را از صحنه زندگی حذف کرد و شیخ محمود حلبی و شاگردانش را بر سرنوشته جمهوری اسلامی حاکم!

این ضرورت حیات، در متمم اساسنامه انجمن حجتیه، بعنوان یک میثاق ثبت شده بود:

«اگر این حرکت تشکیلاتی از بین رفت ولو یک نفر هم باقی مانده باشد باید زیر نظر یکی از مراجع مورد پذیرش تا ظهور امام زمان به حرکت ادامه بدهد.»

مطابق همین متمم، وقتی انجمن حجتیه پس از یورش به حزب توده ایران انحلال خود را اعلام داشت تا نورافکن ها روی آن روشن نشود، به حیات خود ادامه داد. در این متمم تصریح شده است که بنا به نظر یکی از مراجع مورد پذیرش، یعنی سخن نه بر سر مرجع تقلیدی، بلکه بر سر مرجع تقلید مورد پذیرش حجتیه است. بعدها این مراجع در قامت آیت الله واعظ طبسی، آیت الله خزعلی، آیت الله موحیدی کرمانی، آیت الله مظاهری (رئیس حوزه علمیه اصفهان)، آیت الله مصباح یزدی و

فردوست در خاطرات خود بسیار گذرا و به اشاره مطرح می کند و متأسفانه ویراستار این خاطرات نیز که جلدی دیگر بر آن افزوده بهر دلیل آشکار و پنهان براین فصل چشم بسته است.

انجمن خیریه حجتیه مهدویه، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و با هدف انحراف افکار عمومی توده های مذهبی مردم از مبارزه با دربار و انگلستان و سرگرم کردن آن ها به مبارزه با بهائیان ها، زرتشتی ها، کمونیست ها و روحانیون، که هنوز هوای مقابله با کودتا و دربار را داشتند تأسیس شد. آنها، در سال های بعد از کودتا و در حالیکه توده ای ها یا تیرباران می شدند و یا در کنار اندک شماری از میلیون زندانی، زندان های کودتا را پر کرده بودند، مبارزه با پیسی کولا را جانشین مبارزه با کودتاچیان داخلی و طراحان امریکائی-انگلیسی این کودتا کردند. کسانی که سن و سالی را پشت سر گذاشته اند این جنجال، که با گرفتن فتوای مختلف از آیت الله های بی خبر از دنیا در قم مدام تشدید می شد را خوب بخاطر دارند. همین ترفند موفق را در سال های آخر حیات آیت الله خمینی و بویژه پس از درگذشت او یکبار گرفتند و مبارزه با امریکا و انگلیس را ابتدا تبدیل به مبارزه با کمونیسم، شوروی، توده ای و سپس مبارزه با ماهواره تلویزیونی، روسی رنگی خانم ها، سانویچ مک دانلد و مسابقه برای کشتن سلمان رشدی کردند. در این مسابقه آخر دستشان به سلمان رشدی نرسید و اساسا قرار هم نبود برسد، اما دستشان به گلولی شاپوربختیار در خارج از کشور و داریوش فروهر در داخل کشور رسید. برای سر بریده آنها جایزه ای تعیین نشده بود، اما مجریان و طراحان این قتل ها به جایزه بزرگ کسب قدرت در مافیای اقتصادی دست یافتند!

موسسین انجمن شیخ محمود ذاکرزاده تولائی "معروف به حلبی" بود. او که واعظ توانائی بود، تا پیش از کودتا هر روز در رادیو مشهد برنامه های سخنرانی اجرا می کرد. شیخ محمود حلبی اساسا در حوزه علمیه مشهد درس طلبگی را خوانده بود.

بر منبر سلطنت

کسانی که فیلم سخنرانی رهبر در سفر اخیرش به مشهد را از تلویزیون جمهوری اسلامی و تلویزیون جام جم دیده اند، این صحنه را برای همیشه به خاطر سپرده اند:

همگان روی زمین نشسته اند، رهبر ایستاده است و سخنرانی می کند. با فاصله از آنها که روی زمین نشسته بودند، صندلی بلندی در نیم دایره ای روی به رهبر و رو به جمعیت قرار داشت که واعظ طبسی بر آن نشسته بود. در کنار واعظ طبسی روحانیون و مکلاهای وابسته به انجمن حجتیه و مؤلفه اسلامی زانو بر زمین زده بودند: آیت الله خزعلی، علی اکبرولایتی، محمد جاسبی، غفوری فر و...

این به یاد ماندنی ترین صحنه از موقعیت رهبر در جمهوری اسلامی، افشا کننده نیرنگ احیای سلطنت زیر شعار ولایت فقیه، بر ملا کننده موقعیت برتر صاحب اختیار اصلی در جمهوری اسلامی و آغاز آشنا سازی چشم مردم با صحنه ایست که قرار است بعدها و در صورت موفقیت در سرکوب جنبش مردم و بمناسبت های مختلف در تلویزیون مکرر در مکرر به نمایش گذاشته شود.

رهبر که تحت تاثیر استقبال عظیم مردم از انتخابات مجلس ششم، در نخستین واکنش خود نسبت به این انتخابات، آن را "یوم الله" اعلام کرده بود، طی چند روز اقامت در مشهد، وقتی در برابر مردم ظاهر شد "یوم الله" را فراموش کرد و با حمله به اصلاحات، مطبوعات و آزادی ها از "یوم الله" فاصله گرفت! آنکس که بر بلندی نشسته بود گاه به زیر دستانش نگاهی می انداخت و گاه به سخنران. آیت الله خزعلی که نزدیکتر از دیگران به واعظ، بر زمین زانو زده بود، شوق زده، برای دیدن چهره متکبر واعظ بر صندلی بلند با احتیاط سر را بالا می برد تا عمامه از پشت سرش نیفتد!

مصباح یزدی، که نقش "پیک ویژه" را برای واعظ طبسی برعهده دارد، پیش از سفر رهبر به مشهد از لندن بازگشته و گزارش سفرش را به وی داده بود. او در گرماگرم تحصن پسولی و زوری طلاب مدرسه حقانی در اعتراض به وزیر ارشاد و مطبوعات بعد از دوم خرداد به لندن شتافته بود تا بداند ادامه کار را تأیید می کنند؟

آنچه که در مشهد گذشت، طرح و اشاره ای بود که مصباح یزدی با خود از لندن سوغات آورده بود؟ تاریخ درباره این رویدادها بی رحمانه قضاوت خواهد کرد!

شاهنشاهی نیز وسیع ترین مناسبات اقتصادی-سیاسی را برقرار ساخته بودند. از جمله کمک کنندگان مهم به انجمن حجتیه، برادران "دریانی" ها و "محمود خیامی" بود. سهام ایران ناسیونال که در دوران شاهنشاهی متعلق به خیامی بود، اکنون از طریق بنیاد مستضعفان و بورس تهران در اختیار شبکه حجتیه قرار دارد.

بنیادهای بزرگ مالی ج.ا به اشکال گوناگون در اختیار و زیر سلطه وابستگان شبکه مافیائی حجتیه قرار دارد!

هر نظر مذهبی و غیر مذهبی که ساختار غارتگرانه اقتصادی را نشانه بگیرد از نظر آنها کمونیستی است. بر همین مبنا و اساس، انجمن حجتیه در دوران شاه از سرسخت ترین دشمنان آیت الله مطهری بود. جرم او، نظراتی بود که در باره آزادی، تنوع اندیشه و اقتصاد کنترل شده داشت.

گروه فرقان، که آیت الله مطهری را در ابتدای پیروزی انقلاب ترور کرد، فقط یک نام گمراه کننده بود. این تیر را حجتیه بر شقیقه مطهری شلیک کرد.

وقتی آیت الله منتظری، پس از درگذشت ناگهانی آیت الله طالقانی در نماز جمعه های تهران خطبه های مربوط به عدالت اقتصادی را خواند، آنها در نشریه "در راستای انقلاب اسلامی" خود نوشتند که این حرف ها "عمامه فقهی پیچیدن دور اقتصاد مارکسیستی است و متاثر از فضای التقات اندیشیدن است و اجتهاد را آزاد می کند!

آیت الله منتظری نیز به کنج خانه اش فرستاده شد تا اقتصاد مافیائی مورد نظر حجتیه بر ایران حاکم شود.

هیچ یک از روحانیون اطراف آیت الله خمینی، که اندیشه های ابتدای انقلاب خود را حفظ کرده و هنوز در قید حیات باشند، مانند حجت الاسلام خوینی ها، که اکنون از او بعنوان آیت الله نام برده می شود، پایگاه اقتصادی حجتیه را به دقتی که در زیر و به نقل از مصاحبه وی با روزنامه کیهان در مرداد سال ۶۱ می آوریم تشریح نکرده است. او در این مصاحبه، که در آن زمان نیروهای مذهبی و بویژه نواندیشان مذهبی امروز بدان توجه نکردند و یورش به حزب توده ایران بیشتر سرگرمشان کرده بود تا خطر مهلک حجتیه برای انقلاب و ایران گفت:

«... وسیع ترین میدانی که آنها با مخالفانشان درگیر خواهند شد میدان اقتصادی است، البته اینطور نیست که در میدان سیاسی درگیر نشوند.»

عمادالدین باقی در سال ۶۲ و در کتابی که تحت عنوان "حکومت قاعدان زمان" منتشر کرد بدروستی نوشت:

«هنگامی که برخی از اعضای هیات موسس انجمن از تبار بزرگ می باشند و از شاه و خیامی اعانات مالی دریافت می کردند، طبیعی است که در میدان اقتصادی با خط امام رو در روی می شوند... سودی را که در این چند سال بدست آورده اند بسیار افزون تر از منافع حاصل شده در ۲۰ سال قبل از انقلاب است...»

علیرغم همه این هشدارها، انجمن به گسترش شبکه های مافیائی خود در عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی در جمهوری اسلامی ادامه داد و به قدرت برتر در تمامی این زمینه ها تبدیل شد.

این استراتژی انجمن حجتیه از ابتدای پیروزی انقلاب بود. آنچه که بعنوان محفل سعید امامی از آن یاد می شود، تنها بخش کوچک و اجرایی شبکه مافیائی حجتیه در جمهوری اسلامی است. آنقدر کوچک که به قربانگاه فرستادن سعید امامی نیز، در پای هدفی که دنبال می شود چندان اهمیت نداشت!

حجت الاسلام حسینیان که در مرثیه خوانی برای سعید امامی، خود را رسماً قاتل - روزگاری ما خودمان قاتل بودیم - معرفی کرد، بر سازمان اسناد انقلاب اسلامی تکیه زده است. یعنی سازمانی که از همان نخستین روزهای سقوط نظام شاهنشاهی انجمن حجتیه در پی تصرف آن، نابودی اسناد مربوط به وابستگی های رهبران حجتیه با دستگاه های جاسوسی انگلستان و آمریکا و ساواک شاهنشاهی بود.

آیت الله یزدی ظاهر شد، که زیر مجموعه آنها را فارغ التحصیلان جدید مدرسه حقانی تشکیل دادند. فارغ التحصیلانی از نوع علی فلاحیان، علی رازینی، حسینیان، محسنی اژه ای، رهبرپور، نیری، رئیس، پورمحمدی. در فاصله این دو نسل، محمد محمدی ریشهری قرار دارد. نخستین دادستان نظامی دادگاه انقلاب در ارتش که آیت الله منتظری هرگز حاضر نشد اجتهاد او را برای سرپرستی دستگاه امنیتی کشور تأیید کند و سنگ بنای کینه غیرقابل توصیف ریشهری نسبت به آیت الله منتظری از اینجا آغاز شد و تا اعدام سیدمهدی هاشمی، نخستین مسئول دفتر نهضت های اسلامی در سپاه پاسداران، خلع آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری پیش رفت. این جمع و وابستگان نفوذی آنها در تمام ارگان های حکومتی، نقشی تعیین کننده در به زانو درآوردن انقلاب بهمن ۵۷ ایفاء کردند.

یگانه روحانی تیزهوشی که فریب انحلال تشکیلات مافیائی حجتیه را در جمهوری اسلامی هرگز نخورد و خطر آن را بی وقته یادآور شد، شاید "موسوی خوینی ها" باشد، که سرانجام نیز در دادگاه ویژه روحانیت که زیر سلطه انجمن حجتیه است به محاکمه کشیده شد و روزنامه اش "سلام" به حکم همین دادگاه بسته شد.

او در مرداد ماه سال ۶۱، در مصاحبه با روزنامه کیهان که تحت سرپرستی محمد خاتمی و شاهچراغی بود و مافیای حجتیه از طریق حسین شریعتمداری نتوانسته بود بر آن چنگ بیاندازد گفت:

«بعد از پیروزی انقلاب این جریان تضعیف شد، ولی از بین نرفت و نابود نشد.»

شاهچراغی که روحانی روشنفکری همطراز کدیور، محمد خاتمی، اشکوری و مجتهد شبستری بود بعد ها در موج ترورها و انفجارهای دهه ۶۰، مانند هاشمی نژاد بقتل رسید. این روحانیون ترور شدند تا راه برای فارغ التحصیل مدرسه حقانی باز شود. آنها در همان زمان که روحانیونی از نوع هاشمی نژاد و شاهچراغی بقتل می رسیدند، در مدرسه حقانی تعلیم می دیدند تا پست های خالی را اشغال کنند.

مهندس طیب که از کادری های جوان حجتیه در زمان شاه بود، بعدها بعنوان نادم از گذشته خویش، در کنار رهبران حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت. او که اکنون معلوم نیست در کدام ارگان حکومتی مشغول کار است، در سال ۶۰ با روزنامه "آزادگان" که بجای "آیندگان" منتشر می شد و از میان رهبران حزب ملل اسلامی دو چهره شناخته شده آن "ابوالقاسم سرحدی زاده" و "میرمحمدصادقی" * مسئولیت آن را برعهده داشتند مصاحبه کرد. این مصاحبه در ۸ شماره این روزنامه چاپ شد. برخی نکاتی که آن زمان مهندس طیب فاش ساخت، ۱۸ سال بعد معنای خود را افاده می کند!

او گفت:

«علت اینکه تلاش می کنند (اعضای حجتیه) مسئولیت هائی را بدست آورند این است که می خواهند آن طرز فکر و برداشتی را که از اسلام دارند با وجود خودشان در ارگان ها به اجرا در بیاورند.»

و آنها بی اعتنا به این افشاگری ها کار خودشان را پیش بردند و ارگان های امنیتی، قضائی و حتی نظامی را تصرف کردند.

بیانیه هائی که در سه سال اخیر از سوی برخی فرماندهان سپاه پاسداران علیه دولت خاتمی و اصلاحات صادر شده، همگی حکایت از نفوذ عمیق حجتیه در بسیج و فرماندهی سپاه پاسداران دارد.

هر کودتائی که در ایران انجام شود، سازماندهی و ارتباط های بین المللی آن توسط رهبران آشکار و پنهان حجتیه انجام خواهد شد!

آن صندلی بلندی که آیت الله شیخ واعظ طبسی در سفر اخیر "رهبر" به مشهد برآن نشسته و گزارش رهبر را استماع می کرد، روی شانه های این نفوذ قدرتمند استوار است.

شیخ محمود حلبی، در مهم ترین نامه های رسمی خود خطاب به اعضای انجمن حجتیه و مریدانش، پیوسته کباده سلطنت را به دوش می کشید و خود را نایب سلطنت می دانست. به این نامه رسمی او در تاریخ اول فروردین ۵۸، یعنی در اولین سال پیروزی انقلاب توجه کنید:

«برادران عزیز و محترم انجمن خیریه حجتیه مهدویه - خدمتگزاران ساحت ولایت علیحضرت بقیه الله ارواحنا فدا»

آنها وقتی از ولایت مطلقه فقیه و رهبری در حکومت اسلامی حرف می زنند، در واقع از سلطنت دفاع می کنند و چون امام زمان غایب است، نیابت او به "رهبر" مطلقه می رسد.

آنها همین خضوع و بندگی را در دوران سلطنت پهلوی نیز در برابر دربار شاهنشاهی داشتند و با شبکه های اقتصادی وابسته به دربار

بنا به اطلاعات موثق... متعلق به خط کفر شرق است و از سوی حزب توده خائن معوم و شعبه و قلسه جوان او فدائیان خلق اکثریت انتشار یافته است.»

عمادالدین باقی در همان کتاب و چند جمله بعد، با خام خیالی تمام و بی خبر از آنچه بعدها در جمهوری اسلامی روی خواهد داد و امثال او را نیز به کام خواهد کشید به انتقاد از افشاگری مندرج در جزوه‌ای که اتفاقاً بدرستی تشخیص داده و از سوی حزب توده ایران منتشر شده بود، پرداخته و نوشت:

«... دیگر اینکه از طریق کوبیدن و تخریب انجمن و سپس منسوب و مربوط کردن اکثریت مراجع به انجمن، مراجع را و در حقیقت مرجعیت را که سنگر و دژ مستحکم اسلام بوده‌اند زیر ضربه بگیرد و تخریب نماید و با استعمال الفاظی نظیر "مراجع مخالف انقلاب" و "مراجع ضد انقلاب" و مشابه آن، باب شکستن تقدس و حرمت مرجعیت را بگشاید و ... بگوید:

«این نیرو اکنون در اکثریت شورای نگهبان، در اقلیت مجلس (سوم)، در روحانین طراز اول و در سازمان یافته ترین شکل خود، انجمن حجتیه نفوذ یافته است... انجمن حجتیه با نفوذ در ارگان‌ها و اشغال پست‌های کلیدی و با طرح شعارهای انحرافی و پخش شایعات انقلاب را به انحراف می‌کشد.»

بی تردید، عمادالدین باقی اگر امروز کتابش را دوباره خوانی کند، این جمله و ارزیابی حزب توده ایران را پس از ۱۸ سال باید با طلا بنویسد!

رهبری و مرجعیت!

انجمن حجتیه در تمام کتاب‌ها و نشریات خود که پیش از انقلاب ۵۷ منتشر کرده، نظر خود را درباره ولایت و رهبری اینگونه تدوین کرده است: «تمام فقها و مراجع حق ولایت دارند، اما یک نفر رهبر است، که حتی می‌تواند مرجع هم نباشد.»

همین اندیشه سرانجام مبنای تجدید نظر در قانون اساسی قرار گرفت و اکنون وقتی فقهای نظیر آیت الله مصباح یزدی و خزعلی حکم ارتداد و قتل صادر می‌کنند و یا اجازه صدور چنین احکامی را به امثال حسینیان، رهبریور و رازینی می‌دهند، برخاسته از همین نظر و اندیشه است. این نظر ضریحاً در کتاب "بسی‌نور" که در سال ۵۷ از سوی انجمن حجتیه منتشر شد مطرح شده است.

نقشی که مدرسه حقانی برعهده گرفت!

رهبران انجمن حجتیه، در همان نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب ۵۷ و پس از یک دوره کوتاه سرگیجه ناشی از پیروزی انقلاب و بیم و هراس از افشای اسناد و مدارک وابستگی آنها به فراماسونری، دستگاه جاسوسی انگلستان و ساواک شاهنشاهی، تجدید حیات خود را بر پایه شرایط جدید پی ریختند و آماده قبضه حوزه‌های مذهبی و ارگان‌های حکومتی شدند.

پایه‌های نفوذ در مدرسه حقانی و تبدیل آن به مدرسه ایدئولوژیک و کادر سازی برای انجمن حجتیه و قبضه دستگاه قضائی-امنیتی کشور از همان سال‌ها ریخته شد.

نشریه نیمه مخفی انجمن حجتیه درخرداد سال ۱۳۶۹، در همین ارتباط نوشت:

«در اندیشه اسلامی، داشتن خط سیاسی تنها برپا کردن تشکیلاتی حزبی و اعلام مواضع روزانه و تبلیغات دامنه‌ار به منظور در اختیار گرفتن اهرم‌های قدرت سیاسی نیست، بلکه در جهت حفظ محتوی اسلامی انقلاب ضروری است که همواره گروهی بدور از درگیری‌های سیاسی، عهده‌دار مرزبانی عقیدتی از ایدئولوژی انقلاب باشند. لذا انجمن در این برهه از زمان به لحاظ اهمیتی که برای فعالیت ایدئولوژیک در قبال فرهنگ اسلامی قائل است و نیروهای خود را در این جهت کار ساز می‌داند، حضور فعال تشکیلاتی در این صحنه را در اولویت افزون‌تری تلقی می‌نماید.»

از دل این اولویت، مدرسه حقانی درآمد، بنیاد "هویت" شکل گرفت که فرزند آیت الله خزعلی "مهدی خزعلی" آن را اداره می‌کند، برنامه چراغ بیرون آمد که حجت‌الاسلام حسینیان اداره کنند آن است، روزنامه کیهان به سرپرستی حسین شریعتمداری شکل گرفت که سعید

عمادالدین باقی، که امروز، از جمله نواندیشان مذهبی به حساب می‌آید و دادگاه انقلاب، دادگاه مطبوعات، دادگاه ویژه روحانیت و تیم‌های ترور وابسته به مافیای حجتیه (سیاست - اقتصاد) در اندیشه ترور و یا محاکمه او لحظه شماری می‌کنند، در سال ۱۳۶۲ کتابی درباره "حجتیه" تهیه کرد بنام "حزب قاعدین زمان". او که خطبه عقد و عروسی‌اش را آیت الله خمینی قرائت کرده است، در آن زمان تازه قلم بدست گرفته بود و مبارزه با حجتیه را متکی به قدرت و نفوذ آیت الله خمینی در جمهوری اسلامی آسان تصور کرده بود!

او در این کتاب، که چا به چا، مبارزه با حجتیه را آلوده به ستیز با حزب توده ایران کرده بود، بسی خبر از آنچه در سال‌های بعد در جمهوری اسلامی روی خواهد داد، نکات قابل توجهی را مطرح کرد. او از جمله نوشت:

«سازمان امنیت شهرستان‌ها سخت مورد توجه انجمن بود. با دست اندازی به این مراکز اسناد و مدارک محو شدند. مرکز اسناد ملی جمهوری اسلامی ایران در تهران تا حدود سال ۶۲ در قبضه باند حجتیه بود و بکلی از اسناد مربوط به انجمن پاک شد.»

این مرکز سرانجام نیز به انجمن حجتیه به ارث رسید و حجت‌الاسلام حسینیان، یکی از فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی کلیددار آن شد. تمرکز این اسناد در اختیار حجتیه و حسینیان به او این امکان را داد که پس از ترور سعیدحجاریان بگوید: اگر همه بگویند سعیدحجاریان آدم خوبی است، من می‌گویم خیر!

چگونه می‌توان پذیرفت که کسی که تمام اسناد امنیتی را در مرکز خود جمع کرده، نقشی در صدور فتوای قتل امثال حجاریان نداشته باشد؟

مهندس طبیب در همان سلسله مصاحبه‌هایش با روزنامه "آزادگان" به نوعی دیگر سخنان عمادالدین باقی را تکرار کرده بود:

«افرادی از انجمن در مراکز اطلاعاتی نفوذ کرده‌اند و مدارکی نیز از آنجا خارج کرده‌اند»

راه این نفوذ را آیت الله هاشمی در جمهوری اسلامی هموار کردند، که از همان ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی در رهبری این حزب حضور یافته و بعدها توانستند در بیت آیت الله خمینی نیز نفوذ کرده و علاوه بر امکان ملاقات و مذاکره با او، بتدریج امکان تأثیر گذاری بر او را در سرنوشت سازی ترین تصمیمات کشوری بگذارند. روحانیوی نظیر آیت الله خزعلی، حائری شیرازی و...

آیت الله مدنی، امام جمعه سالخورده تبریز، که رهبران انجمن حجتیه را خوب می‌شناخت و از دوستان قدیمی آیت الله خمینی بود، در رابطه با همین نفوذ در ارگان‌های امنیتی-نظامی، در نقل قولی که از او در اطلاعات سه شنبه ۳۰ فروردین ۶۲ چاپ شد گفت:

«حق ندارید! اگرهم کارها بخوابد نباید دست بطرف آنها دراز کنیم. اینها جریان خطرناکی‌اند.»

اما دیری نپایید که صدای او را برای همیشه خاموش کردند. مدال این خاموش سازی را به سینه مجاهدین خلق آویختند، اما امروز دیگر کمتر کسی است که نداند این ترورها و انفجارها در خدمت چه چنانی بود و راه را برای قدرت پابی چه جریانی در جمهوری اسلامی هموار کرد.

آیت الله مدنی نیز مانند آیت الله صدوقی که او نیز هرگز سرآشتی با آیت الله‌های حجتیه نداشت، در اوج ترورهای ابتدای دهه ۶۰ قربانی شد و به سینه خاک سپرده شد!

امثال عمادالدین باقی، در سال‌های اول تاسیس جمهوری اسلامی، مغرور از پشتیبانی آیت الله خمینی، بعنوان فاتحان و برپاکندگان دولت انقلابی، کم تجربه‌تر و مغرورتر از آن بودند تا آن آینده‌ای را که حزب توده ایران، بعنوان پیر میدان سیاست و انقلاب درخست می‌دید، درآینه ببینند.

با همین غرور، که اکنون و در تنگنای محاصره حجتیه و بیم و هراس از خونین‌ترین حوادث، برای عمادالدین باقی‌ها به شناختی دیگر انجامیده است، عمادالدین باقی در سال ۶۲ که رهبران و کادرهای حزب توده ایران طی دو یورش به زندان و شکنجه‌گاه برده شده بودند، در عین افشاگری پیرامون حجتیه، کوشش حزب توده ایران برای افشای حجتیه و گوشزد کردن خطر آن را در سال‌های پیش از ۶۲، درکتاب "حکومت قاعدین" اینگونه ارج نهاد:

«چندی پیش جزواتی در چند شماره و فاقد نام ناشر و نگارنده، تحت عنوان "ماهیت ضد انقلابی انجمن حجتیه را بشناسیم" منتشر شد که

خزعلی، تحت عنوان غیرت دینی جوانان تکرار می شود و برخی فرماندهان سپاه پاسداران (سردار صفوی)، فرماندهان بسیج (ذوالقدر) و برخی فرماندهان نیروهای انتظامی (سردار نقدی) تکرار می شود**:

«... اسلام از مرد جوان ترسو بدش می آید، اسلام از فرد مسلمان ضعیف بدش می آید. خیر و نیکی تماش در شمشیر است، در تسبیح هم هست اما این مال پیرزن هاست، برای پیرپاتال های از کار افتاده است، برای آنها که کاری از شان ساخته نیست. نیگونی ها همه زیر سایه شمشیر است. جز شمشیر مردم به راه نمی آیند، راه درست را برپا نمی دارند. شمشیر است که گردنشان را گردن می زند و طاغی و یاغی را به زمین می زند. دشمن خدا را، دشمن دین را به شمشیر بزن. این شمشیر تو کلید جهنم اوست. او را به جهنم می اندازد و تو را به بهشت. مسلمان باید قدرت نظامی اش قوی باشد. این قدرت را در کجا مصرف کند؟ بر کفار. بر آنهاست که با اساس دین و قرآن مخالفند و ریشه قرآن را می کنند. ملحدین، کمونیست ها. خبیث ترین طبقات در دنیا کمونیست ها هستند. اینها با مقام الوهیت خدا می جنگند، اینها تخت و تاج سلطنت و کبریایت خدا را آتش می زنند، نجس ترین طبقات اینها هستند، فهمیدید؟ قدرت نظامی قوی شود برای کوبیدن اینها...»

هیچ لازم نیست مدرک و سندی دال بر ایدئولوگ بودن آیت الله مصباح یزدی و آیت الله خزعلی برای انجمن حجتیه یافت شود. سخنان خود آنها و مطابقت کامل آنها با نظرات و سخنرانی های شیخ محمود حلبی خود بزرگترین حجت است. آن سخنان شیخ محمود حلبی، امروز در جمهوری اسلامی و از دهان رهبران جدید و قدیم حجتیه به یک اندیشه حکومتی تبدیل شده است. این جمله آیت الله مصباح یزدی و مطابقت کامل آن با نظرات شیخ محمود حلبی که در بالا آورده شد واقعا خواندنی است:

«... لزومی ندارد ما از غیر خودی ها به صرف اینکه ستمی دارند حمایت کنیم. بلکه باید با آنان بجنگیم و هیچ گونه رحم و مروت و رافت برای آنان نداشته باشیم» (صبح امروز ۹ و ۷۸ ص ۱۲)

همین اندیشه و توصیه، هزاران زندانی سیاسی را قتل عام کرد، آزادی های بعد از انقلاب را سرکوب کرد، شکار نوآندیشان مذهبی و غیرمذهبی را در شهرها آغاز کرد و راه را برای امثال سعید امامی ها بعنوان مجریان این اندیشه باز کرد.

کار در این حد خاتمه نیافت. اسدا الله لاجوردی، که عمیقاً این وصایای شیخ محمود حلبی را بخاطر سپرده بود، در وصیت نامه اش خواهان قتل عام نوآندیشان و مذهبیین آرمان گرا و باصطلاح چپ را به بازماندگان این اندیشه در جمهوری اسلامی توصیه کرد. کاری که دادگاه ویژه روحانیت و فارغ التحصیلان مدرسه حقانی و شبکه مافیائی حجتیه در پی اجرای آنند.

صاحبان همین اندیشه و طرفداران آن، به هیچ کس نمی خواهند حساب پس بدهند. وقتی افرادی نظیر آیت الله جنتی در نماز جمعه تهران مردم را صغیر اعلام داشته و روحانیون هم اندیش خود را قیم آنها، دقیقاً افکار شیخ محمود حلبی را بازگو می کنند. وقتی آیت الله یزدی می گوید به مطبوعات چه که در بعضی کارها فضولی می کنند. وقتی جنتی می گوید شورای نگهبان تصمیم می گیرد و به هیچ کس هم پاسخ نمی دهد. وقتی کدیور به جرم اما و اگر زندانی می شود، وقتی آیت الله خزعلی حکم ارتداد برای این و آن صادر می کند و زمانی که مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان مجلس و مردم را از هر نوع نظارت بر نهادهای باصطلاح تحت سرپرستی رهبر و در واقع زیر سلطه مافیای اقتصادی-سیاسی محروم می کند، این اندیشه حجتیه و شیخ محمود حلبی را به اجرا می گذارد:

«بنده خودم آخوند. من حق دارم راجع به خودم حرف بزنم. شما عوام ها حق فضولی ندارید. حساب دستتان باشد...» (از سخنرانی های شیخ محمود حلبی در مشهد، پیش از کودتای ۲۸ مرداد)

* میرمحمد صادقی، پس از سپرده شدن قوه قضائیه به آیت الله شاهرودی معاون قوه قضائیه و سخنگوی آن شد.

** این نطق از کتاب "قاعدهین زمان" استخراج شده است.

امامی مبتکر و هدایت کننده آن بود. اینها همه برای تدوین آن ایدئولوژی تربیت شدند که امروز آیت الله مصباح یزدی رسماً سخنگوی آنست. راه صدور فتوای قتل را هم با حکمی که از زیر دست آیت الله خمینی برای قتل سلمان رشدی بیرون آوردند باز کردند. هیچکس بدرستی نمی داند ماجرای آن حکم چه بود. یگانه منبع موثق در این باره هم برای همیشه در خاک خفت: احمد خمینی!

عالیجنابان خاکستری از کجا فارغ التحصیل شدند!

در این مدرسه (حقانی) به جای نوسازی برنامه های آموزشی و بازخوانی متون که در نجف پایه گذاری شد، به غلط برنامه فشرده سازی برنامه ها و تندخوانی و بعضاً ساده سازی متون اجرا گردید و همان متون سنتی طی برنامه های فشرده به شتاب قرائت می گردید و یا متون ساده شده موضوع تدریس قرار می گرفت.

طلاب مدرسه تند خوانی حقانی، نهایت فلسفه خوانی شان رساله نهاییه بوده است. در فقه و اصول و به اصطلاح علوم شرعی و منقول نیز طی همین طریقت، یعنی تندخوانی های فشرده و به مهلت ژرف اندیشی برای وصول هرچه سریعتر به رتبه اجتهاد - بخصوص پس از پیروزی انقلاب و به قصد پر کردن خلاء دستگاه قضائی - موجب شد که طلاب این مدرسه، هیچ کدام فقیه مبرز، حقوقدان زبردست و یا فیلسوف بلند نظری نشدند و صرفاً برخی از چهره های شاخصشان که چشم و چراغ محفل اصحاب مدرسه بودند در دستگاه قضائی رشد جهشی کرده و اوج بلند پروازی شان جزوه های ناویراسته و مخلوط سیاسی و امنیتی یا کیفر خواست های نوآورانه و محیرالعقول بوده است. نظیر کیفرخواست برای عبدا الله نوری و یا دیالوگ قضائی محسنی اژه ای در دادگاه کرباسچی با وکلا و متهم. مونولوگ های بسی حریف محسنی اژه ای نشان داد که فارغ التحصیلان مدرسه ویژه حقانی حتی فن سخنوری و خطابه را هم نیاموخته اند. (نقل از روزنامه صبح امروز ۱۸ آذر ۷۸ نوشته سعید رضوی فقیه)

(۷) قضای مهم در دادگاه ویژه روحانیت، دادگاه انقلاب و دادرسی نظامی از همین فارغ التحصیلان هستند و گفته می شود همه آنها عضو شورای صدور فتوای قتل هستند. آنها را اکبر گنجی اصطلاح عالیجنابان خاکستری نامیده است. محسنی اژه ای، علی رازینی، رهبرپور، نیری، رئیسی، حسینیان و پورمحمدی. امثال قاضی مرتضوی، رئیس دادگاه مطبوعات از نسل سوم فارغ التحصیلان این مدرسه اند. نسل اول آن را محمدی ریشهری باید حساب کرد. استاد همه آنها مصباح یزدی بوده است. بخشی اعظم بودجه مدرسه حقانی را آستان قدس رضوی و آیت الله واعظ طبسی تامین می کند.

از درون این مدرسه همان اندیشه های تئوریزه شده و بیرون آمد که روزگاری شیخ محمود حلبی زیر گوش امثال آیت الله مصباح یزدی گرداننده مدرسه حقانی امروز و طلبه دیروز، آیت الله واعظ طبسی امروز و طلبه دیروز زمزمه کرده بود.

برای شناخت وابستگی های امثال مصباح یزدی و طبسی و خزعلی به حجتیه، مستندترین سند، سخنان و تئوری های شیخ محمود حلبی در زمانی است که مدرس و استاد آنها بود. کلمات شیخ محمود حلبی، امروز تئوریزه شده از دهان مصباح یزدی خارج می شود و این تئوری و ترویج کنندگان آن، قصد دارند به کمک نیروهای تازه بسیجی شده و مزد بگیر بنیادهای عظیم مالی در جمهوری اسلامی در ایران کودتا کرده و حکومتی طالبانی را برقرار کنند!

آنچه را می خوانید، از یکی از نطق های شیخ محمود حلبی، پیش از انقلاب است، که عیناً امروز از دهان مصباح یزدی و آیت الله



سال ۱۹۸۶ - زندان
اوین کیانوری با یک
دست نیمه فلج در
محاصره شکنجه گران
نشسته است. آنکه
سمت راست ایستاده
"سید مجید"، از جمله
اوباش حاکم بر زندان
اوین در این دوران
است. عکس را یک
خبرنگار فرانسوی که
همراه هیات حقوق بشر
از زندان اوین بازدید
کرده بود، گرفته است!

حجتیه و انتخاب "رهبر" به قلم کیانوری!

تحلیل دقیقی که نورالدین کیانوری در آستانه نیمه دوم سال ۱۳۷۳، پیرامون اوضاع ایران و سمت گیری آینده تحولات در جمهوری اسلامی نوشته و با استفاده از یک فرصت استثنائی آن را به خارج کشور منتقل کرده و به "راه توده" رساند، سندی است گران بها که بارها و بارها می توان آن را خواند و آموخت. آنها که نخوانند و نمی خواهند بخوانند، در واقع نیاموخته اند و نمی خواهند بیاموزند.

این تحلیل حاصل عمر ۸۰ ساله مبارزی بود، که انواع حوادث را در ایران و جهان دید. با کوله باری از تجربه شکست جنبش نفت و رویداد سنگین و ننگین ۲۸ مرداد به مهاجرت فرا خوانده شد، در مهاجرت انواع حوادث و رویدادها را پشت سر گذاشت، در گوران انقلاب ۵۷ با تمام وجود و امکانات بر انقلاب و سمت گیری آن تاثیر گذاشت، بعد از انقلاب حزب را در داخل کشور و در یک فعالیت بسیار دشوار علنی رهبری کرد، دستگیر شد، به زندان رفت، زیر شکنجه رفت و ۱۳ سال را در زندان سپری کرد. او که با بلندپایگان جمهوری اسلامی دیدار و گفتگوهای متعدد داشت، در زندان جمهوری اسلامی با روی دیگری از مناسبات با حاکمیت روبرو شد. در زندان و در اشاره به حاکمان زندان بارها گفت: «این حکومت اوباش است»

آخرین تحلیل کیانوری از انقلاب بهمن ۵۷ را در هر فرصتی باید دوباره خواند و حوادث را در حافظه مرور کرد. این آموخته های بسیار غنی او از انقلاب ایران و سیر تحولات است. این مرور و دوباره خوانی را نه تنها به توده ای ها، بلکه به همه نیروهای سیاسی ترقیخواه، چپ، ملی و حتی مذهبیون آرمناخواه توصیه می کنیم.

فرازهائی از این تحلیل را در ارتباط با حجتیه و انتخاب "رهبر" در جمهوری اسلامی می آوریم:

حجتیه

«... در حال حاضر، همانطور که نشریه "راه توده" (اردیبهشت ۱۳۷۳) بدستی متذکر می شود «نیروهای هدایت کننده رژیم ج.ا.م همانا مافیای پر قدرت حجتیه است، که از ابتدای پیروزی انقلاب، رهبری حزب توده ایران با هوشیاری نسبت به عملکرد آن هشدار داد...»

انتخاب "رهبر"

«... با پایان گرفتن مخاصمات تند نظامی، هاشمی رفسنجانی که در طول جنگ نقش "قهرمان جنگ" و با خاتمه آن نقش "قهرمان ضد جنگ" را با مهارت ایفاء کرده بود، خود را برای نشستن بر مسند ریاست جمهوری آماده کرد. از سوی دیگر، مرتجعین و وابستگان انجمن حجتیه که در تمام این مدت از انظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات "جنگ جنگ تا پیروزی" را به عهده داشتند، از مخفیگاه بیرون آمده، تشکیلات علنی "رسالت" را سازمان دادند. با مجموعه این دو نقشه، آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی که در قانون اساسی داده شده بود، از یکسو نخست وزیر که عملاً کاره ای نبود از قانون اساسی حذف شد و نیز با حذف شرط مربوط به "مجتهد جامع الشرایط" بودن از شرایط "ولایت فقیه"، راه برای یک ولایت فقیه ضعیف تر، اما مطمئن تر و گشود به فرمان گشوده شده بود...»

اعضای حجتیه تأیید صلاحیت می شوند!

اعظم طالقانی، فرزند آیت الله طالقانی، از جمله کسانی است که شورای نگهبان صلاحیت او را برای مجلس ششم رد کرد. او پس از اعلام رد صلاحیتش در مقاله ای برای روزنامه صبح امروز نوشت: «... می دانیم چه بسیار کسانی که مورد تأیید قرار گرفته اند یا جزو انجمن حجتیه بوده و یا اموال این ملت را به انحصار و غارت گرفته اند و از ولایت فقیه سپر ساخته و سوء استفاده برده اند...»

طاهر احمدزاده، نخستین استاندار خراسان، بعد از پیروزی انقلاب، که در دهه ۶۰ برای سال ها روانه زندان شد و اسدالله لاجوردی زیر فشار شکنجه او را به تلویزیون آورد، در مصاحبه با نشریه "پیام هاجر" و نقل خاطراتش برای نشریه "ایران فردا" (سال ۷۸) گفت:

امام هشدار مرا درباره حجتیه تأیید کرد!

اینها ("حجتیه") راهپیمائی ها (انقلاب) را محکوم می کردند. رهبری آقای خمینی را هم محکوم می کردند. اینها اساساً این حرکت را قبول نداشتند. این موضع تا نزدیکی های پیروزی انقلاب هم ادامه داشت. بعد یکدفعه پیوستند! من فکر می کنم این تحول بعد از کنفرانس چهار کشور آمریکا، فرانسه، انگلستان و آلمان در گوادالوپ بود و اواخر سال ۵۷.

اوایل سال ۵۸ که حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد، من به شورای مرکزی حزب در خراسان آشنا شدم. شهید هاشمی نژاد، دبیر حزب در خراسان شده بود. در آنجا افرادی از حجتیه را دیدم که با سابقه آنها آشنا بودم.

در همان اوایل انقلاب وقتی در رابطه کارم (استاندار خراسان) نزد امام رفته بودم، در آنجا مساله حجتیه را مطرح کردم و جریان حزب جمهوری اسلامی را هم برای ایشان گفتم و اینکه اینها از طرفی به شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی آمده اند و از طرف دیگر به کتابفروشی ها حمله می کنند و آنها را به آتش می کشند. به ایشان گفتم که نمی گویم که خدای ناکرده اینها با سازمان های جاسوسی بیگانه در ارتباطند، حداقل من مدرکی ندارم، اما این شیوه تفکر برای انقلاب خطرناک است. وقتی این جمله را برای ایشان گفتم، خدا را شاهد می گیرم که ایشان دوباره گفتند: «همینطور است، همینطور است!» در حالیکه شیوه معمول امام این بود که هیچگاه در برابر گزارش ها، فی المجلس نظر مثبت و یا منفی نمی دادند.

در همان زمان لبه تیز حملات حجتیه در خراسان متوجه من شد.

در خرداد سال ۵۹ به شیراز رفتم. در آنجا به دیدار مرحوم ربانی شیرازی، نماینده امام در فارس رفتم و جریان را برای ایشان تعریف کردم. بعد از صحبت من گفت: «تو از ریشه قضایا خبر نداری. همان روزهای اول که امام از پاریس آمده بودند و در دبیرستان علوی بودند، ما آنجا بودیم که آقای خزعلی به اتفاق یک نفر دیگر خدمت امام آمدند. آقای خزعلی گفت که انجمن بنام حجتیه وجود دارد که خدمات بسیاری دارد، حالا که به برکت انقلاب موضوع بهائیت منتهی شده است، اجازه بفرمائید که اینها با مارکسیست ها مبارزه کنند. تا آقای خزعلی این موضوع را مطرح کرد، بنده یادداشتی به این مضمون خدمت امام دادم که این جریان به فراموشی و ایتلیجنت سرویس وابسته می باشد و ما باید از خیر مبارزه اینها با مارکسیسم بگذریم.»

در سال ۶۲ در زندان بودم که امام به یکباره موضع صریحی در برابر حجتیه و اسلام ملوکی گرفتند و گفتند که اگر از کارهایتان دست نکشید، قلم هایتان خرد خواهد شد. کسی بعد روزنامه اطلاعات در زندان بدست بنده رسید و دیدم که طرفداران انجمن حجتیه از آقای حلبی خواهان تعیین تکلیف شده بودند که ایشان هم حکم به توقف فعالیت های آموزشی انجمن حجتیه داده بود. با آنکه امام آن موضع را گرفت، ولی آنها از حاج شیخ محمود حلبی استفتا کردند که بعداً هم اعلام کردند با سخنان امام تکلیف ما روشن شد و ما همچنان به انقلاب وفا داریم. در واقع این اعلام موضع از تصفیه آنها جلوگیری کرد!!

در ظرف ۴۸ ساعت قانون معافیت کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار را زیر شعار خدمت به کارگر تصویب نمود

۲۸۰۰۰۰۰ کارگر بعنوان شهروندان درجه دو در

انتظار سرنوشتی نامعلوم

کارگران ایران ناباورانه خبر تلخ تائید مصوبه مجلس در خصوص خروج کارگاه‌های ۵ نفره از سوی شورای نگهبان را شنیدند و بدنبال آن در یک اقدام اعتراضی گسترده علیه این مصوبه در برابر مجلس اجتماع نموده و خواهان لغو فوری آن گردیدند. با تصویب این طرح دو میلیون و هشتصد هزار کارگر شاغل در واحدهای صنفی از جمله کارگران ساختمانی، پرسنل داروخانه‌ها، نانویان، خیاطان، کارگاه‌های تولید پوشاک و ... سرنوشتی نامعلوم و در عین حال دردآور خواهند داشت و کارفرمایان این واحدها بیش از هر زمان به بهره‌کشی بی حد و حصر از آنان خواهند پرداخت. ضمن اینکه تصویب طرح مذکور لطمه‌ای جدی به فرهنگ و احساس مسئولیت و خلایق در کار خواهد زد.

ضرورت افزایش دستمزدها!!

علیرضا منجوب، دبیر کل خانه کارگر با اشاره به افزایش سالانه حداقل حقوق و دستمزد کارگران که هر ساله با توافق سه جانبه نمایندگان دولت، کارگران و کارفرمایان در شوراهای کار تعیین می‌شود، تصریح کرد: افزایش دستمزدها، ابزار کلیدی رونق اقتصادی و اجتماعی است که کارگران کشور را دلگرم کرده و بدین‌طریق به میزان بهره‌وری، تولید و کیفیت یاری می‌رساند.

فریاد کارگران و مطبوعات

به خبر یک دو روزنامه که برخی تیرهای صفحه اول خود را به تجمع اعتراضی کارگران اختصاص داده بودند، دیگر روزنامه‌ها وقعی به فریاد کارگران نهداند، کارگرانی که بعضاً به علت شرایط نابسامان ناشی از سیاست‌های خصوصی‌سازی بیش از هیجده ماه است که حقوق نگرفته‌اند و در آخرین ضربه وارده و تصویب مصوبه اخیر نیز تیر خلاص بر امنیت شغلی و معیشتی آنان زده شد. برخی مطبوعات نه تنها به این فریاد و حق‌طلبی پاسخ مناسبی ندادند، مطبوعاتی که بعضاً خود را منادی مردم سالاری نیز می‌دانند از آنان تعجب است و گرنه از مطبوعه‌ای که مخالفت با قانون کار، بدل به وجه نظری تاریخی شده است انتظار انعکاس دردها، مطالبات و فریادهای کارگران را نمی‌توان داشت.

مصوبه مجلس و عکس العمل کارگران

بدنبال تصویب معافیت کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار، کارگران استان یزد مراتب اعتراض خود را با سیاهپوش کردن سر در کارخانجات به نمایش گذاشتند. یکی از نمایندگان کارگران خاطرنشان کرد: با اجرای مصوبه زیانبار اخیر مجلس گروه بیشتری از کارگران شاغل در واحدهای تولیدی کوچک از مزایای قانون کار محروم می‌شوند، کارگرانی که تاکنون با وجود قانون کار به انحاء مختلف مورد ظم و تعدی قرار می‌گرفتند و حقوق مسلم ایشان تضییع می‌شد و امروز معلوم نیست که چه سرنوشت تلخی در انتظار آنان خواهد بود.

موج اعتراض گسترده کارگران سراسر کشور

کارگران تهران، اصفهان، مشهد، کاشان و تبریز با برپایی اجتماعات اعتراض آمیز خواستار لغو طرح خروج کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار شدند. در پی تصویب طرح مذکور موجی از خشم و اعتراض گسترده از سوی کارگران کشور درگرفته و نمایندگان آنها در برابر مجلس برای لغو فوری آن اجتماع نمودند و تصویب چنین طرحی را نوعی بی‌قانونی و استثمار نوین و بی‌بند و بار عنوان کردند. منجوب، دبیر کل خانه کارگر با حضور در میان آنان خاطرنشان ساخت: به جای آنکه حقوق واقعی و معیشتی کارگران را بپردازند، دستمزد را کاهش می‌دهند که این جای تأسف است. وی آنچه را که امروز آغاز شده ناشی از یک برداشت نارسا و غلط از محیط و روابط کار دانست و از نمایندگان موافق طرح خواست که جهت آشنائی با درد و محنت روزافزون کارگران از نزدیک و از محیط‌های کارگری بازدید بعمل آورند.

اخبار جنبش کارگری

گزارش رسیده از ایران

روز جهانی کارگر در مسیر بهشت زهرا!

در پی نزدیک شدن روز جهانی کارگر (۱۱ اردیبهشت) جامعه کارگری که طی چند سال گذشته بدون کسب مجوز و بدون مشکل حکومتی اقدام به راهپیمایی می‌کردند، اکنون دو سال است که از سوی کمیسیون ماده ۱۰ وزارت کشور که جناح شکست خورده در انتخابات در آن اکثریت دارد به مشکل برخورد کرده است.

در جلسه ماهانه "کانون همآهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران" که در محل وزارت کار تشکیل شده بود، منجوب، دبیر کل خانه کارگر و نماینده مجلس گفت، که وزارت کشور تاکنون از دادن مجوز به راهپیمایی روز کارگر خودداری کرده و اعضای کمیسیون ماده ۱۰ مسیرهایی را برای راهپیمایی از سوی خانه کارگر و تشکیلات کارگری پیشنهاد شده را نپذیرفتند. این مسیرها شامل خیابان آزادی، مقابل وزارت کار، خیابان سپه روبروی مجلس شورای اسلامی و میدان بهارستان بوده است. این در حالی است که اعضای کمیسیون ماده ۱۰ وزارت کشور، مسیرهای نامربوطی مانند میدان کشتارگاه تا شرکت دخانیات و میدان میوه و تره‌بار تا بهشت زهرا را پیشنهاد کرده که خشم گسترده جامعه کارگری را بدنبال داشته است. لازم به ذکر است که مسیرهای مذکور جزو مناطق حاشیه‌ای شهر تهران می‌باشد و مناطقی هستند که نه تجاری‌سازی بوده و نه موقعیت عمومی دارند.

این تصمیم کمیسیون ماده ۱۰ نشان می‌دهد که شکست خوردگان در انتخابات تا چه اندازه از اجتماع واقعی مردم در خیابان‌های مرکزی تهران وحشت دارد، حتی از اجتماع سازمان یافته کارگران توسط خانه کارگر و تشکیلات کارگری. حال آنکه گروه‌های فشار را به بهانه‌های مختلف، از جمله در پایان نماز جمعه‌ها، در همین مراکز اغلب به حرکت در می‌آورند تا آنها را "مردم" معرفی کرده و اهداف خود را که در شعارهای این نیروها بازتاب می‌یابد پیش ببرد.

اعتراض به مصوبه مجلس

یوسف ابراهیم

دبیر اجرایی خانه کارگر سمنان ضمن رد ادعای برخی از نمایندگان مبنی بر اشتغال‌زایی تصویب طرح خروج کارگاه‌های ۵ نفره از شمول قانون کار تصریح کرد: تنها ویژگی این طرح آنست که راه اشتغال اتباع بیگانه و نوجوانان را فراهم می‌آورد. همچنین در نشست اخیر نمایندگان کارگران استان ایلام مصوبه اخیر مجلس به شدت محکوم گردید و نیز در استان ایلام از مجموع ۱۲ هزار و ۹۸۵ کارگاه تولیدی، خدمات و معدنی ۱۲ هزار و ۶۰۲ کارگاه یعنی معادل ۹۷٪ مشمول مصوبه اخیر مجلس می‌شوند که خود مبین بیکاری گستره در سراسر کشور می‌باشد. در کلیه اعتراض‌ها و تحصن‌هایی که از سوی کارگران صورت گرفت نمایندگان آنان بر مغایرت این مصوبه با مقاله‌نامه‌های بین‌المللی، بویژه سازمان بین‌المللی کار که ایران نیز عضو آنست تاکید گردید.

زمانی که قانون کارهای سخت و زیان‌آور سال‌ها در مجلس خاکی می‌خورد و هزاران کارگر در انتظار تصویب این قانون از دنیا رفتند جای بسی حیرت است که مجلس در یک اقدام ضربتی و بی‌توجه به ناسامانی‌های جامعه

کیانوری قدیمی ترین، با استعدادترین، نزدیک ترین و برجسته ترین شاگرد او بود.

کامبخش از اولین کمونیست های مطلع، درس خوانده و آگاه به رموز سیاست بین المللی در آن دوران بود، که از جوانی به نهضت کمونیستی جهانی پیوسته بود. او یکی از کمونیست های کم شماری بود که از دوران رضا شاه جان بدر بردند. سیاستمداری پخته و کم مانند که به خاطر همین ویژگی ها، همیشه مورد سخت ترین تهمت ها از جانب دشمنان حزب قرار داشت. شاید درست به دلیل همین موقعیت ممتاز بود که با فروتنی شگفت انگیزی همه نامالیات را با چهره باز و با صبوری انقلابی تحمل می کرد.

کیانوری، با آن استعداد شگرف و انرژی سرشار در مکتب او راهکار مبارزه را آموخت و این از موارد نادر تداوم و استمرار و انتقال دانش سیاسی استوار از نسلی به نسل دیگر در ایران است، آن هم در این حد و با این کیفیت. آموزش در این مکتب بود که او را از همان جوانی شایسته مسئولیت های سنگین حزبی ساخت.

این یادآوری گذرا از آن جهت ضروری بود تا دریابیم چه شد که او توانست با یاری چند ده کادر از مهاجرت بازگشته، از زندان های شاه جان بدر برده و سازمان های مخفی حزب، که دور او جمع شده بودند، آن هم پس از ۲۵ سال فترت و دوری از ایران، در فاصله ای کمتر از یکسال نه تنها حزب توده ایران را به میدان انقلاب آورد که نفوذ و اعتبار سیاسی حزب را در بسیاری شهرها و روستاهای ایران نیز گسترش دهد.

تا آنجا که من از روزگار جوانی و دانشجویی بیاد دارم، و خود بارها آن را از کامبخش و بعدها از کیانوری شنیدم راز پیروزی سریع کمونیست ها در تاریخ چند هزار ساله بشری، بدانگونه که توانست طی چند دهه صدها میلیون انسان را شیفته سازد، صداقت در مبارزه و با مردم بود.

کیانوری مظهر این صداقت بود. او به راستی و عمیقا به انقلاب ۵۷ اعتقاد داشت و از آن دفاع کرد و هنگامی که زیر چوبه دار وصیت نامه خود را نوشت بر دو نکته تاکید صریح کرد: اول به کمونیسم و مارکسیسم-لنینیسم و سپس دفاع صادقانه از انقلاب ۵۷. او در وصیت نامه اش نوشت: «من بعنوان یک کمونیست معتقد به مارکسیسم-لنینیسم که از انقلاب ۵۷ دفاع می کند به پای چوبه اعدام می روم.»

مبارزه روزمره حزب توده ایران و آن پنج اصلی که کیانوری بعنوان "خط ضد امپریالیستی و مردمی امام" بیان کرد، بازتاب همین صداقت بود، که مردم تشنه عدالت و آزادی آن را فوراً شناختند و بسیار از آن ها به حزب روی آوردند و جناح های صادق مذهبی نیز که قدرت، ثروت و فقه را داشتند، اما برنامه مشخص سیاسی که پاسخگویی خواست های مردم باشد نداشتند، آن را پذیرفتند. پنج اصلی که امروز هم معیار سنجش های سیاسی نیروهای مذهبی است. پنج اصلی که در واقع معرف سیمای سیاسی حزب توده ایران و تدوین کننده و معمار آن نورالدین کیانوری نیز هست.

برتولد برشت، نویسنده و شاعر بزرگ آلمانی، شعری دارد در باره آنها که انقلاب را ساخته اند. می گوید:

سخن با آنها گفته شد که برای شنیدن آمدند

انقلاب با کسانی شد که به میدان آمدند

خانه با مصالحی ساخته شد که در اختیار بود

آن لقمه ای خورده شد که در کاسه بود.

باز در این مورد دیداری با کیانوری را به یاد دارم. خاطره ای از دوران دانشجویی. سخن بر سر رفیقی بود که از ما دور شده بود و کیانوری اصرار داشت که حتماً مناسبات دوستی را با او حفظ کنیم و آن رفیق را به ملاقات او ببریم. به ما گفت «شیوه کار شما، شیوه جراحان است که می برید و دور می اندازید. من معمارم، ما در ساختمان هیچ چیز را دور نمی اندازیم. همه چیز ارزش دارد.»

این بینش و شیوه کار را او نه تنها در بازسازی حزب، بلکه در مجموعه کار سیاسی خود و در برخورد با همه نیروهای فعال سیاسی در ایران و حامیان انقلاب نیز بکار می بست. زیرا همه چیز را همگان دانند و همه کار را همگان توانند. خانه را باید با همین مصالحی که در اختیار است ساخت. هیچ کس و هیچ نیروی را نمی توان نادیده گرفت. او تمام توانائی و نبوغ سیاسی خود را در این سو بکار برد و نتایج بسیار مثبتی نیز بسود انقلاب و حزب بدست آورد.

سخنران اصلی مراسم بزرگداشت "نورالدین کیانوری"، که در شهر "کلن" آلمان و پس از درگذشت وی برپا شد، "رضا نافی" بود. با انتشار بخشی های مشروحی از سخنرانی وی در این مراسم، "راه توده" به تعهدی که برای انتشار گزارش های مربوط به بزرگداشت رفیق کیانوری به علاقمندان خود داده بود، ادامه می دهد.

کیانوری عمیقا به انقلاب سال ۵۷ اعتقاد داشت و از این اعتقاد خود تا آستانه رفتن به میدان مرگ دفاع کرد.

پیر مرد تا آخرین نفس با انقلاب ماند!

روزگاری، شمع جمع ما بود. سخنانش به ما نیرو می داد، دلمان را گرم می کرد و پایان را چالاک. می رفتیم، می دیدیم، از بام تا شام، نه بدنبال نان، در آرزوی رسیدن به آرمان و از نفس نمی افتادیم. از زمانی سخن می گویم که شاعرانمان می سرودند:

گلوله ها را با قلب هایمان هدف بودیم
و زندان ها را از جوانی انباشتیم

تیم خط سرخ، امروز، مسیری صد ساله را پشت سر نهاده است، که از انجمن غیبی تبریز، سوسیال دموکراسی انقلابی، انقلاب جنگل، حزب کمونیست ایران، ارانی و یارانش گذشت و به حزب توده ایران رسید.

تا روز تاسیس حزب توده ایران، نزدیک به نیم قرن از حضور این خط سرخ در عرصه مبارزات اجتماعی ایران می گذشت. اما این خطی بود تکه تکه، یعنی فاقد انسجام سازمانی و فاقد دانش اجتماعی تکامل یافته نیم قرن. و نیز فاقد هم پیمان نیرومند جهانی. تجربیات سیاسی، سازمانی و تئوریک نسل پیشین به نسل بعد انتقال نمی یافت و جنبش چپ همیشه در جوانی به خاک می افتاد.

خط سرخ این بار، در شرایط استثنائی جهانی، توانست در پیکر حزب توده ایران، از خاک برخیزد. به این معنی که همان نیروهای بین المللی حامی نظام، خود، رضاشاه را ساقط و تبعید کرده بودند. یعنی در لحظه ای که توازن قوا در درون موقت دچار اختلال شده، رهبری ارتجاع داخلی از هم گسیخته و هنوز خود را جمع و جور نکرده بود. امپریالیسم انگلیس خود در حال جنگ با فاشیسم بود و هم‌رزم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. تازه حزب توده ایران هم نه بنام حزب کمونیست، بلکه بعنوان یک حزب ضد فاشیست، امکان حضور در صحنه را یافته بود.

این اشارات تاریخی مقدمه ای بود برای بیان این نکته که انتقال تجربه نسل ها که چپ ایران اکثراً از آن محروم بوده تا چه حد اهمیت دارد و در پرورش شخصیت کیانوری چه تأثیری داشته است.

شخصیتی که امروز یادش، بار دیگر ما را گرد هم آورده، پرورده مکتب عبدالصمد کامبخش بود که خود یکی از برجسته ترین رهبران نهضت کارگری ایران بود.

اسلامی جای گرفته بودند و انفجار حزب جمهوری اسلامی و ساختمان نخست وزیری را که با براه انداختن ماشین اعدام ها، بر حریق ترور، اعدام و اختناق نفت پاشیدند.

بیاد داریم چپ روهانی را که نمی توانستند شرایط را درک کنند و مبارزه مذهبی را جانشین مبارزه طبقاتی کرده بودند؛ ماجراجویانی را که می خواستند یک شبه در ایران حکومت شورانی برپا کنند.

بخاطر داریم آنها را که انقلاب ایران را با یک انقلاب سوسیالیستی اشتباه کرده بودند؛

بیاد داریم روزنامه هانی را که از درک شرایط عاجز مانده بودند و هرگز نتوانستند مانند روزنامه های تازه تاسیس بعد از دوم خرداد شرایط را درک کنند، بدانند کدام جبهه را باید تقویت کنند و چگونه با جبهه دیگر مقابله کنند.

بیاد داریم خطرات بی وقته ای را که از خارج مرزها ایران را تهدید می کرد، و نیز توطئه کشاندن ایران را به جنگ داخلی؛ خطر تجاوز خارجی (برویژه امریکا) را؛

حاکمیت چند پارچه و بی تجربه را؛ گرایش های پر قدرت مذهبی در مجموع حاکمیت را؛ تلاش چندباره کودتا و شبه کودتا (طیلس و نوژه) را، که در تمامی آنها نابودی رهبری حزب توده ایران از اهداف اولیه بود؛

در چنین فضای برآستی دشوار، پیچیده و کم نظیری، حزب توده ایران در برابر همه آنها به دفاع از آرمان های انقلاب برخاست.

به تفکیک و شناساندن طیف های مذهبی و گرایش های طبقاتی آنها پرداخت،

به تبلیغ ضرورت پرهیز از خشونت، حفظ آزادی ها و جلوگیری از غلبه مخالفان مطبوعات و احزاب بر ارگان های فرهنگی و قضائی حاکمیت جمهوری اسلامی دست یازید، که هنوز هم خواست بی تردید اکثریت قاطع مردم ایران است.

اگر این نبرد همه سویه در این میدان پرفراز و فرود، در این دریای پرتلاطم و توفانی که امواج حوادث هر لحظه از هر سو بر تو هجوم می برند و تو باید فقط با کمک یگانه هم پیمان راستین خود، یعنی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) آنها را دفع کنی، اگر این همه حماسه نیست، پس چیست؟

و در همه میدان های این کارزار رنگارنگ، نورالدین کیانوری نقش برجسته ای ایفاء کرد. این رهبری حزب ما بود که با آن آگاهی گسترده، آن دقت تشخیص و آن چابکی انقلابی چشمان مردم را برحقایق می گشود، حیل ها و دسیسه های دشمن انقلاب را افشاء و نقش برآب می کرد، و این ما، سربازان جوخه قدیم آزادی بودیم که بی مزد و منت و با شور و راستی همراه این رهبری می رزمیدیم و بقول سیاوس کسرانی "باز گل های یاس در دهانمان می شگفت که خندان بودیم".

در آخرین مقاله تحلیلی اش، که در واقع درس ها و وصایای سیاسی اوست، خطاب به همه توده ای ها نوشت:

«صحنه نبردی که هر لحظه انتخاب می کنید، باید صحنه اصلی ترین نبرد جامعه باشد... مبارزه بر سر کسب حاکمیت است، حاکمیت انقلاب یا حاکمیت ارتجاع... برای ما این امید وجود دارد که بتوانیم ارتجاع را در چارچوب نظام موجود به عقب برانیم، چنین امکانی بعنوان یک امکان وجود دارد. وجود این امکان، از ماهیت رژیم ناشی نمی شود، بلکه از واقعیت انقلاب، مقاومت خلق و جنبش توده ها سرچشمه می گیرد... بنا براین، برای مبارزه با حاکمیت این طبقه، منتظر فردا، منتظر طرد رژیم نباید شد. باید همین امروز، براساس تضاد منافع آن با منافع اکثریت مطلق مردم، در کنار هر جنبش انقلابی قرار گرفت که حاضر است با آن به مقابله بپردازد. باید ماهیت سیاه واقعی حاکمیت آن را، چهره ریاکارانه و دستان خودآلود آن را در مقابل همگان به نمایش گذاشت، باید آن را به عقب نشینی وادار کرد. برای این کار، امروز در جامعه ما امکانات واقعی وجود دارد، فردا هیچ چیز معلوم نیست.»

چرا نیست؟

آن کس که این سخن را گفت با تکیه بر بیش از نیم قرن تجربه سیاسی شخصی - که ۱۲ سال آن در زندان جمهوری اسلامی گذشته بود - سخن می گفت و دیده بود که در همین تاریخ معاصر، پس از جنگ جهانی دوم هم، دو بار دیگر همین شیوه را با موفقیت در ایران بکار بستند - که قطع تداوم مبارزه فقط یکی از جنبه های فرعی آنست - یکبار در سال ۱۳۲۷ و با اجرای صحنه سازی ترور شاه در برابر دانشگاه و سپس

البته، روی آورد شتابنده سیاسی نیروهای صادق مذهبی و اقبال مردم از حزب، در سنجش با معیارهای عاشقانه رفقا کند بود.

بیاد دارم روزی رفیق اخگر، که از دشمنی های عامیانه با توده ای ها برافروخته بود، می گفت هیچ فکر نمی کردم در بیست و پنج سالی که ما در صحنه نبودیم، سازمان "سیا" با این شدت و وسعت تبلیغات علیه حزب ما را پیگیری کرده باشد.

ناهمخوانی شتاب گسترش انقلاب و حزب، که از نظر دوستان مردم و انقلاب، کند ولی با ملاک های امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی بسیار تند بود، روندی نبود که آنها را نگران نکند و به چاره جویی نیانگیزد.

در دورانی که جهان هنوز دو قطبی بود و جنگ سرد بشدت ادامه داشت، متوقف ساختن این فراگرد در کشوری که در جنوب آن منابع نفت خاورمیانه، یعنی شیشه عمر صنایع غرب و ماشین جنگی آن و در شمال آن اردوگاه ابر قدرت سوسیالیسم قرار داشت، مسئله ای بود حاد که راه حل فوری می طلبید.

پاسخ هانی چون جنگ عراق، ماجرای طیلس و کودتای نوژه حاصل مطلوب را بدست نداده بود، اینک نوبت سازمان های اطلاعاتی انگلیس بود. آنها پس از تدارک مقدمات لازم، پاسخ را فراهم کردند و به آزمایش گذاشتند. پرونده ای را که علیه حزب ساخته بودند، در پاکستان بدست حاج حبیب الله عسکراولادی مسلمان، فرد مورد اعتمادشان سپردند تا در اختیار آیت الله خمینی قرار دهد. اینبار اعلام "کودتای حزب توده ایران علیه جمهوری اسلامی" بود!

در چهار عرصه شکار، شطرنج، جنگ و نبرد سیاسی، نخستین تاکتیک چهار مرحله ای کلاسیک برای کامیابی، منزوی ساختن حریف، محاصره او، تنگ کردن دایره محاصره و وارد آوردن ضربه است. این شیوه علیه حزب توده ایران نیز بکار گرفته شد. از همان ماه های آغازین پیروزی انقلاب، نخست جنگ روانی آغاز شد:

جنگ روانی

تمام امکانات تبلیغاتی خود را بکار گرفتند و هر چه در این عرصه داشتند به میدان آوردند: رادیوهای فارسی زبان، مطبوعات، رادیو و تلویزیون های غرب، ضد انقلاب داخلی یعنی بازماندگان وابسته به دربار و طرفداران نظام شاهنشاهی - از ساواکی ها گرفته تا فراماسین ها و دیگر افراد سازمان یافته و یا منفرد آن گروه - و نیز طیف وسیعی از روحانیون و مذهبی های طرفدار سرمایه داری تجاری.

از یکسو توده ای ها را دنیاله رو آخوند ها معرفی کردند و به کیانوری درجه اجتهاد دادند و او را "آیت الله کیانوری" نامیدند، از سوی دیگر، همان ها ادعا کردند که آخوند ها کمونیست شده اند. این تبلیغات تا جایی پیش رفت که در شهر مذهبی قم اعلامیه دادند و نوشتند که زیر عمامه آیت الله خمینی "داس و چکش پنهان است!"

این زمینه را می ساختند تا بر آن زمینه، هر اقدام مردمی و انقلابی حکومت را اقدام و تصمیمی کمونیستی و تحت تاثیر حزب توده ایران معرفی کنند و در دل هانی که تحت تاثیر همان تبلیغات امریکائی، سخت از نزدیکی به کمونیست ها اکراه داشتند تخم تردید بکارند.

تمام این کوشش های شبانه روزی، برای جلوگیری از نزدیکی بخش انقلابی حاکمیت جمهوری اسلامی به حزب توده ایران بود. یعنی منزوی کردن تک تک آنها، که در هر دو عرصه نیز کامیاب شدند. یکی را که ما باشیم متلاشی کردند و دیگری، یعنی بخش مردمی حاکمیت جمهوری اسلامی را تا لب پرتگاه نیستی به عقب راندند و کشمکش هنوز ادامه دارد.

رفقا!

رویدادی غم انگیز، پس از سال ها دوری و بی خبری ما را امروز گرد هم آورده است و اگر سخن من اندکی بدرازا می کشد از آنروست که نمی دانم وقتی از این در بیرون رفتیم، دیگر کی و کجا دوباره فرصتی دست خواهد داد تا بتوانیم با این وسعت تجدید دیدار کنیم.

آنچه گفتم فقط نایبشگر بخشی از آن صحنه نبردی است که حزب توده ایران در آن می رزمید. اگر با هم نگاهی شتابزده به آن میدان بیافکنیم حتما بیاد می آوریم که بقایای حزب زحمتکشان متفکرانی در حزب جمهوری اسلامی جا سازی شده بود. البتة این بار با ظاهر اسلامی. بیاد بیاوریم عناصر مشکوکی را که در حساس ترین ارگان های جمهوری

شکنجه نسبت به دستبند قپانی ساده شاید ده برابر باشد. حتی دوست عزیزم، آقای عباس حجری که بیست و پنج سال در زندان‌های مخوف شاه مردانه پایداری کرد، چندین بار از هوش رفت. آقایان به این هم بسنده نکرده او را مانند تاب تلوتلو می‌دادند. دوست هنوز زنده، آقای محمد علی عموشی که با آقای حجری و پنج جوانرد دیگر از سازمان افسری حزب توده ایران پس از کودتای امریکائی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به زندان افتاد و مانند یارانش ۲۵ سال در همه زندان‌های مخوف شاه معلوم پایداری کرد، شاهد زنده این شکنجه‌هاست، البته نه شاهد دیدار، بلکه خود زیر همه این شکنجه‌ها قرار گرفته‌است. آقای عباس حجری در اثر این شکنجه وحشتناک دست راستش تا حدود سه چهارم فلج شده بود و نمی‌توانست با آن دست غذا بخورد...

همه این شکنجه‌ها برای این بود که از افراد برجسته حزب توده ایران این اعتراف دروغ را بگیرند که گویا حزب توده ایران تدارک یک کودتای مسلحانه برای سرنگون ساختن نظام جمهوری اسلامی ایران را می‌دید، تدارک کودتائی که قرار بود در آغاز سال ۱۳۶۲ عملی گردد. از نامه کیانوری به خامنه‌ای برایتان می‌خوانم:

«در پایان سال ۱۳۶۲ بخش عمده و پس از چند ماه بقیه زندانیان توده‌ای برای رفتن به دادگاه به زندان اوین منتقل شدیم. این واقعیت را باید یاد آور شوم که در جریان بازداشتگاه و اقامت در اوین ۱۱ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب، که بازداشت شده بودند... به درود حیات گفته بودند... از مرگ ۱۰ نفر هیچگونه اطلاعی نداریم و نمی‌دانیم آنها زیر شکنجه و یا بر اثر شکنجه و یا در پی بیماری جان سپرده‌اند.»

بازآمد

سرانجام او آمد. با دستی که دیگر دست نبود. با پانسی که آن را روی زمین می‌کشید و با دلی که خون بود. با خاطره‌ای که انباشته بود از یاد‌های تلخ، یاد رفیقان به خون علتیده، خاطره‌ای سراسر مزار شهیدان، یادستان رفیقان. چه بسیار بودند، هنگامی که بردندشان و چه اندک بودند هنگامی که بازشان گردانند.

چه باید می‌کرد؟ چه کاری بر می‌آمد؟ از پیرمردی تنها؛ از یک زندانی در حال مرخصی. کسی که نزدیکترین یارانش را تیرباران کرده‌اند و بسیاری از آنها هم که زنده‌اند هزاران فرسنگ از او دور گشته‌اند، گاه جسمانی، گاه معنوی و گاه هر دو با هم، و برخی از این هم فراتر رفته و با ادعاهای هر شب خود، او را در روزنامه اطلاعات به زیر تازیانه‌های ملامت گرفته‌اند، و او که نمی‌خواهد بگوید:

«تو که مرهم نه‌انی زخم دلم را- نمک پاش دل ریشم چرانی» می‌خواهد پاسخ دهد، نمی‌گذارند. می‌نویسد، اجازه چاپ نمی‌دهند، اعتراض می‌کند، پاسخ نمی‌دهند! او محکوم به سکوت بود.

سال‌ها زیر چوبه اعدام نگاهش داشتند، اعدامش نکردند. اما گفتند: دست و دهانش را بسته‌ایم، بی‌آئید و سنگسار کنید، و بسیاری آمدند، با سنگ و کلوخ ملامت در دست، از چپ و راست. همان روزنامه اطلاعات که روزها و هفته‌های متمادی، با آن گشاده دستی صفحانش را برای بدگویی به کیانوری و حزب توده ایران در اختیار کسانی می‌گذشت که حاضر بودند تن به این کار دردهند، امروز حتی حاضر به درج آگهی تسلیت کیانوری هم نیستند و در این مورد چه هم آهنگی چشمگیری است میان کیهان لندن و کیهان تهران. چرا؟ از ترس شما!

برای آنکه آنها بارها و سال‌ها اعلام کرده‌اند توده‌ای‌ها مرده‌اند و دیگر نه حزبی به این نام وجود دارد و نه کسی. حال اگر آنها آگهی تسلیت برای درگذشت کیا را منتشر کنند و ناگهان صداها و هزارها نفر بخواهند بگیرند کیا! ما در مرگ تو سوگواریم، چه خواهد شد؟ آنوقت روی که سیاه خواهد شد؟ آنوقت چه بنیادند آنها که سر از لاک نومیدی بدر می‌آورند! سرافرازیم که می‌بینیم هنوز هم مرده و زنده توده‌ای ارتجاع کهنه و نو را به وحشت می‌اندازد.

چه باید کرد؟ این پرسشی بود در برابر کیانوری از زندان بیرون آمده! برای او پاسخ روشن بود: کار!

کار با برنامه مشخص و هر روزه. خواندن و نوشتن. نوشتن برای انتشار رسمی البته و اگر نشد، برای دست بدست گرداندن میان آنها که در هر حال خواستار دانستن نظراتش بودند.

در یکی از این نامه‌ها، که اخیراً نیز در خارج از کشور انتشار یافت، مطالب قابل بحث و تأمل بسیار گفته‌است، که البته قصد ما باز خوانی آن نوشته‌ها نیست، اما در این گردهم آیی که به یاد او برپا شده اشاره به

دستگیری بخش عمده‌ای از رهبری حزب که به مهاجرت اجباری ۳۰ ساله آنها انجامید و یکبار پس از کودتای امریکائی-انگلیسی ۲۸ مرداد و یورش به حزب توده ایران، تسلط ۲۵ ساله و بلامنازع امپریالیسم امریکا و انگلیس را بر میهن ما ممکن ساخت!

این بار نیز، کارگردان اصلی صحنه سازی-خارج کردن حزب توده ایران از صحنه- همان دستگاه‌های یا تجربه جاسوسی انگلستان بودند، این بار بهانه این بود که حزب توده ایران قصد کودتا دارد. پرونده لازم نیز در لندن ساخته شد و در پاکستان بدست فرد مورد اعتمادی چون حاج حبیب الله عسکراولادی مسلمان سپرده شد.

چرا کیانوری می‌گوید: فردا هیچ چیز معلوم نیست؟

اگر نگاهی کوتاه و تند به دور و بر خود بیافکنیم شاید موضوع روشن‌تر شود.

ما در کجای جهان قرار گرفته‌ایم و دوستانمان کیانند؟ با عراق هنوز صلح نکرده‌ایم، ترکیه عضو ناتو و هم پیمان اسرائیل، در پی ایجاد جبهه متحد است و در همین راستا سرپلی هم هست- راهگشای شرکت‌های نفتی امریکائی به شمال ایران- برای کشف و استخراج منابع نفت دریای خزر و آذربایجان و انتقال نفت و گاز این منطقه از طریق دو لوله نفت و گاز از باکو به بندر جیحان در ترکیه،

روبرو هستیم با تقاضای محتاطانه جمهوری‌های نفت خیز این منطقه از ناتو که آنها را در برابر مزاحمت‌های احتمالی روسیه، زیر چتر حمایت خود بگیرد،

مالکیت ایران بر سه جزیره را در جنوب زیر سؤال برده‌اند. یعنی بدانید که همیشه بهانه برای اعمال فشار در دست داریم و از سوی دیگر در شمال قراردادی منعقد ساخته‌اند که بقول محافل امپریالیستی بزرگترین قرارداد قرن است!

در شرق با طالبان سرو کار داریم که دولتی دست نشانده، تا دندان مسلح، مرتجع و ماجراجوست که برای هر نوع تشنج آفرینی در منطقه ذخیره شده‌است،

در جنوب کشور و در آب‌های خلیج فارس، نیروهای نظامی امریکا مستقرند!

آیا ما امروز سخت در محاصره‌ای همه سویه قرار نداریم؟ تازه به خاطر داشته باشیم، آن زمان که کیانوری آخرین مقاله تحلیلی خود از اوضاع ایران، منطقه، جمهوری اسلامی، انقلاب ۵۷ و وصایایش به توده‌ای‌ها را نوشت، هنوز اوضاع به وخامت امروز نبود.

حزبی چنین هوشیار و پاسدار استقلال ملی کشور، انقلاب و آرمان‌های آن را از صحنه خارج کردند و به زندان کشاندند و زیر شکنجه بردند! کیانوری در شرح شکنجه‌هایی که در زندان او و رهبران و کادرهای حزب- حتی اعضای ساده حزب توده ایران- متحمل شدند و بسیاری زیر همین شکنجه‌ها به شهادت رسیدند، در نامه‌ای خطاب به «خامنه‌ای» رهبر جمهوری اسلامی، در سال ۶۸ نوشت:

«... شکنجه عبارت بود از شلاق با لوله لاستیکی تا حد آتش و لاش کردن کف پا. در مورد شخص من در همان اولین روز شکنجه آنقدر شلاق زدند که نه تنها پوست دو کف پا، بلکه بخش قابل توجهی از عضلات از بین رفت و معالجه آن تا دوباره پوست بیاورد، درست سه ماه طول کشید...

نوع دوم شکنجه که به مراتب از شلاق وحشتناک‌تر است، دستبند قپانی است. تنها کسی که دستبند قپانی خورده باشد می‌تواند درک کند که دستبند قپانی آنهم ۸ تا ۱۰ ساعت متوالی در هر شب یعنی چه؟

۱۸ شب پشت سر هم مرا ساعت ۸ بعد از ظهر به اتاقی واقع در آشکوب دوم می‌بردند و دستبند قپانی می‌زدند و این جریان تا ساعت ۵-۶ صبح، یعنی ۹ تا ۱۰ ساعت طول می‌کشید.

پیامد این شکنجه وحشتناک که هنوز هم باقیست، اینست که دست چپ من نیمه فلج است. یادآوری می‌کنم که من در آن زمان ۶۸ ساله بودم.

همسرم مریم را آنقدر شلاق زدند که هنوز پس از هفت سال، شب هنگام خوابیدن کف پاهایش درد می‌کشد. آنقدر سیلی و تو سری به او زده‌اند که گوش چپ او شنوایش را از دست داده‌است. یادآور می‌شوم که او در آن زمان پیرزنی ۷۰ ساله بود... و این هنوز پایان شکنجه قپانی نبود. فرد دست بند قپانی زده را با طنابی که در سقف شکنجه خانه کار گذاشته شده بود آویزان می‌کردند و او را بالا می‌کشیدند. درد این

چرا ما "توده ای ها" با یورش روبرو شدیم؟

برای پاسخ به این پرسش، تاکنون دست کم ده ها جلد کتاب و خدا می داند چند صد یا چندین هزار مقاله کوتاه و بلند نوشته شده است و دوست و دشمن هر یک از دیدگاه خود سخنی گفته یا تحلیلی کرده اند. بسیاری با داوری های سخت و معذودی با رفت و خیرخواهانه، اما حاصل کلام این بوده است که تقصیر خود حزب بود، اگر چنین و چنان نمی کرد، چنین و چنان نمی شد. با خود گفتیم فرض می کنیم مضمون تمام این نوشته ها درست است، ولی در این کشور پیش از انقلاب و بویژه پس از انقلاب جریان ها و احزاب فراوانی فعالیت کرده اند، که به هیچ وجه حاضر به هیچ نوع نزدیکی با ما نبودند بلکه برعکس بدلیل همان عیب و ایرادهایی که فکر می کردند ما داریم و خودشان ندارند، حتی از ما دوری می کردند، یعنی بزعم خود راه درست را انتخاب کرده بودند. اما راه درست یعنی چه؟ یعنی راهی که به کامیابی بیانجامد و به هدف مورد نظر برسد. از حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بگریز و آنجا که چشم کار می کند برو بطرف چپ و نشان بده یک هسته، گروه، سازمان یا حزب کامیاب را. فرض کنیم علت این که ما با یورش روبرو شدیم این بود که سراپایمان عیب بود، ولی آن گل های بی عیب چرا شکست خوردند؟ با فرض کنیم علتش آن بوده که ما مارکسیست-لنینیست بوده ایم و حرف و سخنان چنگی بدل مردم مذهبی نمی زده است. به جبهه مقابل که مارکسیست-لنینیست نبوده اند نظر می افکنیم:

از راست ترین جناح های ملی بگریز و برو بطرف بازگان، رئیس دولتی که می گفتند دولت امام زمان است و برو تا بررسی به نور چشم امام، یعنی آیت الله منتظری و از آنهم بگریز و برس به خود امام خمینی که سرانجام بقول خودش جام زهر را نوشید.

می بینیم در اینسو هم، که ما را نه تنها قبول نداشتند، بلکه تیغ هم در میانمان گذاشتند و بخاک و خود کشیدندمان، بر سر کسی تاج پیروزی نگذاشته اند.

اینک پرسش این است که در این طیف گسترده و رنگارنگ سیاسی کدام انتخاب ما را از شکست مصون می داشت؟ برنده این نبرد خونین، تا امروز کیست؟

می خواهم سخنان را با سخنان آن رفیق اکثریتی ام به پایان ببرم که سخنران مراسم بزرگداشت کیانوری در شهر برلن بود. * او سخنرانی اش را همانگونه خاتمه بخشید که من دلم می خواهم خاتمه ببخشم. رفیقم پایان سخنش را با این گفتاورد از وصیتنامه کیانوری آغاز می کند.

«من بعنوان یک کمونیست معتقد به مارکسیسم-لنینیسم که از انقلاب بهمن ۵۷ دفاع می کند، به پای چوبه دار می زوم.» و سپس ادامه می دهد:

«کیانوری را همینطور باید باور داشت که او می گوید، و این همه اصالت اوست. او از این اصالت تا به آخر پاسداری کرد و بنظر من پاسداری کیانوری دارای ارزش تاریخی است. زیرا در شرایط تفتیش عقاید قرون وسطانی دهشت بارترین شکنجه ها به عرصه آمد.

پایبندی تا به آخر او به آرمانش، به ایده آل سوسیالیسم برای من و اطمینان دارم برای بسیار کسان دیگر، نه تنها الهام بخش، بلکه گویای پیام زندگی بخش برای نهضت ما، نهضت چپ ایران است. من عمیقاً بر این باوری که پایبندی تا به آخر کیانوری به ایده آل سوسیالیسم، خطابی به ما فعالیت نهضت چپ ایران است. خطاب او را باید شنید. او می گوید، بدون آرمانخواهی سوسیالیستی هویتی بنام چپ وجود نخواهد داشت.

تاکید او به دفاع از انقلاب بهمن ۵۷، یادآور اسلوب رهبری سیاسی او، آن آموزه کارساز بجا مانده از اوست. آیا ما توان آنرا داریم که اسلوب او را بکار بندیم و با مصالحی که از واقعیت های جامعه و جهان امروز خود فراهم می آوریم، برای امیدها و آرزوهای نسل های دوم و سوم انقلاب، برای خواست ها و مطالبات مردمی که جنبش حقوق مدنی ایران بر پا ساخته اند یک بیان سیاسی پیدا کنیم.

البته من امیلوارم. اما یکی از اساسی ترین شروط تحقق این امید آنست که دکتر کیانوری را به مثابه تجربه و تاریخ نهضت ما، درک کنیم و از آن خود سازیم. ■

* جمشید طاهری پور

برخی از نکات آن که بیانگر انتظاراتی است که او از ما داشته، بی مناسبت نیست. او پس از بیان تحلیل خود از اوضاع سیاسی کشور در سال ۱۳۷۳ و خطاب به همه توده ای ها با نوعی دردمندی از اینکه ما ناخواسته تن به پذیرش خواست دشمن داده و رشته پیوند گسیخته را دوباره گره زده ایم، می نویسد:

«... اگر در مبارزه طبقات بر سر کسب حاکمیت شرکت نکرده ایم، بخاطر آن نبوده است که قادر به تلیق اهداف استراتژیک و تاکتیکی نبوده ایم، بلکه از آن جهت بوده است که این مبارزه را فاقد چشم انداز واقعی ارزیابی کرده ایم. و اگر این مبارزه را بدون چشم انداز واقعی ارزیابی کرده ایم، بدلیل آن بوده است که نیروی تعیین کننده انقلاب و جنبش خلق را بسیار کمتر از آنچه که در واقع بوده است پنداشته ایم. اشتباه در همین جا قرار دارد. برای ما جنبش با سرکوب حزب پایان یافته تلقی شد، در حالیکه این جنبش بسیار بسیار نیرومندتر از آن بود که تنها با خروج حزب ما از صحنه خاتمه یابد. این همان چیزی بود که رهبری حزب از لایزال گفترهای خون آلود خود از زندان قصد داشت برای ما پیغام دهد. زمان، زمان، زمان عمده کردن حزب نیست»

این سخن را چه کسی گفته است؟ کسی که حزب به جانش بسته بود. معمار معجزه گر سیاسی که وقتی از مهاجرت سی ساله به ایران بازگشت مجموعه یارانش چه آنها که با او از خارج آمده بودند و چه آنها که در درون بودند رویهم رفته شاید به صد نفر هم نمی رسیدند. این سخن را کسی گفت که با یاری جانانه همین صد نفر و آن چند ده هزار نفری که بعداً به آنها پیوستند که باز هم، در قیاس با نیروی مسلط بر انقلاب، اقلیتی کوچک بودند، توانسته بود حزب را بجای برساند که بر مسیر سیاسی انقلاب تاثیر بگذارد. او راز موفقیت حزب را آشکار می سازد و تصریح می کند که آنچه اصل است توان و تحرک انقلاب مردم است. آری، دریای گسترده قدرت بی پایان توده هاست.

راست می گویی کیا! با دریا نمی توان قهر کرد، هر چند که گاه توفانی شود و قایق را در هم بشکند و تخته پاره ای بیش برایت باقی نگذارد. بدون این دریا و تحمل خشم و ناسازگاری های آن به کرانه های آرمان دست نخواهیم یافت. او می دانست چه می گوید و در همین نامه نوشت:

«... زمان، زمان، زمان شرکت در جنبش عمومی خلق، در مبارزه میان انقلاب و ارتجاع، در نبرد طبقاتی، قرار داشتن در کنار توده های مردم و مخالفت با حاکمیت بی بازگشت نیروهای واپسگراست.»

آنگاه او از رازی دردناک که شاهدان زنده نیز آن را تائید می کنند، پرده بر می دارد و می نویسد:

«رهبری حزب، بخاطر نجات جان اعضا و برای باقی ماندن حزب در صحنه مبارزه توده ها، از قهرمانی چشم پوشید»

پس از آشکار کردن این راز و دلیل اتخاذ این تصمیم از سوی رهبری، از توده ای ها گله می کند و می نویسد:

«و ما بجای آنکه قهرمانی آنها را که دقیقاً در همین جا قرار داشت به مردم نشان دهیم، سیاستی در پیش گرفتیم که ما را از جنبش واقعی جامعه خارج ساخت و آنها را موجوداتی تسلیم شده و وامانده به مردم معرفی کردیم.» او نوشت:

«چنان تسلیم خود را باور کرده بودیم که از هر کدام آنها، تا زمانی که زنده بودند، به تعداد انگشتان دست هم یاد نکردیم. ده سال پیش، نبرد که بر که و امکان هرگونه تحول مثبت در چارچوب نظام را خاتمه یافته تلقی کردیم و خود را کنار کشیدیم.»

و اما آنچه مربوط به ما می شود، به ما که از آن مهلکه جان بدر برده ایم، این است که ما نه تنها آن پیام خونین را درک نکردیم، نه تنها از آنها یاد نکردیم، بلکه پراکنده و نفاق زده هر یک از گوشه ای، با آهنگی دیگر بر طبل جدائی و نفاق کوبیدیم و هنوز هم می کوبیم. باید اذعان کنیم که پیام آنها نیز چون زندگی شان بر یاد رفت. افسوس.

اما، آیا امیدشان هم فقط سرابی بود؟ از ما کاری ساخته نیست؟ بیهوده دل به ما بسته بودند؟

باری، باز می گردم به نامه کیانوری. هر سطر نامه کیانوری خواندنی، قابل تامل و برانگیزنده تفکر است. خواندن دقیق و چند باره و بویژه خواندن سنجش گرانه این نامه را می توان به همه رفقای چپ که هنوز دلی در گرو انقلاب ۵۷ و پیروزی مردم دارند و نیز به جوانانی که خواستار آموختن شیوه تحلیل سیاسی عمیق و بقول طبری "ذوجوانب" هستند، توصیه کرد.

او در این نامه از سه توطئه بزرگ "توطئه قتل عام زندانیان سیاسی"، "برکناری آیت الله منتظری" و "صلور حکم اعدام سلمان رشدی" یاد می کند که در آخرین سال حیات خمینی در تحکیم موقعیت ارتجاع و مسلط ساختن سرمایه داری کلان بر کشور نقش تعیین کننده داشتند.

سخنانش را با یک پرسش و یک گفتاورد پایان می دهم:

آنهايي كه شوهاي تلويزيوني را پذيرفتند!

ع. سهند

نشریه "کار" در شماره ۲۲۲ طی یادداشتی تحت عنوان "از قربانیان نمایشات تلویزیونی باید اعاده حیثیت شود" چنین نوشت: «اعتراض جنبش دوم خرداد علیه اعتراف گیری توأم با شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی، اعتراضی درست و بحق است، اما پرسش اینجاست که آیا این روش را سعید اسلامی ابداع کرده است و اگر نه، پس چرا از صد ها نمایش تلویزیونی دروغین و شرم آور پیش از آن سخنی نمی‌رود؟

همگان به یاد دارند که شیوه شرم آور اعترافات تلویزیونی "از سال ۶۰ و با آغاز سرکوب سازمان‌های سیاسی مخالف رژیم باب شد و اوج آن، اعترافات دروغینی بود که بر دهان رهبران حزب توده ایران جاری کردند. هیچ عقل سلیم و هیچ منطقی نمی‌تواند بپذیرد که این گونه اعترافات پیش از زمان سعیداسلامی بر شیوه‌های انسانی و داوطلبانه متکی بوده و تنها بعد از حضور او در مقام معاونت امنیتی وزارت اطلاعات به مسیر "تقص حقوق بشر" کشیده شده است. نه تنها قربانیان این اعترافات و نمایشات دروغین، بلکه تمامی جامعه ما از این نمایشات آسیب دیده‌اند. اکنون زمان آن است که جنبش جامعه مدنی در ایران، با صدای بلند رفتار وحشیانه و شرم‌آوری را که با قربانیان این نمایشات تلویزیونی صورت گرفته محکوم سازد و از آنان اعاده حیثیت کند».

پیرامون این نظرات، چند نکته‌ای را یاد آور می‌شوم:

۱- نشریه کار و رهبری سازمان از "جنبش دوم خرداد" انجام چیزی را می‌طلبد که خود طی همه این سال‌ها، در دامن امن مهاجرت از انجام آن خودداری کرد. به گواهی شماره‌های مختلف "کار" که در برابر من است، این اولین بار و البته بخودی خود مثبت است، که در نشریه "کار" چنین مطلبی منتشر می‌شود. این امر را باید اقدامی مثبت ارزیابی کرد، اما نباید فراموش کرد، که طی سال‌های تلخ، رهبری سازمان بصورت دو فاکتور، یک تقویم پیرامون نمایشات دروغین تلویزیونی را در نظر داشت که در آن همه چیزهای غیر انسانی با دستگیری و کشتن سعیدی سیرجانی شروع می‌شد و با دستگیری و تهیه نمایش تلویزیونی فرج سرکوهی ادامه می‌یافت. در نوشته‌های "کار" و مواضع رسمی رهبری سازمان هیچگاه این موارد، مثلاً ضربه "صد ها" نمایش تلویزیونی دروغین و شرم آور پیش از آن مرسوم نشدند. از گردانندگان "کار" باید پرسید چرا خود شما بیش از دو سال پیش طی سرمقاله‌ای که در کار شماره ۱۷۱ تحت عنوان "آقای خاتمی فرج سرکوهی را آزاد کنید" ضمن اشاره به تهیه شوی تلویزیونی از او، به دفاع از همه قربانیان این نمایشات در بیست سال اخیر برخواستید؟ چرا در این موارد مشخص و طی این سال‌ها نه تنها به دفاع از همه قربانیان این شوها برخواستید، بلکه در برابر تهمت‌های ناروا و ناچواندانه نشریاتی مانند آرش و راه کارگر به برخی از این قربانیان سکوت کردید؟

۲- کار می‌نویسد، که آغاز تهیه شوهای تلویزیونی در جمهوری اسلامی به سال ۶۰ بر می‌گردد، این پدیده غیر انسانی مانند همه پلیدی‌های موجود در جامعه ما به جا مانند از نظام سرنگون شده پهلوی است. رژیم محمد رضا شاه، استفاده از شوهای تلویزیونی را از اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز کرد و اوج این نمایشات، شوهای بود که با شرکت پرویز قلیچ‌خانی، رضا براهنی، غلامحسین ساعدی تهیه و پخش شد.

دکتر ابراهامیان در آخرین کتاب خود بنام اعترافات زیر شکنجه در رابطه با شروع شوهای تلویزیونی در ایران چنین می‌نویسد: «تأشانی‌ترین این مصاحبه‌ها با شرکت سه چهره ملی سرشناس یعنی پرویز قلیچ‌خانی، ستاره ورزشی و بازیکن فوتبال، غلامحسین ساعدی، روانپزشک و نمایشنامه نویس و رضا براهنی، شاعر، نویسنده و مترجم برجسته برگزار شد. این سه نفر از احترام بسیار تحصیل کرده‌های دانشگاهی برخوردار بودند. مصاحبه‌هایی آنها ابتدا از رادیو پخش شد و سپس در روزنامه‌های کثیرالانتشار چاپ شد.

قلیچ‌خانی در مارس ۱۹۷۲ در یک "مصاحبه" شرکت کرد و توضیح داد که چرا پس از چهارده روز بازداشت به جرم "فعالیت‌های کمونیستی" آزاد شده است. او توضیح داد که بعلمت بی‌اطلاعی از جامعه شناسی، ساده لوحانه فریب تبلیغات را خورده است. او در پایان اظهار امیدواری کرد که شاه او را بعلمت بی‌توجهی‌اش به دستاوردهای بزرگ انقلاب سفید ببخشد.

براهنی در سپتامبر ۱۹۷۲ دستگیر شد و مصاحبه او صد روز بعد از دستگیری‌اش پخش شد. او در این مصاحبه ضمن محکوم کردن تروریسم، کمبدها و شکست‌های مارکسیسم را بر شمرده، از امپریالیسم فرهنگی انتقاد کرده و فاصله خود را از همه گروه‌های اپوزیسیون اعلام کرد و گفت که اسلام با مارکسیسم سازگار نیست.

ساعدی در سال ۱۹۷۵ در یک گفتگو شرکت کرد. او اپوزیسیون سیاسی رژیم شاه را متهم به سوء استفاده از آثار خود کرد و آنها را آلت دست قدرت‌های خارجی نامید که قادر به درک فرهنگ کشور و پذیرش انقلاب بزرگ شاه و مردم نیستند. (اعترافات زیر شکنجه ص ۱۱۷-۱۱۶)

بدین ترتیب، اعتراف زیر شکنجه پدیده ناآشنایی برای اهل سیاست و مبارزه در ایران نبود، بویژه برای آنها که زندان‌های شاه را پشت سر گذاشته بودند. جمهوری اسلامی این شیوه جنایتکارانه را به عرش رساند. هیچ اعتیاری نه در زمان شاه و نه در جمهوری اسلامی بر این شوها مترتب نبوده و نیست. بنابراین اگر حیثیتی از کسی بر باد رفته از رژیم شاهنشاهی و رژیم جمهوری اسلامی است و لاغیر!

۳- روزنامه کار پیشنهاد اعاده حیثیت را چنان مطرح می‌کند که گویا فرض بر این است که حیثیتی از قربانیان بر باد رفته است. از نویسندگان "کار" باید پرسید، مگر شوهای زمان شاه توانست از قلیچ‌خانی، براهنی و ساعدی سلب حیثیت کند؟ مگر کسی در مقام اعاده حیثیت آنها برآمد که حالا کسی بخواهد از حیثیت به زعم نویسندگان کار بر باد رفته در جمهوری اسلامی اعاده حیثیت کند. نفس همین اندیشه، بدان معنی نیست که خود نویسندگان "کار" چنین سلب حیثیتی را پذیرفته‌اند؟

این همان شیوه‌ایست که نویسندگان "نامه مردم" نیز باصطلاح در دفاع دلسوزانه از رهبری قتل‌عام شده و یا انگشت شماران زنده مانده حزب توده ایران بکار می‌برند. ابتدا آنها را موجوداتی در هم شکسته و تسلیم و زیون معرفی می‌کنند که به بازماندگان انگشت شمار آنها نیز تنها باید بعنوان یک "برگ سوخته" در بازی نکبت بار سیاست و مقام در مهاجرت نگر نیست، آنوقت چشم ننگار را پاک کرده و به رژیم دشنام می‌دهند که چرا چنین کردید؟ و این یعنی پذیرش هدفی که رژیم شاه و جمهوری اسلامی با هدف دستیابی به آن این شوها را برآه انداختند!

۴- در رابطه با شوهای زیر شکنجه، اگر قرار باشد از کسی هم اعاده حیثیت شود، این نه شکنجه شدگان، بلکه کسانی هستند که به شیوه‌های مختلف قربانیان این شوها را مقصر دانسته و عملاً برای جنایتکاران هورا کشیدند و یا این شوها را دستمایه مبارزه خود برای کسب قدرت تشکیلاتی در این و یا آن سازمان سیاسی کردند. در پی اعاده حیثیت برای این افراد باید بود. دکتر ابراهامیان بدرستی درباره سوءاستفاده‌های سازمان مجاهدین از این شوها- درحالیکه سخن در باره توابین همین سازمان و شوهای تلویزیونی وابستگی به آن سخن بسیار است- می‌نویسد: «حتی دشمنان رژیم هم از این فرصت استفاده کردند تا قربانیان را سرزنش کنند. بعنوان مثال: مجاهدین ادعا کردند که این شوها در جهت انحراف افکار عمومی به این تصور است که حزب توده اپوزیسیون واقعی است.

سلطنت طلب‌ها ادعا کردند که رهبران توده‌ای درگیر "بازی زیرکانه‌ای" جهت گسترش تبلیغات ضد سلطنتی خود شده‌اند.

فدائیان اقلیت اعلام کردند که این تویه‌ها نه تنها یک شکست برای مارکسیست‌ها بلکه برای رویزیونیست‌های احمقی است که از تویه به این اخطار که خمینی در پی ایجاد یک دیکتاتوری بورژوازی است خودداری می‌کردند. حاج سید جواد از هواداران قدیمی خلیل ملکی نوشت که این تویه‌ها نشان می‌دهد که حزب توده از مارکسیسم هیچ چیز ندانسته و ملکی حق داشت که استالینیسم را محکوم کرد.

نهیض آزادی اعلام کرد که این اعترافات آنچه را که آنها طی چهل سال گذشته درباره حزب توده می‌گفته‌اند، تأیید کرد.

در اینجا، بدون آنکه قصد باز کردن زخم‌های کهنه را داشته باشیم، باید به استفاده بخشی از رهبری سازمان از این نمایش‌های تلویزیونی در مبارزه برای کسب قدرت در درون تشکیلات اشاره کنم.

در این سوء استفاده از موقعیت پیش آمده، امثال "بابک امیرخسروی" نیز نقش بسیار مخرب خود را در ایجاد روحیه انفعال و شکست در بخشی از توده‌ای‌ها و تشدید روند فاصله‌گیری سازمان فدائیان اکثریت از حزب توده ایران بخوبی ایفا کردند. در حقیقت اگر کسانی لازم باشد به اعاده حیثیت بیاندیشند، امثال بابک امیرخسروی هستند که از این شوها برای پیش تازاندن اندیشه‌های ایدئولوژیک-سازمانی خود استفاده کردند. کسانی باید به اعاده حیثیت و ضرورت آن بیاندیشند که سازمان اکثریت را از حزب توده ایران جدا کردند، ایدئولوژی را از آن گرفتند، به سوی سوسیال دمکراسی راست کشانند و هویت آن را تا مرزهای بزرگترین اشتباهات سیاسی در برابر رویدادهای ایران از آن گرفتند. (بقیه در ص ۳۰)

کنگره سازمان فدائیان اکثریت

پس از بحث های دراز رسیدند همانجا که بودند باز!

سطح آگاهی عمومی توده های میلیونی در جریان تشدید تضاد طبقاتی و رشد تضاد عمده لحظه تاریخی در جامعه از سطح بالایی برخوردار است. برای نمونه ایران در دوران کنونی "نبرد که برکه"، توده ها با موشکافی شگرفی به امر قطبی و طبقاتی بودن جامعه پی می برند و در عمل سیاسی اجتماعی خود سطح والای آگاهی را به نمایش می گذارند. بی توجهی به این آگاهی توده ها و عدم تصحیح ریشه های مواضع نادرست خود بر این پایه، غفلتی نابخشودنی است. انتخابات اخیر مجلس اسلامی در ایران نمونه برجسته و آموزنده ای از این آگاهی اجتماعی است. در چنین شرایطی منافع طبقاتی از کنه الفاظ و ظاهرسازی ها خارج می شود.

برعکس پراوتیک مردم میهن ما، ذهن گرای و بی توجهی به واقعیت "نبرد که برکه" در ایران در کنگره ششم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بر پایه برخورد و برداشت التقاطی، خردنگری و بی توجهی به عمده و غیره عمده کار را به آنجا می کشاند، که از دل کوه ۷ طرح پیشنهادی برای «سند مبنا»، پس از کشمکش پایان ناپذیر، پیشنهاد زیر به تصویب می رسد: «شورای مرکزی منتخب کنگره ششم بحث پیرامون این موضوعات (الزام به قانون، فعالیت علنی و قانونی، و مذاکره) را در تشکیلات جاری می کند و حداکثر در مدت ۶ ماه، با جمع آوری آرای اعضای تشکیلات، بر این اساس اتخاذ سیاست می کند».

تدارک کنگره ششم ماه ها با بحث درباره همین موضوعات جریان داشت با هدف تصمیم گیری در کنگره. اکنون کنگره فلج شده، تصمیم گیری را باز هم به بحث پایان ناپذیر محول می سازد، تا شورای مرکزی در آینده بر آن پایه تصمیم بگیرد.

علت را باید در مواضع التقاطی حاکم بر سازمان - فاقد رده بندی و طبقه بندی خواست ها، منافع و اهداف [۲]-، تعیین سیاست بر مبنای منافع خرد partikular و از این طریق ناروشنی در اهداف و وظایف عمده و غیره عمده در برابر سازمان، جستجو کرد. علت تئوریک چنین وضعی را باید ترک مواضع طبقاتی و نفی وجود نبرد طبقاتی در جامعه توسط سازمان فدائیان اکثریت دانست.

از آنجا که مواضع التقاطی و انتخاب اهداف خرد در جامعه به عنوان پیشنهاد برای برنامه سازمان همیشه با منافع و خواست های بخشی از اعضای در انطباق خواهد بود، از ایجاد قطبی و یا طبقاتی شدن مواضع جلوگیری می شود. در چنین وضعی است، که همه طرح ها از آرای مثبت شبیه به هم و یا نزدیک به هم برخوردار می شوند. عمده و غیره عمده و اکثراتیوها برجسته نمی شود. "دمکراسی" عملاً به وسیله حاکمیت سردرگمی تبدیل می گردد.

برای خروج از بن بست پایان نیافتن بحث در سازمان فدائیان خلق اکثریت، بازگشت به ارزیابی واقعیت، آنطور که خارج از ذهن و آرزو از عینیت برخوردار است، ضروری است. نبرد طبقاتی واقعیت انکار ناپذیری است، که پذیرفتن آن و تنظیم سیاست خود بر این مبنا، سازمان و یا احزاب را به عامل مؤثری در تعیین سرنوشت روند ترقی خواهی در جامعه تبدیل می کند. ایجاد امکان نظر مشترک و از این طریق وحدت عمل تامین می شود.

۱- همانگونه که لغت شدن یک زن در جلسه روز جمعه ماه آوریل در برلن و در جریان برگزاری نشست روزنامه نگاران ایرانی، ابداع "حزب کمونیست- کارگری" نیست و اقتباس ناهنجار و زشت از شیوه مشابه اجرا شده در جلسه حزب سبزهای آلمان است و قطعاً ارتباطی با فرهنگ و سنت ایرانی ندارد.

۲- سخنان عباس عبیدی در مورد دستیابی به خواست های قانونی زنان در جمهوری اسلامی به مثابه زیر بخشی از خواست عمده جامعه برای دستیابی به "جامعه ملنی"، به عنوان موضعی که گویا ضد خواست زنان است، در "کار" اعلام می شود!

(بقیه آنهایی که شوهای ... از ص ۲۹)

۵- دلیل درنده خوئی اعمال شده درباره رهبری و کادرهای حزب توده ایران را باید در آن سیاستی جستجو کرد که حزب ما در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی داشت. سخن را باید از اینجا پی گرفت. از سیاستی باید اعاده حیثیت کرد که در سال های مهاجرت به آن تاخته اید و اکنون برای نزدیکی به جنبش کنونی مردم ایران و تحلیل دقیق اوضاع کنونی ایران هیچ گریزی از بازگشت به اساس و اصول این سیاست نیست!

نشریه "کار"، ارگان سازمان فدائیان اکثریت، در شماره ۲۲۸ خبر برگزاری کنگره این سازمان را منتشر کرده است. طبق گزارشی که از این اجلاس و درباره بند سوم دستور جلسه، «جهات سیاسی فعالیت و برنامه عمل دو ساله سازمان»، مطرح شده است، برای تصویب «یک طرح مبنا» پس از آنکه برخی از طرح ها در هم ادغام شدند، ۵ طرح یک به یک به رای گذاشته شد. طبق آمار اعلام شده، درصد موافق طرح ها عبارتند از: ۵۲٫۳، ۴۲٫۴، ۴۶٫۶، ۴۱٫۶ و ۵۱٫۹. تعداد نمایندگان شرکت کننده در کنگره اعلام نشده است. از آنجا که جمع کل درصد آرای اعلام شده ۲۳۴٫۵ درصد می شود، باید پذیرفت که هر فردی می توانسته است به تعداد اسناد (۵ سند) در رای گیری شرکت کند و به آنها رای بدهد. فاصله درصد آرای حداکثر و حداقل ۱۰٫۷ درصد بوده است.

این شیوه تعیین «سند مبنا» از طریق فوق ابداع سازمان فدائیان اکثریت نیست [۱]. برای مثال، کنگره اخیر حزب سبزها در آلمان در ماه گذشته نیز همین شیوه را بکار برد. چنین شیوه ای مورد سوءاستفاده محافل ارتجاعی نیز قرار می گیرد. مثلاً می توان برای سوءاستفاده این محافل، ایجاد انواع سازمان ها و احزاب در هفته های پیش از انتخابات مجلس در کشورهای متفاوت را نمونه آورد. امری که در ایران با کاندیدا شدن افرادی تحت عنوان "مستقل" در انتخابات اخیر مجلس اسلامی نیز تجربه شد.

مدافعان چنین شیوه ای، آن را نشان اعتقاد به دمکراسی و پایبندی به کثرت گرایی قلمداد می سازند. برای اینان این روند نشانی است از جا افتادن اندیشه و گفتمان "مدرن" در جامعه (و یا در احزاب). نشان اعتقاد به شخصیت انسان. طبق این نظر، از این طریق راه استیلائی "توتالیترسم" بر جامعه (و احزاب) بسته می شود. استقلال اندیویندمنم برقرار و رشد بی مرز آن تامین می گردد.

اما در واقع این شیوه ایست برای اتم میزاسیون Atomisation جامعه، تا مافیای قدرت طبقاتی بتواند بر اتمی اهداف خود را عملی سازد. کوشش می شود این ایده "الغاء" گردد، که جامعه گویا از بافتی همگون تشکیل می گردد، که همه در برابر قانون داری حق متساوی هستند - و یا باید باشند. لذا دستیابی به چنین وضعی نهایت خواست اجتماعی را تشکیل می دهد. سخن معروف درباره این که «هیچ کس حق ندارد در زیر پل های رودخانه "سن" (در پاریس) بخوابد»، محتوای نامتساوی درک غیرطبقاتی از برابری در پیشگاه قانون را بین قصر نشینان و آنها که سقفی بر روی سر ندارند، نشان می دهند.

بدین ترتیب، واقعیت تشرینندی و طبقاتی بودن جامعه و منافع گروه ها در پرده ابهام باقی می ماند. مرز بین رده بندی و دسته بندی منافع کلان طبقاتی و خرده انسان منفرد شناخته نمی شود. از این طریق است، که شعار «هر کس باید سرنوشت خود را خود به دست گیرد»، که بیان اندیشه تئوریک حاکمیت گلوبالیستی سرمایه مالی امپریالیستی است، برای نفی طبقاتی و قطبی بودن منافع کلان اجتماعی توده های محروم مورد سوءاستفاده قرار می گیرد.

زندگی و نبرد اجتماعی آنطور که بطور واقعی و خارج از ذهن و خواست برخی ها تحقق می یابد، اما بر پایه این برداشت پسماندرنستی قرار ندارد. شاید برخی از نیروهای "چپ" مقیم کشورهای سرمایه داری، تحت تاثیر تبلیغات دستگاه های ایجاد "انکار عمومی" این کشورها، قادر نباشند به عمق ظرافت این تبلیغات پی ببرند و در بند آنها گرفتار بمانند، اما در جوامعی که

نامه ها و پیام ها

بازتاب اطلاعیه

در فاصله انتشار اطلاعیه مربوط به "نشست بررسی تحولات و رویدادهای ایران" از طریق شبکه اینترنتی راه توده، تا انتشار شماره ۹۵ راه توده نامه ها و پیام هائی را در ارتباط با مضمون این اطلاعیه دریافت شده است. برخی از این پیام ها را در زیر می خوانید.

سلام و درود ما را بپذیرید!

*** تهران-** ما توده ای ها که در جریان انتخابات ریاست جمهوری و سپس مجلس ششم، براساس مشی شناخته شده حزب توده ایران در انتخابات فعالانه و با پای توده ها شرکت کرده ایم، از همه رفقای که در خارج از کشور به نام حزب فعالیت می کنند مصرا نه می خواهیم وحدت تشکیلاتی را در دستور کار خود قرار دهند. برای ما که همراه با رفقای اکثریت به تلاش و کوشش ادامه می دهیم و به عیان دیده ایم که سیاست حزب درستی خود را در عمل به توده ها ثابت کرد، بسیار غم انگیز است که از اختلاف نظری و تشکیلاتی در سازمان حزب در خارج از کشور خبرهای تلخ بشنویم.

از همه رفقای قدیمی، بویژه رفیق علی خاوری که جزو تنها بازماندگان رفقای رهبری است، که در زندان به شهادت رسیدند، می خواهیم که وحدت نظری و تشکیلاتی حزب را در دستور کار قرار دهند.

ما که از طریق اینترنت، از نظریات "نامه مردم" و "راه توده" آگاه می شویم، ... بار دیگر توجه شما را به این خواست تاریخی جلب می کنیم. رونوشت برای نامه مردم و راه توده (بخش هائی از این فاکس دریافتی، بنا بر پاره ای ملاحظات اجتناب ناپذیر حذف شده است)

* تهران-

رفقا!

اطلاعیه یک برگه ای اجلاس بررسی تحولات و رویدادهای ایران" بلستان رسید و از مضمون آن بسیار خوشحال شدیم. اگر این روند ادامه پیدا کند به موقعیت و مناسبات همه ما در داخل کشور کمک می کند و گام های ما را استوارتر می سازد. خواهش ما اینست که اگر مطالبی در این ارتباط دارید و قابل انتشار است سریع تر به ما برسانید تا در جریان قرار بگیریم.

سیاست منتشره در "راه توده" مبنی بر همراهی با تحولات و توسعه سیاسی در حال حاضر موقعیت بسیار مورد قبولی را در بین خوانندگان آن بوجود آورده است. بی شک ادامه این سیاست و موضع گیری منطبق با حقایق بیش از پیش مورد توجه قرار خواهد گرفت. افشای جمعیت موفقیه، مدرسه حقانی، مافیای قدرت و بازاریان معلوم الحال تا حد زیادی به شناخت رویدادهای کمک کرده و راه توده را نزد خوانندگان آن به نشریه ای معتبر تبدیل ساخته است. ناگفته پیداست که این نوع مطالب راه توده بیشترین توجه را به خود جلب می کند. در حال حاضر، اینترنت کمک خوبی است برای دستیابی به نشریات چاپ خارج کشور. با استفاده از همین وسیله اکنون مطالبی را از راه توده دوستان کپی کرده و دست به دست می گردانند.

*** آمریکا-** دوست گرامی "آیدار"! طریحی ارسالی شما که متاثر از اجلاس بررسی تحولات و رویدادهای ایران و در استقبال از وحدت همه جانبه در صفوف توده ای ها ارسال داشته بودید دریافت شد. همانطور که شما و دیگر تهیه کنندگان این طرح خواسته اند این طرح تا فرا رسیدن زمان مناسب در آرشیو "راه توده" باقی خواهد ماند. ما نیز امیدواریم در آینده نزدیک بتوان این طرح را منتشر کرد. به همه تهیه کنندگان طرح از جانب ما سلام و درود بفرستید!

ایران- رفقای گرامی، سلام

نوروز را به شما و دیگر رفقا و دوستان تبریک گفته و سالی سرشار از کار و پیکار در راه صلح، دموکراسی و عدالت اجتماعی را برای همگان آرزو می کنم. امید است که سال نو سر آغاز تلاش بیشتر در جهت همدلی و همگامی باشد. باشد که همه کسانی که دل در گرو خدمت به مردم و چشم به راه رهنمودهای خانواده بزرگمان دارند در راه تحقق این امید بیش از گذشته کوشا باشند، که اگر این همدلی و همراهی نباشد راه به جانی نخواهیم برد.

از فرصت مسافرت یکی از آشنایان استفاده کرده و ضمن عرض تبریک سال نو، اشاره به یکی از موضوعات تاسف آوری می کنم که اخیر در "نامه مردم" درج شده بود و آن "اعلامیه" در باره "جعل نام و عنوان..." بود.

با توجه به شناختی که شما از آن دوستان دارید و با میزان حساسیت آنها نسبت به پیدائی "رقیبی" احتمالی آشنا هستید، بیشتر تدبیر کنید. می دانیم که تاکنون تلاش های شما در جهت هموار ساختن راه تفاهم و مذاکره با پاسخ های غیر دوستانه مواجه شده است، اما درست به همین علت بر آنیم که شما بایستی پیش بینی واکنش های غیر مسئولانه را در نظر بگیرید... اصطلاحات غیر منصفانه ای که آن دوستان نسبت به شما به کار می گیرند تاسف آور است.

در داخل کشور رفته رفته "راه توده" خواننده بیشتری می یابد و روند رو به رشدی را طی می کند. اکنون در میان هواداران کم نیستند کسانی که خواستار استفاده از مطالب راه توده هستند. اینترنت وسیله دست یابی دوستان به "راه توده" و نیز "نامه مردم" است و این موجب مقایسه آن دو شده است. هستند افراد متعصب و خشکی که نمی خواهند منطق راه توده را بپذیرند، اما، حتی در میان همین افراد متعصب و بخش های دیگری از خوانندگان "نامه مردم" هستند کسانی که تحلیل های راه توده را متناسب تر با داخل می دانند. حتی بین بچه ها صحبت است که اخیرا به تهیه کنندگان "نامه مردم" نیز توصیه شده بود که قدری واقع بینانه تر به امور داخل بنگرد، اما آنها در واکنش به این توصیه، تاثیرات راه توده را یادآور شده بودند.

به هر حال، به گمان ما، موضع معقول، واقع بینانه و فارغ از عبارات خصمانه می تواند هر چه بیشتر "راه توده" را مورد توجه دوستان داخل قرار دهد. همچنین کوشش رفیقانه در راه همدلی بین "راه توده" و "نامه مردم" به نحو مناسبی منعکس شود. مخاطب فقط آن دوستان نیستند، خواننده راه توده باید متوجه شود که این هر دو متعلق به یک جریانند.

*** دوست گرامی "م.ت."** کارت تبریک نوروزی شما (پایین-اثر "نسان ون گوگ") دریافت شد. ما نیز متقابلا بهار نو را به شما تبریک می گوئیم. در فاصله دریافت این کارت، شماره ۹۴ راه توده منتشر شد، که قطعا آن را تهیه کرده اید. گزارش شما، همانگونه که خواسته بودید منتشر شد، البته با عنوانی که "راه توده" برای آن انتخاب کرد. تصور می کنیم، شما هم موافق باشید که در محدوده معینی باید دست مسئولین نشریه را برای پاره ای انتخاب ها باز گذاشت، چرا که بالاخره هر نشریه ای سیاست معینی را پیش می برد و از فن آوری همکاران خود بهره می گیرد. درباره شرحی که راه توده در ادامه اعلام خبر دریافت گزارش شما، در شماره ۹۳ نوشته بود، قطعا بررسی کتاب یکی از زندانیان متعلق به سازمان های دیگر را که اخیرا به دو زبان انگلیسی و فارسی منتشر شده در همان شماره (ضمیمه ۹۳) خوانده اید. یکی از شگردها، در سال های گذشته اتفاقا همین نکته بوده است. یعنی شرح آنچه بر سر دیگر زندانیان سیاسی رفت و چشم بستن بر هر آنچه بر سر توده ای ها رفت. حتی عده ای گام را فراتر از این گذاشته و همانگونه که در نقد کتاب آقای "رضا غفاری" در شماره ۹۳ می خوانید قتل عام توده ای ها را ناشی از سیاستی می دانند که حزب ما در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی داشته است. در همین کتاب آقای غفاری که اتفاقا نقدکننده آن یکی از توده ای های همیند ایشان است می خوانید که بازجوها دست به رفیق "علی ناظر" زدند. گوئی ایشان را به مهمانی برده بودند.

درباره کم کاری زندانیان توده ای برای شرح آنچه بر توده ای ها در زندان های جمهوری اسلامی رفت، تا آنجا که در توان و امکان "راه توده" بود، کوتاهی نشده است. امیدواریم دیگران نیز مانند شما و چند زندانی

کوچک را بدامانم انداخت. تا به سلول برسم و من نیز با قلبی پر تپش تر تا آن را باز کنم و بخوانم، قرنی بر من گذشت. مرا در سوگ "حیدرمهرگان" تسلی داده بود. در پایان اضافه کرده بود:

«دانه را چه راه درازی است
تا شکوفه شدن

و چه کوتاه،
تا به خاک افتادن

بهار اما،
در این شکفتن و افتادن
جاودانه است»

آن تکه کاغذ عزیز را هزار هزار بار خواندم و آن دستخط زیبای نازنین را هزار هزار بار بوسیدم و بر دیده نهادم. دیگر نه سلولی بود با سقف های کوتاه و کج، نه "خواهران" نگهبان با لباس های تیره و قلب هائی تیره تر و نه طنین گام های خشک و ترسناک معاون زندان بگوش می رسید.

قارقار دلخراش کلاغ های محوطه اوین، به همه پرشور گنجشک های باغ مادر بزرگ بدل شد. دخترکی شاد و شیطان با دو رشته موی بافته و پیراهن آبی رنگ، لب "جوبزرگ" زیر درخت یاس نشست. دستش را دراز کرد و آه...! یک شکوفه سپید یاس، یک شکوفه زیبا و درشت، رقصید و چرخید، رقصید و چرخید و بر کف دست کوچک دخترک بوسه زد... چه گلی! آن! این گل من است. گل خود من است. خودش پیش من آمده ...

آری، گل خودش آمده بود. در اوج زیبایی و شکوفانی و در آستانه

"به خاک افتادن ...!" ...

بادی شدید وزید!

بادی بیرحم، گل های زیبای "یاس" را بر زمین می ریخت. گل های سپید "یاس" یکی از پس دیگری، هر یک درشت تر و زیباتر از دیگری، بر سر و رویش می ریختند.

زمین سفید بود. آسمان سفید...

دخترک شتابان و هراسان تلاش کرد تا به عادت دوران کودکی، گل های "یاس" را از روی زمین جمع کند.

باد بیرحم تر و سخت تر وزید!

همه "یاس" ها، حتی آن شکوفه زیبا و یگانه را از کفش ربود.

دخترک خم شد. مجاله شد و تا نامحرمی، اشک هایش را نبیند، به زیر پتوی سیاه زندان خزید.

... سال ها گذشت. خاوران خالی بود. خانواده ها رفته بودند.

شاخه های گل به مزار گل های پرپر شده شان، نشانه بودند و رفته بودند... اشک هایشان را ریخته بودند و رفته بودند.

جا به جا، گل ها، شاخه گل ها، دسته گل ها و گلبرگ های گل پراکنده بودند. روی گوری بدون سنگ، بدون مرز، گل های سفید "یاس" در آغوش یکدیگر خفته بودند.

م. ت

* سیمین، نام تشکیلاتی رفیق فاطمه (فردین) مدرسی تهرانی است. نام او روز ۸ فروردین ماه سال ۶۸، حدود ساعت ۱ بعد از ظهر جهت بازجویی از بلندگوی بند اعلام شد. تاریخ احتمالی اعدام وی، نیمه شب ۹ فروردین ماه سال ۶۸ می باشد.

کمک های مالی

برلن- دوست گرامی "باران" ۴۰ مارک آلمان و ۲۰ مارک تسیر ارسالی شما بعنوان کمک به راه توده دریافت شد.

سوتند- بیاد رفیق کیا ۱۰۰۰ کرون

سوتند- بیاد رفیق کیا ۸۰۰ کرون

آلمان (کلن)- ۱۰۰ فرانک، همراه با کتاب "بازی بزرگان"- نوشته

محمد قوچانی- م

دیگری که تاکنون گزارش های مختلفی از آنها در راه توده منتشر شده قلم روی کاغذ گذاشته و یاد آوردند از "شمع مرده".

گزارش ارسالی شما "به یاس سیمین" را در همین شماره می خوانید.

متقابلا ما نیز برای شما سلامت و انرژی آرزو می کنیم.

* هلند- با هزاران درود بر شما که چنین استوار پیکر متعفن ارتجاع و امپریالیسم را می خراشید. پاینده باد حزب توده ایران، این خانه واقعی زحمتکشان ایران. همیشگی باد یاد و خاطره رفقای شهیدمان. رفقا، فرا رسیدن بهاران بر شما مبارک باد. "عضو ساده سابق حزب توده ایران".
- متن تبریک نوروزی شما را در بالا چاپ کردیم. ما نیز متقابلا سال نو را به شما تبریک می گوئیم. از خواندن امضای کارت تبریک شما متعجب شدیم. چرا عضو سابق؟

کانادا- دوست گرامی "ماجد" پیام شما دریافت شد. آبنومان شما در محل سازمان داده خواهد شد و شماره های گذشته را نیز در صورت امکان برایتان ارسال خواهند داشت. با آدرس پستی و آدرس اینترنتی راه توده در کانادا که در اختیارتان گذاشته شده تماس برقرار کنید.

کانادا- از همه دوستان و علاقمندان راه توده که از طریق پیام گیر تلفنی با دفتر راه توده تماس برقرار کرده اند تقاضا می کنیم جهت رفع مشکل توزیع و دریافت نشریه در شهرهای بزرگ کانادا شماره تلفن، آدرس پستی و یا آدرس اینترنتی خود را در اختیار ما بگذارند. آدرس "ای میل" راه توده در صفحه آخر نشریه و روی صفحه اول شبکه اینترنت راه توده ثبت است.

* آلمان- رفقای گرامی! مطلبی را در ارتباط با موضع گیری های چاپ شده در نشریات "کار"، "نامه مردم"، "راه کارگر" در راه توده ۹۴ خواندم که لازم دانستم این توضیح را بدهم: درباره آنچه که آقای شالگونی پس از انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی محمدخانی گفته بود نویسنده مقاله ای که در راه توده چاپ شد یکصد سال به ایشان تخفیف داده بود! ایشان در آن مصاحبه تاریخی گفته بود که تا ۱۸۰ سال دیگر هم انتخابات را تحریم می کنند. مصاحبه ایشان در شماره ۱۴۵ راه کارگر اردیبهشت ۷۶ چاپ شده بود.

به یاد سیمین *

... خوب به خاطر دارم: شش ساله بودم، مادر بزرگ نازنینم از من رنجیده بود. پریشان و بی تاب زیر درخت های انتهایی باغ می چرخیدم. صدای پیچش باد لایلای برگ های سپیدارهای دور باغ، دیگر دلپذیر نبود. حتی جیک جیک گنجشک ها کلافه ام می کرد: لب نهر بزرگ که از میان باغ می گذشت و به "جو بزرگ" معروف بود، چمباته زدم. سنگریزه ها از زیر پاهایم به درون آب غلتیدند. دانه دانه گل های "یاس" از شاخه ها جدا می شدند، می چرخیدند، می رقصیدند و روی سطح آب می افتادند و با حرکت آرام آب دور می شدند.

همیشه دیدن این منظره برایم بسیار دردناک بود. گل های "یاس" می مردند و آب تیره و سرد آن ها را می برد. دست کم، ده بار تا آن روز برای نجات دادن گل های "یاس" از مرگ با لباس درون آب افتاده بودم. سرانجام با منطق کودکانه ام پذیرفتم که گل های "یاس" هم می میرند! خواه زیر درخت بمانند و بپوسند! خواه آنها را جمع کنم و مشت مشت روی گور گنجشک های توفان زده بپاشم و خواه آب آن ها را ببرم و - شاید برای این که خودم را تسکین بدهم - این از همه زیبا تر است ...

از بالا می آیند، می رقصند، روی آب هم می رقصند و رقص کنان به صحرا می روند.

آن گل هائی که روی زمین می ریزند، سهم منند، سهم من و سجاده مادر بزرگ من، سهم من و لباس ها و ملافه های من، سهم من و گنجشک های توفان زده من، سهم من و دل من ...

... سال ها گذشت. یک روز، زنی که جانش تیره تازه تر، رایحه جان بخشش، دل انگیزتر از عطر شکوفه های "یاس" خانه مادر بزرگ بود، در حال گذر، دور از چشم نگهبانان، شتابان و با قلبی پر تپش، کاغذی

سر هارولد مکیندر از فارغ التحصیلان موسسه معروف مدرسه اقتصاد لندن است. او مخترع باصطلاح "ژئوپولیتیک" بعنوان یک رشته تخصصی در علم سیاست شناخته می شود و به همین خاطر به جهت انجام وظیفه برای وی یک "موسسه طراحی ذهن" به نام "انستیتوی سلطنتی امور بین الملل" در حاشیه مذاکرات ورسای در سال ۱۹۱۹ پایه ریزی شده است. او طراح اصطلاح "سرزمین مرکزی اروپا-آسیائی" بود - همچنین وی بود که طراح ایجاد یک کشور یهودی نشین، بعنوان تحت الحمايه بریتانیا در فلسطین بود.

وی معتقد بود که «نبرد بر سر تصاحب یا کنترل این منطقه (اروپا-آسیا) تعیین کننده است که چه کسی (قدرت) حاکم جهان می شود.»

برژینسکی از جغرافیا مذهب ساخته است. این مذهب چیزی نیست، مگر "ژئوپولیتیک" (جغرافیای سیاسی).

"روسیه" در کدام خانه، از شطرنج برژینسکی نشسته است؟

اکنون در ابتدای دهه اول از سال ۲۰۰۰ روسیه در شرایط بحرانی قرار دارد. بر اساس محاسبات عده ای از همفکران امروزی "هارولد مکیندر" روسیه بعنوان یک تهدید بالقوه - حداقل در حال حاضر- "خنثی" شده است. از این جهت این استراتژیست ها توجه اصلی شان را متوجه چین، ایران و هندوستان و دیگر کشورهای واقع در اروپا-آسیا نموده اند، منطقه ای که دارای سه چهارم جمعیت جهان و تولید کننده ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی جهان می باشد و قسمت اعظم ذخائر زیر زمینی و معدنی و منابع طبیعی و مهم تر از همه منابع انرژی را در خود جای داده است. اما سادگی است اگر فراموش کنیم، استراتژیست ها، در عین حال که به سرانجام این کشورها می اندیشند، بیمناک از تحولات آینده روسیه نیز هستند و پیوسته به محاصره این غول در شیشه شده می اندیشند.

بازیکنان شطرنج ژئوپولیتیک در راه کنترل اروپا-آسیا بسیار مایلند تمام کشورهای واقع در این منطقه را علیه روسیه تحریک کنند تا از این طریق، بقولی تیرغیب را بر سینه روسیه نشاند و آن را به قطعات بیشتری تقسیم کنند.

برژینسکی که از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ مشاور امنیتی رئیس جمهور ایالات متحده "جیمی کارتر" بود، اکنون پروفیسور در "سیاست های خارجی آمریکا" در دانشگاه John Hopkins در "بالتیمور" و مشاور "مرکز تحقیقات استراتژیک و بین المللی" (CSIS) در واشنگتن است.

او عضو "کمیسیون سه جانبه" یا "انجمن راکفلر" است که در سال ۱۹۷۳ توسط "دیوید راکفلر" بنیان گذاری شد. این کمیسیون در ابتدا دارای ۵۸ عضو بود (۳۰ عضو از ایالات متحده، ۱۰ عضو از بریتانیا، ۶ عضو از فرانسه، ۷ عضو از ایتالیا، یک عضو از بلژیک و ۹ عضو از هلند) از بین اعضای هلندی می توان از "جان لودن"، رئیس شرکت نفتی "روپال داج شل" نام برد.

برژینسکی، جیمی کارتر، وارن کریستوفر (وزیر خارجه سابق آمریکا)، دیوید راکفلر و هنری کیسینجر از اعضای آمریکایی این کمیسیون در ابتدای تاسیس آن بودند، از دیگر اعضای آن که بعدها به کمیسیون پیوستند می توان از "جرج بوش"، رئیس جمهور سابق آمریکا و "ساموئل هانیتنگتون" نام برد.

در واقع تمام سیاست گذاری ها و راهبردهای آتی سیاست خارجی و داخلی آمریکا توسط این افراد و الیگارش های مالی حاکم بر این کمیسیون - بخصوص الیگارش های بریتانیائی-آمریکایی- تعیین می گردند. خیلی از مسائلی را که برژینسکی عنوان می کند، سال ها قبل کیسینجر نیز مطرح کرده است. بعنوان مثال وی در کتاب خود با عنوان "پیروزی بدون جنگ" به منطقه اروپا-آسیا اشاره کرده و چگونگی کنترل آن را بر اساس سیاست "توازن قوا" مطرح می کند. برژینسکی و کیسینجر جزو آن دسته از ادامه دهندگان تفکران "مکیندر" هستند که بر خلاف گروه اول که روسیه را در حال حاضر "خنثی شده" تلقی می کنند، معتقد به تجزیه و بالکانیزه کردن روسیه تا مرحله آخر هستند. بخصوص در حال حاضر که آن کشور تحت فشارهای بی امان اقتصادی و سیاسی قرار دارد. هفته نامه Neue Solidarität در آلمان در تاریخ ۱۳ اکتبر سال ۱۹۹۹ ضمن اشاره به استراتژی دو گانه محافل بریتانیائی-آمریکایی علیه روسیه می نویسد: «... (این محافل) بازی خطرناکی را

برژینسکی، مشاور اسبق کاخ سفید واشنگتن در دوران اولیه ریاست جمهوری "جیمی کارتر" از حزب دمکرات آمریکا، دارای نقطه نظرات استراتژیکی است که برخی، آنها را چون آما توصیف می کنند. با این نقطه نظرات می توان در مقالات متعدد وی در (Foreign Affairs) (مجله شورای مناسبات خارجی- نیویورک) و در کتابش "تخته شطرنج بزرگ" (The grand Chessboard) آشنا شد. این نقطه نظرات با آنکه بعنوان پیشنهاد مطرح می شوند و جنبه باصطلاح علمی-تحقیقاتی دارند، اما در حقیقت سایه روشن های آن سیاست های نظامی است که آمریکا در چهار گوشه جهان دنبال می کند. ریاست جمهوری ها می آیند و می روند، اما این سیاست ها، بعنوان استراتژی آمریکا در دستور کار کاخ سفید، ناتو و پنتاگون باقی می ماندند! همانگونه که اندیشه های افرادی نظیر "کسینجر" به سیاست های نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت های آمریکا تبدیل می شوند.

با توجه به این واقعیت است، که اطلاع از نقطه نظرات "برژینسکی" اهمیت خود را می یابد. در خلال همین اظهار نظر ها است، که بی وقفه نقش برخی تشکل های مذهبی درون جمهوری اسلامی در برابر چشم قرار می گیرد. تشکل هایی که روز به روز مردم بیشتر به ارتباط های آنها با محافل خارجی - از جمله انگلستان - می اندیشند. محافلی که کار گزار سیاست هائی هستند که در پنهان ترین انستیتوهای سیاست استراتژیک الیگارش جهانی تنظیم می شود و در کشورهای جهان - از جمله ایران - به اجرا گذاشته می شود. هدف اصلی از مقاومت در برابر تحولات در جمهوری اسلامی و ماجراجویی هائی که ارتجاعی ترین بخش مذهبی-روحانی و مافیای اقتصادی در ایران آن را پی می گیرند، همان اهدافی نیست که برژینسکی تئوریزه کرده است؟ برژینسکی نابودی ایران را از درون می خواهد و منتقدان نظرات او انفجار خمپاره ای ایران و تکه تکه شدن آن را در سر دارند. مافیای اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی که در جبهه "ارتجاع-بازار" عمل می کند، بصورت همزمان این دو سیاست را دنبال نمی کند؟

رویدادهای ایران در حال حاضر به این سوال پاسخ مثبت می دهد!

م. معتمد

"اسلام امریکائی"

چه وظیفه ای را امروز برعهده دارد؟

تخته شطرنجی که برژینسکی در کتاب "تخته شطرنج بزرگ" خود عنوان می کند، منطقه ای است که به اعتقاد وی: «... قریب به ۵۰۰ سال قدرت های محلی و خارجی برای کنترل آن نبردهای خونی علیه یکدیگر داشته اند... کنترل بر این منطقه یعنی کنترل جهان ...»

این تخته شطرنج سرزمین پهناوری است که برژینسکی ملل آن را بعنوان مهره های شطرنجی می بیند. مهره هائی که از آنها بایستی در جهت منافع الیگارش های بزرگ مالی جهان بخصوص الیگارش های بریتانیائی-آمریکایی استفاده کرد. این صفحه شطرنج که کنترل کننده آن، به اعتقاد وی کل جهان را هدایت می کند منطقه ایست به نام آن "اروپا-آسیا" (یورو-آسیا) است.

برژینسکی می نویسد: « منطقه اروپا-آسیا قاره ای است پهناور از "لیسیون" در تا "ولادی وستوک" در شرق و از قطب شمال تا خلیج فارس که دارای مساحتی حدود ۵۰ میلیون کیلومتر مربع است و ۷۵ درصد جمعیت جهان یعنی بیش از چهار میلیارد جمعیت جهان را در خود جای می دهد. این قاره دارای تولید ناخالص ملی حدود ۳۴۰۰۰ میلیارد دلار می باشد [وی وسعت، جمعیت و تولید ناخالص ملی اروپا-آسیا را در جلویی با وسعت، جمعیت و تولید ناخالص ملی آفریقا و خاورمیانه، آمریکای جنوبی و آمریکای شمالی مقایسه می کند. م.]

برژینسکی در کتابش که در سال ۱۹۹۷ منتشر شد، در واقع مبلغ همان دکترین ژئوپولیتیک است که حدود ۱۰۰ سال پیش سر هارولد مکیندر (Sir Harold MacKinder) بریتانیائی و "کارلف هاوس هوفر" (Karl Haushofer) آلمانی طراحی کردند.

جنگ صورت نمی گیرد و صرفاً به جنگ و پیروزی پرداخته می شود و تلاش می شود تا از ارتش روسیه ارتش پیروز ساخته شود و از "پوتین" نجات دهنده روسیه!

در سپتامبر سال گذشته، پس از انفجار بمب در مناطق مسکونی و تجاری مسکو، "ولادیمیر پوتین" (در آن زمان وزیر نفت) در جلسه وزرای دفاع فدراسیون روسیه در مسکو اعلام کرد: «ما با پروگناتورهای آموزش دیده بین المللی سر و کار داریم که (چهره واقعی) خود را پشت شعارهای مذهبی و اسلامی پنهان کرده اند و بر آنند که یک بااصطلاح "نظم نوین جهانی" را برپا کنند... آنها (جنگجویان) بدون هیچگونه ملاحظه ای منطقه شمال قفقاز تا پامیر را جزو منافع خود اعلام کرده اند. ما علیه مسلمانان نمی جنگیم، بلکه ما علیه تروریست ها می جنگیم».

با وجود این اعتراف ضمنی به وجود دست های پنهان و سر نخ وقایع در خارج از روسیه، جای تعجب است که چرا در روسیه کسی نام جنگ افروزی را که در پشت صحنه با افکار مالیخولیایی خود سعی در بی ثباتی منطقه را دارند، ذکر نمی کند؟!

اینکه آیا یلتسین و پوتین با عملیات نظامی احمقانه خود جزئی از طرح بی ثبات کردن منطقه را به اجرا می گذارند یا نه؟ سنوایی است که پاسخ آن در آینده یافت خواهد شد.

شاید اگر پریماکف، که بخاطر مخالفت آشکارش با سیاست های صندوق بین المللی پول از دید الیگارش مالی روسیه می بایستی هر چه سریع تر از مقامش به عنوان نخست وزیر کنار گذاشته می شد، هنوز هم نخست وزیر می بود - به خاطر اطلاعات تاریخی و همچنین اطلاعات وی در زمینه های دیگر راجع به قفقاز، آسیای میانه و همینطور خاور نزدیک و خاور میانه - روسیه وارد این تله نمی شد.

گسنوید ایواشف، رئیس قسمت همکاری های بین المللی در وزارت دفاع روسیه، در مصاحبه ای با آل یاسر، که بزرگترین فرستنده ماهواره ای رادیویی عرب زبان در جهان می باشد و مقر آن در قطر است، برای اولین بار "زیگنیف برژنفسکی" و "هنری کیسینجر" را با ذکر نام، طراحان اصلی بی ثباتی روسیه در شمال قفقاز اعلام داشت.

وی در این مصاحبه که در ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۹۹ پخش شد، در جواب به این سوال که چه کسانی از نبرد علیه روسیه در قفقاز سود می برند؟ گفت: «اینکه روسیه و جهان اسلام در مقابل هم قرار گیرند یک روایت قدیمی دنیای غرب بوده. مدت ها قبل کیسینجر از آن صحبت به میان آورده و برژنفسکی اخیراً از قفقاز بعنوان "بالکان اروپا-آسیا" یاد کرد. تفکرات ژئواستراتژیک این دو نفر مشخصه ایست برای اهداف نیروهای متنفذ در غرب، بدین ترتیب است که افرادی در ایالات متحده وجود دارند که از "فاکتور اسلامی" برای رسیدن به اهدافشان در دریای خزر استفاده می کنند».

هفته نامه Neue Solidarität در تاریخ ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۹۹، در رابطه با رهبران مسلمان جنگ های محلی می نویسد: «... البته مافوق روسای تروریست های محلی مثل "شیل باسایف"، "سلمان رادویف"، "حاج احمد توخایف"، "خاطب" و دیگران که با شعار "آزادی قفقاز" وارد میدان شده اند، جنگ افروزان بین المللی با هدف بی ثباتی قفقاز قرار دارند، که با تحریکات هدفمند و اشکال مختلف دخالت در سیاست های منطقه قصد دارند آخرین قدم ها را در شعله ور کردن یک "جنگ سی ساله" [اشاره به جنگ سی ساله در اروپاست. م] در قفقاز بردارند».

این نشریه می افزاید: «برای مثال خاطب در سال ۱۹۸۴ در ایالات متحده آموزش دیده. تحت فشار محافل بریتانیایی و مجامع هم پیمان آن در ایالات متحده، ترک تحصیل کرده تا در افغانستان بجنگد. وی بعد از سال ۱۹۹۰ در تمام میادین جنگی نوار جنوبی اتحاد شوروی سابق ظاهر شد. بدین ترتیب بود که وی در سال ۱۹۹۲ با شورشیان "مسلمان" در تاجیکستان علیه حکومت طرفدار روسیه می جنگید و بین سال های ۱۹۹۶-۱۹۹۵ خود را در گیر جنگ چین علیه روسیه نمود... توخایف طرف معامله لرد "آلیستر مک آلپین" بریتانیایی می باشد. مک آلپین نیز یکی از افراد کلیدی و الیگارش بریتانیا در طرح بی ثبات کردن قوس بحران می باشد و یکی از خالقین طرح "بازار مشترک قفقاز" است».

این هفته نامه در ادامه می نویسد: «... شبکه تلویزیونی روسی ORT در سپتامبر گزارش داد، که برژنفسکی شخصاً به قفقاز سفر کرده است. وی در "تفلیس"، پایتخت گرجستان، در یک کنفرانس شرکت کرد که موضوع مورد بحث بطرز مضحکی "آرامش در قفقاز، اتحاد شرق و غرب" بود...

شروع کرده اند. گروهی روسیه را در سرکوب شورشیان مسلمان چین محق و آن را یک امر داخلی روسیه می دانند و گروه دیگر با تاکتیک "بازی بزرگ"، آشکارا مطالبات چینی ها را دال بر استقلال به رسمیت شناخته و از آن دفاع می کنند و علناً اعلام می کنند که روسیه را بایستی منزوی، مهار و تضعیف کرد... هدف در واقع درگیر شدن هر چه بیشتر روسیه در دام گسترده شده است.

این هفته نامه سپس ادامه می دهد: «... ما همواره تکرار کرده ایم که کیسینجر و برژنفسکی سال ها قبل در دهه ۷۰ بعنوان استراتژیست های کمیسیون سه جانبه که در آن زمان تازه تاسیس شده بود، اندیشه "کارت اسلامی" را علیه اتحاد شوروی و دیگر کشورهای مهم منطقه اروپا-آسیا مطرح و تبلیغ کردند. این طرح برای اولین بار عملاً تحت جنگی طولانی و خونین در افغانستان در سال ۱۹۷۹ به اجرا درآمد. بعدها "جرج بوش" که وی نیز یکی از اعضای این کمیسیون است، این طرح را تحت سیاست اسلحه در مقابل مواد مخدر ادامه داد. قسمت اعظم مخارج این سیاست از راه معاملات مواد مخدر به اجرا درآمد و هم اکنون نیز در می آید.

مناطق جنگی روز به افزایش است!

بوش، برژنفسکی، کیسینجر، مارگارت تاچر و همفکرانشان امروز نیز با قدرت هر چه تمام تر این سیاست را دنبال می کنند... روسیه تنها وقتی می تواند از این دام خارج شود که مسببین این سیاست در لندن و واشنگتن با ذکر نام انشاء شوند. امری که هنوز به نظر نمی رسد کسی در راه آن گام بردارد...»

این نشریه سپس به نقل از یکی از مسئولین وزارت دفاع بریتانیا که بعنوان "متخصص در جغرافیای سیاسی" عمل می کند، می نویسد: «... اکنون زمان آن رسیده که استراتژی وزیر امور خارجه بریتانیا "لرد کورزون" و تئوریسین ژئوپولیتیک یعنی "سر هارولد مکیندر" در سال ۱۹۱۹-۱۹۲۰ مبنی بر مهار، تضعیف و بالاخره فروپاشی روسیه از طریق ایجاد یک "منطقه حفاظتی" را به اجرا درآید. طرح "مکیندر" از اهمیت ویژه ای برای ثبات اروپا برخوردار است. مطابق این طرح می بایستی یک منطقه حفاظتی ایجاد شود، که از روسیه سفید، اوکراین، گرجستان و مناطق مرزی با ترکیه عبور کند. این خط حفاظتی مناطقی را شامل می شود که در آنها امروز جنگ های قفقاز در جریانند...»

با دقت در نقشه جغرافیای این منطقه می توان به وجود هفت منطقه بحرانی که در آنها درگیری های محلی بوقوع پیوسته، پی برد: درگیری های بالکان، برباران های عراق و درگیری ها در مناطق کردنشین، درگیری ها در قفقاز، جنگ داخلی در افغانستان و تاجیکستان و همچنین درگیری های دیگر در آسیای مرکزی، درگیری بین هندوستان و پاکستان در کشمیر و شورش های تهدید کننده در استان "شین یانگ" در چین. برژنفسکی مدتی پیش در مصاحبه با یک خبرنگار فرانسوی که از وی در رابطه با افغانستان سئوال کرد، گفت: «... مسئله افغانستان در واقع جزئی از یک بازی شطرنج بود. ما مدت ها بود که وارد افغانستان شده بودیم، روس ها را ما تحریک به ورود به افغانستان کردیم، این امر برای آمریکا فوق العاده بود...».

وی سپس در جواب خبرنگار که مسئله تهدید جهانی بنیادگرایی اسلامی را که توسط برژنفسکی و همفکرانش پایه ریزی و تقویت شد، مطرح کرده بود، گفت: «... اتحاد اسلامی وجود ندارد، این حرف ها احمقانه است... اسلام بزرگترین دین دنیا است که باید با آن برخورد منطقی شود... چه نقطه مشترکی میان عربستان سعودی بنیادگرا، پاکستان نظامی گرا، مراکش میانه رو، مصر طرفدار غرب و آسیای میانه سکولار وجود دارد؟...»

در واقع ورود ارتش سرخ به افغانستان ورود به تله ای بود که مسلمانان دنیا را نه متوجه دشمن اصلی آمریکا، بریتانیا، اسرائیل، بلکه متوجه "شوروی بی دین" می کرد.* آنچه اکنون در چین می گذرد تله دیگری است در ادامه همان شطرنج ژئوپولیتیک که برخورد های نظامی این گونه با آن، در روسیه مخالفانی دارد، همچنان که برای ورود ارتش سرخ به افغانستان وجود داشت و بعنوان نمونه "آندره یف"، دبیر کل وقت حزب کمونیست اتحاد شوروی با آن مخالف بود.* تعدادی از متخصصین نظامی روسیه استراتژی نظامی روسیه مبنی بر ایجاد یک "منطقه امنیت" به هدف "منزوی ساختن تروریست های چینی" را "احمقانه" و "بی فایده" توصیف کرده و از آن با عنوان ایجاد افغانستان جدید یاد کرده اند، زیرا هیچ نوع افشاگری و مقابله ای با دست های برپا کننده این

این منطقه ایفای نقش می‌کند و کشورهای محوری که از نظر ژئوپولیتیکی حائز اهمیت هستند و بعنوان نقاطی برای ورود، اثرگذاری و نفوذ اروپا-آسیا دارای ارزشند.

وی می‌نویسد: «تحت شرایط کنونی حاکم بر مناسبات بین‌المللی و شرایط سیاسی جدید در اروپا-آسیا حداقل پنج ایفای نقش‌کننده ژئواستراتژیک و پنج کشور از نظر ژئوپولیتیکی محوری در این منطقه وجود دارند که از پنج کشور اخیر دو کشور در مواردی بعنوان ایفای نقش‌کننده ژئواستراتژیک عمل می‌کنند.

پنج کشور ایفاء‌کننده نقش عبارتند از: فرانسه، آلمان، روسیه، چین و هندوستان. ابتدا باید اعتراف نمود که بریتانیای کبیر، اندونزی و ژاپن نیز کشورهای مهمی هستند لازم به توضیح است که به نظر محافل آگاه برژینسکی که یک انگلوئیل وابسته به الیگارش‌های مالی بریتانیایی-آمریکایی است و خود نیز صاحب یکی از شرکت‌های نفتی در آمریکا است و در زمان نوشتن کتاب «تخته شطرنج بزرگ» مشاور کنسرسیوم نفتی «اموکو» بود، در این کتاب سعی کرده که نقش بریتانیا را در مناسبات بین‌المللی و بخصوص نقش بر قدرت بریتانیا در اروپا-آسیا با مهارت خاصی مخفی کند. م. کشورهای اوکراین، آذربایجان، کره جنوبی، ترکیه و ایران کشورهای محوری و از نظر ژئوپولیتیکی مهم منطقه هستند، اگر چه کشورهای ترکیه و ایران به صورت محدود ایفاء گر نقش ژئواستراتژیک نیز می‌باشند...»

وی در رابطه با ایران می‌نویسد: «... در مناسباتمان با این کشور (ایران) ما باید بسیار محتاطانه عمل کنیم، چرا که این کشور کشور بسیار مهمی در منطقه بوده و دفع آن موجب جذبش به سمت روسیه و چین می‌گردد... از اتحاد بین روسیه، چین، هندوستان و ایران بایستی جلوگیری شود. این نه یک اتحاد عقیدتی، بلکه یک ائتلاف ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیک است... در بین کشورهای مسلمان منطقه ایران از وضعیت خاصی برخوردار است و دارای نفوذ در آسیای میانه و قفقاز است. تجزیه ایران در شرایط کنونی نمی‌تواند بهترین راه ممکن برای ایالات متحده باشد. برای ما یک ایران مطیع سودمندتر است...»

برژینسکی در رابطه با ناتو می‌نویسد: «... ناتو نه تنها چار چوب خاصی در جهت نفوذ ایالات متحده در اروپا و امور مربوط به اروپاست، بلکه پایه‌ایست برای حضور از نظر سیاسی تعیین‌کننده نظامی ایالات متحده آمریکا در اروپای غربی.»

جدايي از منافع مشترک آمریکایی-اروپایی تحت نام «نظم نوین جهانی»، آمریکا هدف دیگری نیز در سر دارد و آن حکومت بی‌چون و چرا بر سراسر جهان است. در این رابطه است که برژینسکی به دوستان اروپایی خود و مخصوصاً به آلمان در اروپای مرکزی واقعیت را گوشزد می‌کند و می‌نویسد: «اینکه اروپای غربی و همچنین به صورت روزافزون اروپای مرکزی به شکل وسیعی یک منطقه تحت نفوذ آمریکا باقی می‌مانند و حکومت‌های واقع در این مناطق یادآور کشورهای زیر سلطه و پرداخت‌کننده باج و خراج و مالیات در اعصار گذشته هستند، واقعیت کاملاً ساده و قابل فهم است...»

بنابراین، از نظر آمریکا کشورهای اروپایی چیزی بیشتر از آنچه که در قرون گذشته نسبت به کشورهای ضعیف اعمال می‌شد، نیستند. یعنی وسائل اعمال سیاست و پرداخت‌کننده‌های باج و خراج و مالیات برای قدرت‌های بزرگ.

وی می‌نویسد: «... به همین جهت سرنوشت آتی آمریکا در این منطقه رقم‌زده می‌شود. بنابراین بایستی هدف آمریکا در درجه اول این باشد که توسعه سیاسی و اقتصادی اروپا-آسیا را در جهت منافع خویش شکل دهد و از یک اتحاد ضد آمریکایی بین کشورهای اروپا-آسیایی جلوگیری کند...»

دز جهت رسیدن به این مهم صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نقش اهرم‌های اقتصادی را بازی می‌کنند.

نظر برژینسکی در این رابطه: «شبکه جهانی سازمان‌های ویژه - قبل از همه انستیتوهای ملی بین‌المللی - بایستی بعنوان قسمتی از سیستم آمریکایی در نظر گرفته شود. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اسما منافع جهانی را نمایندگی می‌کنند و مسئولیت جهانی دارند، اما واقعیت اینست که این دو موسسه تحت نفوذ و کنترل ایالات متحده هستند...»

* اقدامی که بحق زنده یاد نورالدین کیانوری از آن بعنوان اشتباه احمقانه لئونید برژنف یاد کرد.

* * نقل از کتاب «گفتگو با تاریخ» زنده یاد کیانوری

وی در «تفلیس» سعی می‌کند روسیه را تحریک کند. بر اساس گزارش ORT برژینسکی می‌گوید: «بالاخره روسیه می‌بایستی یک «ملت متمدن» شود»

منظور او این است که وی روس‌ها را وحشی می‌داند. این فرستنده همچنین به اقامت «وها آرسناف» یکی دیگر از سران «مبارزین» در گرجستان اشاره می‌کند. او معتقد است، که «آرسان» در جهت تجزیه گرجستان تلاش می‌کند. به او آموزش داده شده است، که چگونه بایستی منطقه ساحلی «آجاریاس» را از گرجستان جدا کند... جدا شدن این منطقه از گرجستان یعنی قطع ارتباط گرجستان با دنیای خارج...»

این فرستنده سپس ادامه می‌دهد: «ما به اندازه کافی از برژینسکی شنیده‌ایم، حتی بچه مدرسه‌ای‌ها هم می‌دانند که وی از روسیه متنفر است. جالب‌تر آن است که بدانیم گرجی‌های طرف صحبت وی چگونه می‌اندیشند و چگونه عمل می‌کنند. در واقع خیلی جالب‌تر می‌بود که دقیقاً تحقیق شود که برژینسکی در گرجستان دنبال چه می‌گردد. به هر حال از «جنگ کوزوو» هنوز در خاطره‌ها باقی است که رئیس‌جمهور گرجستان، آدوارد شواراتزه، چگونه آماده انجام هر آنچه که به سود منافع الیگارش‌های غربی و ناتو است، عمل می‌کند...»

منابع آگاه معتقدند که روسیه علاوه بر افشای جنگ افروزان اصلی، بایستی از بدهکاری‌هایش به صندوق بین‌المللی پول بعنوان «بب» علیه این بانک استفاده کند. روسیه که بزرگترین بدهکار به صندوق بین‌المللی پول است بایستی قطع کمک‌رسانی به «وهایین» و «مبارزان مسلمان» را شرط بازپرداخت این بدهی‌ها قرار دهد.

لازم به توضیح است که برژینسکی در پایان دهه ۷۰ با همکاری «رنارد لويس»، دکترین «قوس بحران» را طراحی کرد که مطابق آن، منطقه عظیم واقع در جنوب اتحاد شوروی یک منطقه بی‌نیات در برگزیده بنیادگرایی اسلامی است که می‌توان از آن علیه روسیه استفاده کرد. وی این تئوری را اکنون با عنوان «منطقه بی‌نیات» در محافل مطرح می‌کند.

به نظر برژینسکی منطقه اروپا-آسیا «برای سیاست خارجی آمریکا در آینده از اهمیت مرکزی برخوردار است...» او معتقد است، که «اگر آمریکا در آینده نیز مایل به حفظ برتری جهانی‌اش باشد، بایستی تمام توجه خود را متوجه این منطقه کند...»

وی علت نابودی امپراتوری‌های گذشته را در سه عامل می‌بیند:
اول- با گسترش بیش از حد امپراتوری، کنترل مناطق تحت نفوذ دیگر از عهده تنها یک قدرت مرکزی بر نمی‌آید؛

دوم- عیش و عشرت و فساد حکمرانان مست قدرت، که نتیجه حکمرانی دراز مدت اینان بود؛

سوم- غیر قابل کنترل بودن مبادلات اقتصادی که توانایی سیستم را زیر سؤال می‌برد و حل مشکلاتی که بدون قربانی‌های اجتماعی امکان‌پذیر نبود، ولی ساکنین امپراتوری حاضر به پذیرش این قربانی‌های اجتماعی نبودند...»

وی سپس به این نتیجه می‌رسد که برای ایفای نقش، بعنوان قدرت جهانی وجود چهار عامل لازم است که ایالات متحده هر چهار شرط را دارا می‌باشد. وی می‌نویسد: «... (این) چهار شرط کلیدی اعمال نفوذ و قدرت «که هیچ کس در دارا بودنشان یاری برابری با ایالات متحده را ندارد» عبارتند از قدرت نظامی، قدرت اقتصادی، قدرت تکنولوژیک و قدرت فرهنگی (جاذبه فرهنگی)»...

وی در جای دیگر با جاه‌طلبی خاصی می‌نویسد: «... قدرت امپراتوری رم همچنین در دارا بودن یک فاکتور روانی نیز بود. (جمله) «من یک شهروند رمی هستم» در واقع نشان‌دهنده برتری و دلیلی برای غرور بود. کسب این عنوان برای خیلی‌ها بالاترین هدف محسوب می‌شد...»

سپس با اشاره به نقش چین در این منطقه می‌افزاید: «... چین یک مشکل اساسی دارد... چینی کسی است که چینی بدینا می‌آید در حالی که هر کس می‌تواند آمریکایی بشود...»

وی می‌افزاید: «... ما موفق شده‌ایم با ترکیب موزونی از اگونسیم (خودخواهی) و ایده آلیسم، ایده آلی را بیافرینیم که همه آن را به عنوان «سبک زندگی آمریکایی» می‌شناسند...»

وی در این کتاب که بعضاً نیز حاوی یک سری اطلاعات سرخسته نیز می‌باشد، استراتژی برتری طلبانه آمریکا را تشریح می‌کند. موضوع کتاب «منطقه اروپا-آسیا» و مضمون آن چگونگی کنترل و نحوه برخورد با کشورهای «مهم» و دارای نقش در این منطقه و حاشیه این منطقه می‌باشد. وی در بخش خاصی از کتاب مشخصاً به «تخته شطرنج اروپا-آسیایی» و «بالکان اروپا-آسیایی» می‌پردازد. برژینسکی کشورهایی را که بر روی این منطقه تأثیرگذاری می‌کنند به دو بخش تقسیم می‌کند: کشورهایی که از نظر ژئواستراتژیک در

مبارزه را برجسته ساختند. حزب کمونیست فرانسه اولین حزبی بود که موفق به تشکیل یک جبهه متحد با سوسیال دمکرات‌های آن کشور شد. زمانی که گروه‌های فاشیستی در سال ۱۹۳۴ در پاریس رژه می‌رفتند، حزب کمونیست فرانسه با دعوت کارگران و برگزاری تظاهرات سیاسی ضد فاشیستی و با سازمان دادن یک اعتصاب عمومی توانست کارگران کمونیست و سوسیال دمکرات را در یک جنبش وسیع گرد آورده و تشکیل یک جبهه متحد را به رهبران حزب سوسیالیست فرانسه تحمیل کند. جبهه‌ای که شالوده همه اقدامات جبهه متحد ضد فاشیسم، متشکل از کل جنبش سازمان یافته کارگران را پی افکند.

۴- سخنرانی تاریخی "جورج دیمتریف" در هفتمین کنگره انترناسیونال کمونیستی، تجربیات و بحث‌های احزاب کمونیست در رابطه با تشکیل جبهه متحد علیه جنگ و فاشیسم را خلاصه کرد. به نظر دیمتریف نقطه حرکت و مضمون اصلی تشکیل یک جبهه واحد از کمونیست‌ها و متحدین طبیعی طبقه کارگر در بین دیگر طبقات و نیروها، دفاع از منافع سیاسی و اقتصادی عاجل طبقه کارگر تشکیل می‌دهد. به عقیده دیمتریف کمونیست‌ها بایستی با حمایت همه جانبه از خواست‌های متحدین طبیعی طبقه کارگر و با گسترش همکاری با آنها در سطوح محلی به سمت همکاری بلند مدت تا حد تشکیل دولت جبهه متحد گام بردارند. دیمتریف ضمن اشاره به اهمیت همکاری نزدیک کمونیست‌ها با نمایندگان سیاسی دهقانان و خرده بورژوازی شهری، نظر لنین در باره "قانون اساسی همه انقلاب‌ها" را یادآور شد که وقتی مسئله جذب توده‌های وسیع به پیش‌آهنگ انقلابی مطرح است - امری که بدون تحقق آن مبارزه پیروزمند برای کسب قدرت سیاسی غیر ممکن خواهد بود - تبلیغات و تهییج به تنهایی نمی‌تواند جای تجربه سیاسی خود توده‌ها را بگیرد. دیمتریف سپس افزود «... ما یکبار برای همیشه باید به این خطا که اغلب در فعالیت عملی دیده می‌شود - یعنی نادیده گرفتن و یا برخورد تحقیر آمیز نسبت به سازمان‌ها و احزاب مختلف دهقانان، پیشه‌وران توده‌های خرده بورژوازی شهری - پایان دهیم».

۵- امروز، در شرایط "جهانی شدن تئولیرالی" که در آن شرکت‌های فراملیتی و دولت‌های مطبوع آنها در صدر برقراری دیکتاتوری سرمایه در سراسر جهان هستند تجربیات جنبش جهانی کمونیستی در رابطه با تشکیل جبهه متحد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. احزاب کمونیست و کارگری در همه کشورهایی که از امکان فعالیت در شرایط عادی برخوردار بوده و در نتیجه دیکتاتوری‌های خشن ارتباطشان با خود طبقه چهار اختلال نشده است، بدون استثنا، تشکیل جبهه‌ای متحد از طبقه کارگر و متحدین طبیعی آن در بین دیگر طبقات و نیروهای اجتماعی را در صدر برنامه خود برای طرد سیاست‌های تئولیرالی و دفاع از منافع زحمتکشان قرار داده‌اند. "راه توده" تاکنون نمونه‌هایی از فعالیت احزاب برادر در هندوستان، نپال، استرالیا، کانادا، پرتغال، برزیل، یونان، آفریقای جنوبی و... را در این زمینه منتشر کرده است. همه این احزاب گام‌های عملی مهمی در راستای کارست پیشنهاد جبهه واحد پیشنهادی دیمتریف در شرایط امروزین برداشته‌اند.

حزب توده ایران

۱- حزب توده ایران، در بین احزاب کمونیست و کارگری جهان، از جمله احزابی است که از بدو تاسیس و فعالیت خود، یک سیاست علمی و عینی در راستای انطباق خلاق تئوری و تجربیات غنی جنبش سوسیالیسم علمی بر شرایط و ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه را بطور پیگیر در نظر داشته و به استثناء یک دوره چند ماهه در آغاز حکومت ملی دکتر مصدق، همکاری و انعطاف‌پذیری انقلابی در رابطه با نیروهای ملی-دمکرات جامعه را در صدر فعالیت‌های انقلابی خود قرار داده است.

۲- ویلهم پیک، رهبر حزب کمونیست آلمان، ۶۳ سال پیش، در هفتمین کنگره انترناسیونال کمونیستی، دلائل بروز پدیده‌ای که لنین آن را "بیماری کودکی" نامیده، یعنی چپ‌روی در احزاب کمونیست آن روز اروپا را چنین برشمرد:

جوانی و بی تجربگی، ناچیز بودن تعداد اعضاء و سطح پائین نفوذ آنها در میان توده‌های کارگر و زحمتکشان. در رابطه با بروز پدیده چپ‌روی در حزب ما در ماه‌های اول حکومت ملی دکتر مصدق ما آسیب

حزب توده ایران چرا و مستند به چه اسنادی پیوسته خواهان اتحاد و همکاری با نیروهای ملی و ملی-مذهبی بوده است!

در متن جنبش امروز آینده آن را تضمین کنیم!

ع. سهند

۱- نیروهای ملی و ملی-مذهبی گرچه از نظر تشکیلاتی و سازمانی در یک حالت سیال قرار دارند، اما از نظر جایگاه طبقاتی، نیروهایی هستند که در تاریخ معاصر ایران و طی نزدیک به ۹ دهه فعالیت کمونیست‌های ایران و بویژه نزدیک به ۶ دهه فعالیت حزب توده ایران، در جامعه حضور داشته و تعیین سیاست حزب ما در رابطه با آنها یکی از چالش‌های تئوریک و سیاسی و در عین حال از موفقیت‌های برجسته حزب توده ایران بشمار می‌رود.

۲- نیروهای ملی و ملی-مذهبی، احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی هستند که در جامعه‌ای مانند ایران، با سطح مشخص نیروهای مولده و ویژگی‌های مذهبی-فرهنگی آن، دهقانان، پیشه‌وران، توده‌های خرده‌بورژوازی شهری، انتشار روشنفکر، سرمایه‌داری ملی و در شرایط غیبت حضور گسترده و علنی حزب طبقه کارگر، حتی بخش‌هایی از طبقه کارگر را نمایندگی می‌کنند.

۳- اتخاذ یک سیاست علمی و متکی بر تحلیل شرایط عینی در جامعه از جانب حزب طبقه کارگر، در رابطه با این نیروها، نه تنها به امر مبارزه مشترک همه نیروهای دمکرات و آزادیخواه علیه ارتجاع، امپریالیسم و استبداد کمک می‌کند، بلکه محلی است که در نهایت به انسجام سازمانی حزب و گسترش و تقویت ارتباطات و رشته‌های سازمانی حزب با اعضاء و هواداران بالقوه آن که بنا به شرایط مشخص سیاسی روز در رابطه با نیروهای ملی و ملی-مذهبی در مبارزه اجتماعی درگیرند، منجر خواهد شد.

زمینه‌های تئوریک

۱- از نظر بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی، مبارزه برای سوسیالیسم یک مبارزه دائمی است. برای هواداران سوسیالیسم علمی اگر چه از زمان انتشار مانیفست حزب کمونیست، هدف بسیار روشن و مشخص بوده است، ولی از همان ابتدا روشن بود که مسیر رسیدن به هدف مورد نظر، مسیری طولانی و بسیار پیچیده و دشوار است. با گسترش مبارزه انقلابی در کشورهای مختلف، احزاب مارکسیستی در جستجوی متحدین طبقه کارگر در بین طبقات و نیروهای مختلف برآمدند.

۲- لنین بروشنی ارزش و ضرورت همکاری نیروهای انقلاب بورژوا دمکراتیک و توده‌های دهقانان علیه استبداد تزاری را دید. با توجه به تجربه انقلاب اکتبر، احزاب تازه سازمان یافته در دهه ۱۹۲۰ گام‌هایی در جهت مبارزه طبقاتی به سمت یافتن متحدانی از میان دهقانان و خرده بورژوازی و جلب آن به جنبش انقلابی برداشتند.

۳- طی دوران بحران‌های بی سابقه اقتصادی و سیاسی دهه ۱۹۳۰ و با توجه به رشد فاشیسم و خطر آغاز جنگ‌های جدید امپریالیستی، احزاب عضو انترناسیونال کمونیستی با نفی مواضع چپ‌روانه، اشکال جدیدی از

وافرادی با افزایش مالیات‌ها، آزاد کردن واردات، افزایش نرخ اجازه و بهره، مسئول شرایط نابسامان اقتصادی کشور و بیکاری هستند.

۳- دیستریف در سخنرانی تاریخی خود در هفتمین کنگره انترناسیونال کمونیستی، تشکیل جبهه متحد با شرکت کمونیست‌ها و نمایندگان سیاسی دهقانان، پیشه‌وران و توده‌های خرده بورژوازی شهری را گامی عملی و موثر در مقابله با سکتاریسم و رفرمیسم در درون جنبش طبقه کارگری اعلام کرد. به نظر دیستریف، چپ روی سکتاریستی «در زمان ما، دیگر آنچنان که لنین گفت بیماری کودکی نبوده، بلکه شر ریشه داری است، که بدون مقابله با آن نمی‌توان مسئله ایجاد جبهه متحد و رهبری توده‌ها از سمت رفرم به سمت انقلاب را حل کرد»
او همچنین خواهان مبارزه علیه «هر نوع گرایش به پذیرش اپورتونیستی شرایط تثبیت سرمایه داری و ویروس توهّمات رفرمیستی شد».

در شرایطی که سکتاریسم نوع «راه کارگری» و رفرمیسم نوع «قذافیان» بخش‌هایی از جنبش کارگری ایران را عملاً فلج کرده و متأسفانه ما ناکلان این انحرافات نظری را در میان بخشی از صفوف خود نیز می‌بینیم، شرکت حزب ما در یک جبهه متحد با نیروهای ملی و ملی-مذهبی می‌تواند به انسجام سازمانی و پاکیزگی ایدئولوژیک حزب ما نیز کمک کند. تعجب آور نیست که بیشترین حملات به تاریخ و سیاست حزب ما از جانب محافلی صورت می‌گیرد که مصرانه بر سیاست‌های تحریم و انکار هرگونه همکاری با نیروهای ملی و ملی-مذهبی پافشاری می‌کنند. همان محافلی که از یک طرف شعار ایجاد یک حزب فراگیر چپ - شامل همه نیروهای اجتماعی را مطرح کرده‌اند - و از طرف دیگر از برداشتن کوتاه‌ترین گام در جهت همکاری عملی با دیگر نیروهای اجتماعی طفره می‌روند. شعار ایجاد حزب فراگیر این محافل بیش از آنکه پاسخی به ضرورت فعالیت‌های جبهه‌ای باشد، توطئه‌ایست برای رد ضرورت وجودی حزب مستقل طبقه کارگر.

۴- بزرگی که حزب ما طی ۶ دهه کاشته، اکنون سبز شده و در حال ریشه دوانیدن است. اقبال نیروها و شخصیت‌های ملی و ملی-مذهبی از فعالیت‌های جبهه‌ای، تأییدی است بر صحت سیاست تاریخی حزب ما. حال که به نظر می‌رسد برخی از موانع ذهنی بر سر راه فعالیت‌های جبهه‌ای در حال فروپاشیدن است، ضروریست که با غرور به سیاستمان ادامه بدهیم و مانند گذشته با شرکت در جنبش امروز، از آینده جنبش دفاع کنیم. ■

(بقیه ناطق نوری بسیج ... از ص ۸)

رئیس مجلس پنجم از کابوس مشروطه می‌گوید: «اگر بسیج و سپاه نباشند، همچون دوران غم انگیز مشروطه، شیخ فضل‌الله به دست نسل مشروطه خواه در میدان توپخانه به دار آویخته می‌شود و پای دار هم کف می‌زنند».

ناطق نوری آشکارا جریان حاکم در جمهوری اسلامی را همان شجره شیخ فضل‌الله نوری معرفی می‌کند که مخالف آزادی بود. او آشکارتر از این، می‌گوید که این جریان فقط با نیروی بسیج و سپاه می‌تواند بر سر قدرت بماند و مشروعیت مردمی آن تمام شده است! این واقع بین ناطق نوری، اگر با این حقیقت نیز همراه شده بود که افکار عمومی مردم ایران همان حکمی را که به اقتضای زمان برای شیخ فضل‌الله نوری صادر کردند و پذیرا شدند، در دو انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و مجلس ششم هم صادر کردند و پذیرا شدند. اینکه امثال ناطق نوری و مصباح یزدی بخواهند آنقدر در برابر این حکم ایستادگی کنند تا کار به تکرار سرنوشت شیخ فضل‌الله نوری بیانجامد، به خود آنها مربوط است، اما هدف جبهه ضد ارتجاع نیست. حکمی که تردید نیست وسیع‌ترین بدنه نیروهای نظامی و بسیجی با آگاهی از عمق انگیزه مخالفت با جنبش کنونی با آن همگامی نشان خواهند داد!

این نیرو در آینده بیش از امروز خواهد دانست که اختلاف بر سر چیست و امثال آیت‌الله یزدی‌ها، مصباح یزدی‌ها، ناطق نوری‌ها، رفسنجانی‌ها، واعظ طبسی‌ها، جنتی‌ها، خراغی‌ها و رهبران مولفه اسلامی چرا و با چه انگیزه‌ای در برابر مردم ایستاده‌اند و از چه چیز دفاع می‌کنند: از اسلام و یا غارتگری؟

شناسی دیگری جدای آنچه که «ویلهم پیک» به آن اشاره کرده است را در نظر داریم. در کنار جوانی و بی‌تجربگی نسبی حزب ما در آن زمان، افزایش سریع تعداد اعضا و گسترش بی‌سابقه تشکیلاتی و سازمانی حزب و حضور نیروهای غیر پرولتری، که در آن زمان فاقد سازمان سیاسی خود بودند، در صفوف حزب توده ایران را باید بعنوان دلایل اصلی آن دوران کوتاه چپ روی حزب ما مورد بررسی علمی قرار دارد.

۳- آنچه مهم است این است که حزب توده ایران توانست به آنچه دیستریف پیشنهاد کرده بود، جامعه عمل ببوشاند و یکبار برای همیشه با خط نادیده گرفتن و یا برخورد تحقیر آمیز نسبت به سازمان‌ها و احزاب مختلف دهقانان، پیشه‌وران و توده‌های خرده بورژوازی شهری برخورد کرده و آن را در همه سطوح سازمانی خود بطور رسمی طرد کند.

۴- انتخاب نام «حزب توده ایران» بجای «حزب کمونیست ایران»، ترکیب رهبران و سخنگویان اولیه حزب، سیاست موفق حزب در تشکیل «جبهه واحد مطبوعات ضد استبدادی» در دهه ۱۳۲۰، ائتلاف و همکاری با حزب ایران، کوشش صادقانه در همکاری با نیروهای ملی و مذهبی از پیش از ۳۰ تیر ۱۳۳۰ تا روزهای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پس از کودتا کوشش در جهت همکاری با نیروهای جبهه ملی سوم، دعوت از همه نیروهای ملی و مذهبی به شرکت در جبهه واحد ضد دیکتاتوری، مواضع اصولی حزب در برابر قیام مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شرکت صادقانه و همه جانبه در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و مبارزه بری تشکیل جبهه متحد خلق متشکل از نیروهای ملی و مذهبی در دفاع از انقلاب، تثبیت و تعمیق آن، مبارزه پیگیر و خستگی ناپذیر در ایجاد جبهه‌ای واحد علیه ارتجاع مذهبی، حمایت همه جانبه از جبهه ضد ارتجاع دوم خرداد و... نشانگر سیمای مردمی و انقلابی حزب توده ایران هستند.

اهمیت ادامه سیاست حزب

۱- «جهانی شدن نولیبرالی» و سلطه امریکا از طریق صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بر اقتصاد کشورهای مانند ایران و فشاری که از خارج برای ادغام کامل ایران در نظام اقتصادی تحت کنترل سرمایه امپریالیستی اعمال می‌شود، بسیج هرچه بیشتر توده‌های میلیونی و شرکت مردم در حیات اقتصادی کشور را به ضرورت مبرم روز تبدیل کرده است. چنین بسیج و مقاومتی تنها با تشکیل یک جبهه متحد از همه نیروهای ملی و ملی-مذهبی و دمکرات کشور بر محور یک برنامه حداقل برای حفظ استقلال سیاسی و بنای شالوده یک اقتصاد ملی با هدف حصول به توسعه پایدار میسر خواهد بود.

۲- سرمایه داری بزرگ تجاری و سرمایه داری بورکراتیک کشور و نمایندگان سیاسی آنها، رهبران جمعیت مولفه اسلامی و بخشی از کارگزاران سازندگی به امید تبدیل شدن به سرمایه داری کمپرادور و کسب حمایت قدرت‌های خارجی، هر روز سیریل‌های بیشتری را با امریکا و انگلستان ایجاد می‌کنند. آنها در صدد پیمودن کامل راهی هستند که سرمایه داری تجاری و بورکراتیک کشور مصر، با آغاز ریاست جمهوری انورسادات در آن گام نهاد و با نابودی کامل دستاوردهای انقلاب مردمی مصر، آن کشور را بطور کامل در مدار سیاست‌های امپریالیستی در منطقه قرار داد. سخنگویان این دو گروه همه روزه در مطبوعات داخل کشور به تبلیغ یکجانبه اهداف خود پرداخته و بطور خزنده، حتی با کوشش جهت رخنه به درون صفوف طرفداران تحولات و در اختیار گرفتن صفحات روزنامه‌ها به فعالیت خود علیه منافع ملی ایران ادامه می‌دهند. تازه‌ترین نمونه کوشش نظریه پردازان جبهه ارتجاع برای در اختیار گرفتن نشریات تحول طلب را می‌توان در گفتگوی محمد جواد لاریجانی در روزنامه «عصر آزادگان» چهارشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۷۸ دید که در آن خواهان همکاری نظامی ایران با «تاتو» شد.

باید جبهه‌ای متحد از نمایندگان سرمایه داری ملی، صنعت کاران، پیشه‌وران، دهقانان و کارگران را بعنوان تضمین پیروزی پروژه توسعه سیاسی و مقابله با رویای کمپرادور شدن سرمایه‌های انگلیس تجاری و بورکراتیک تشکیل داد. ما، تنها با تعقیب سیاست همکاری با نیروهای ملی و ملی-مذهبی قادر خواهیم بود بطور روشن، صبورانه و با پشتکار به صنعت کاران، پیشه‌وران و کشاورزان کشور بگوئیم چه نیروها

می شوند، در مبارزات سیاسی خود طبقات را رهبری و بیانگر منافع خاص طبقات و اقشار گوناگون جامعه هستند.

حزب کمونیست ایران در کنگره دوم خود در سال ۱۹۲۷ درباره مسئله ملی "حق هر ملت برای تعیین سرنوشت خویش تا حد جدا شدن" را معین نمود. در مسائل حزبی شماره ۵ ژانویه ۱۹۸۵ حزب توده ایران چنین می خوانیم:

«حزب توده ایران طرفدار حقوق مساوی تمام ملت های ایران است. حزب توده ایران علیه هر گونه فشار ملی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی مبارزه می کند...»

در مجله دنیا شماره ۴ سال ششم در مورد مسئله ملی چنین آمده است:

«مارکسیسم-لنینیسم به ما می آموزد که در شرایط کشوری نظیر کشور ما، شعار ضد امپریالیستی و ضد فئودالی شعارهای عمده انقلاب، و مسئله ملی در زمره شعارهای دمکراتیک عمومی است.»

توده ای ها نه فقط به این مسئله اعتقاد داشتند، بلکه بدان عمل نیز کردند. گواه این مسئله، از خود گذشتگی هزاران توده ای است که برای سعادت خلق های میهن انواع محرومیت ها، بیکاری، آوارگی، فقر و گرسنگی، حبس، شکنجه، اعدام و تبعید را به جان خریدند.

لنین در رساله خود بنام "سه منبع و سه جزء مارکسیسم" می نویسد:

«افراد تا زمانی که در ورای هرگونه عبارت پردازی ها، بیانات و وعده های اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی نتوانند منافع طبقاتی این و یا آن قشر را تشخیص دهند، همیشه در صحنه سیاست قربانی خود فریبی ها بوده و خواهند بود.»

حتی در همان "جامعه مدنی" که نویسندگان بیانیه خواهان رسیدن به آن هستند، احزاب و سازمان های سیاسی دارای همین ماهیت بوده و خواهند بود.

هر حزب و سازمان سیاسی در جامعه طبقاتی تلاش می کند زمام حکومت را بدست گرفته و به قدرت برسد. به این ترتیب، مبارزه احزاب، مبارزه سیاسی طبقات است.

لنین می گوید:

«همه می دانند که توده ها به طبقات تقسیم می شوند... احزاب سیاسی معمولا، در اکثر موارد دست کم در کشورهای متمدن معاصر طبقات را رهبری می کنند... و "تشکیل غیر مسلکی بدون ایده و عقیده نابخردانه و بی معنی است...»

باید امیدوار بود که صادرکنندگان بیانیه مورد نظر، به این مقولات و نظرات توجه کرده و تعریف خود از احزاب را تدقیق کنند.

ایدئولوژی- در قسمت دیگری از بیانیه، نویسندگان آن در مورد ایدئولوژی مربوط به سازمان خود چنین می نویسند:

«... در تاریخ جنبش ملی دمکراتیک خلق ترکمن برای نخستین بار است که سازمانی بدون ایدئولوژی و بدون گرایش فکری تنگ نظران و خود محور بینانه، سازمانی که ساختاری دمکراتیک و محور اصلی فعالیتش دفاع از حقوق ملی پایمال شده ترکمن هاست ایجاد می شود.»

در این ارتباط باید گفت: تنها گرایش به عمل در راستای رسیدن به آماج معین در مرحله ای بسنده نیست، بلکه نخست حزب یا سازمان نیازمند سیاست و تئوری واقع بینانه است. بنابراین، در سطور بالا معلوم نیست برپایه کدام شناخت، به این نتیجه رسیده اند که چنانچه سازمانی بدون ایدئولوژی شد، حتما "دمکراتیک" و "بدون گرایش فکری تنگ نظران و خود محور بینانه" خواهد بود.

این نگرش، آغاز سرایش بسوی پراگماتیسم و دریافتی است که دورنمای جامعه و جنبش را از دست داده است. اگر به پندار نویسندگان بیانیه سازمانی که ساختارش دمکراتیک (این امر برای فردای جنبش قابل پیش بینی نیست)، بدون ایدئولوژی و محور اصلی فعالیتش دفاع از حقوق ملی خلق ترکمن است، پس با کدامین ابزار معنوی و ... منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خلق ترکمن را حفظ و یا بیانگر آن خواهد بود. هر سازمان و حزبی در برخورد با واقعیات زندگی در جامعه و حل مسائل

اشاره- اخیرا "سازمان دفاع از حقوق ملی خلق ترکمن" بیانیه ای، با هدف تبیین دیدگاه هایش پیرامون حقوق خلق ترکمن منتشر کرده است. در این بیانیه، که تدوین کنندگان آن از وابستگان به طیف چپ غیرمذهبی ایران می باشند و در جریان رویدادها و تحولات ۲۱ سال اخیر ایران بوده اند، متاثر از برخی جو سازی های سال های اخیر در طیف چپ، به تعریف هائی از سازمان و ایدئولوژی دست یازیده اند که امید است آن را در آینده تصحیح کنند.

مقاله تحلیلی زیر، درعین حال که نگاهی هشدار برانگیز به این بیانیه و دیدگاه های تدوین کنندگان دارد، مباحثی مشابه در برخی از دیگر سازمان های سیاسی چپ ایران را نیز در بر می گیرد و از این نظر جنبه عام نیز دارد. این جنبه های عام، فراتر از مرزبندی های مربوط به حقوق خلق هاست، که بجای خویش محفوظ است و ارتباطی با ایدئولوژی زدائی و سازمان گریزی ندارد!

چند بخش بسیار کوتاه از این مقاله، بدلیل محدودیت صفحات راه توده و با این وسواس که به اساس آن لطمه ای وارد نیاید، حذف شده است.

را بطله حقوق خلق "ترکمن" با ترک ایدئولوژی!

ک. رحمانی

درک ناقص از تاریخ، برای نیروهای اجتماعی پدیده هولناکی است؛ چرا که به تبع آن موضع گیری نادرست در برابر رویدادهای اجتماعی شروع می شود. از جمله این موضع گیری های نادرست، ابدی فرض کردن و تغییر ناپذیر انگاشتن خصایص ویژه یک مرحله است.

با این معیار نگاهی کوتاه به "بیانیه سازمان دفاع از حقوق خلق ترکمن" که نتیجه تصمیمات کنفرانس برخی فعالین سیاسی ترکمن است و اخیرا در هشت صفحه منتشر شده انداخته ام.

واقعیت نشان داده است که هرگاه حزب یا سازمانی از ایدئولوژی علمی دور شده، با وظایف محدود و روزکاری دمساز شده، از عمق رویدادها دور افتاده است.

با وجود برخی نکات مثبت و خواست های به حق در مورد حقوق ملی خلق ترکمن و موارد دیگر، در این بیانیه نگرشی مبهم و منفی وجود دارد که بی توجهی به آنها می تواند معضلات سیاسی و تئوریک کهنه را به اشکال نوین بیار آورد.

احزاب- نخستین سئوالی که با مرور بیانیه به ذهن خطور می کند انگیزه و دلیل نگرش بدبینانه آن نسبت به احزاب و سازمان هاست. نگرش بیانیه نسبت به احزاب و سازمان های سیاسی بسیار کلی است. در این نگرش از وابستگی احزاب و سازمان ها و اقشار گوناگون اجتماعی و طبقاتی که این احزاب و سازمان ها سخنگوی آنها هستند صحبتی در میان نیست. به زعم تهیه کنندگان بیانیه، احزاب متهم به "بازی سیاسی" می شوند. از سوی دیگر، در این بازگویی ها، وظایف و نقش این احزاب و سازمان های سیاسی مفروض و از لحاظ اجتماعی بی هویت، تنها در چارچوب محدود ملی یک خلق خلاصه شده اند.

حقیقت مشخص، در وضعیت مشخص شناختنی است. احزاب و سازمان های سیاسی، که آگاه ترین بخش یک طبقه و قشر را شامل

خواهد شد. باید مکانیسم اثرگذاری شرایط عینی بر شکل گیری عامل ذهنی را شناخت. آنچه که در شناخت این مکانیسم پرباست، مقوله "منافع اجتماعی-طبقاتی" است، زیرا این منافع هستند که به مثابه پلی میان عوامل عینی و ذهنی عمل می کنند.

دوستان نویسندگان بیانیه فراموش کرده اند، که انقلاب ما وظایف اجتماعی-اقتصادی خود را هنوز به انجام نرسانده است. ما موظف به شناخت همه جانبه از روندی هستیم که تمام خصایص ویژه آن در ارتباط با انقلاب ماست و آینده به ناگزیر تغییرات متنوع و مهمی در تصورات ما، درباره این روند بوجود خواهد آورد و بنوبه خود همچنین موظف هستیم آهنگ و گستره روند پیشرفت جنبش را غلبه حاکمیت ارتجاع عمیق تر سازیم و آگاهی لازم را از راه های متنوع به درون توده ها ببریم. دست یافتن به دگرگونی های عمده اجتماعی و نوسازی ملی و کسب تحولات ریشه ای انقلاب هنوز پایان نیافته است. مضمون عمده جنبش کنونی مردم ایران سرشت ویژه و مکانیسم حرکت آن است، که با تسلط ارتجاع ناهمساز است. ویژگی های این جنبش از خواست های انقلاب ملی و دمکراتیک مردم ما جدا نیست، وظیفه ما بشناختن نیروهای ملی و میهن دوست انقلابی آنست که تناسب و تعادل نیروها را در این آزمون تاریخی بسود آن نیروهای دمکرات و انقلابی که مواضع دمکراتیک تر نیز پیدا خواهند کرد، کمی سنگین کنیم. نباید به ملاحظات سیاسی بسنده شود. روح فعال خود را با نیازهای عملی جنبش باید منطبق سازیم تا پیش زمینه های مهم برای گذار به روند پیشرفت اجتماعی عالی تر فراهم آید. از این طریق خواهیم توانست به خصلت انتقالی، رفع زیگزاگ ها و توان اجتماعی-سیاسی بالاتر نیروهای مذکور یاری رساند. باید شیوه هایی برای برقراری رابطه و اتحاد با نیروهای دمکراتیک و انقلابی در درون جنبش در مبارزه مشترک علیه حاکمیت و سلطه ارتجاع مذهبی و برقراری حاکمیت ملی جستجو کرد تا شکل همبستگی رزمجریانه ای را به خود بگیرد. از این طریق است که ما در عین حال که در راه احقاق حقوق خلق های داخل میهن خود - از جمله خلق ترکمن - مبارزه می کنیم، این مبارزه را طبقاتی نیز دیده و موضع روشنی در برابر بهره کشان و زحمتکشان داریم، گرچه هر دو از یک خلق باشند! ■

گورباچف رهبری سوسیال

دمکرات های روسیه شد!

در روز ۱۱ مارس ۲۰۰۰ کنگره موسس حزب متحد سوسیال دمکراتیک روسیه در مرزعه دولتی مسکویسکی در منطقه مسکو برگزار شد و میخائیل گورباچف به عنوان رهبر حزب انتخاب شد. گورباچف از شرکت کنندگان خواست که اعضا حزب را "رفیق" خطاب کنند. گورباچف در سخنرانی خود ادعا کرد که برگزاری کنگره سوسیال دمکرات های روسیه نقطه عطفی در تاریخ کشور بحساب می آید. او شرایط کشور را به دوران کمونیسم جنگی تشبیه کرد که در آن نظام قدیم جداکتر ویران شده، ولی بنای روابط نو، بصورت حداقل انجام شده است.

گاوریل پوپف یکی از اعضای پرزیدیوم، طی سخنرانی خود، از مردم خواست که به پای صندوق های رای رفته و در روز ۲۶ مارس علیه نامزدهای موجود رای خود را به صندوق بریزند. [تشبیه سیاست های نیروهای میانه و برخی چپ نماها در ایران]. اکثر سخنرانان بر آمادگی شرایط روسیه برای رشد سوسیال دمکراسی تکیه کردند. در پایان کنگره با ۱۸۲ رای از ۱۸۹ نماینده حاضر، میخائیل گورباچف را به عنوان رهبر حزب انتخاب کرد.

اخبار و تحلیل های "راه توده" را از هر راه ممکن به داخل کشور منتقل کنید

اجتماعی موجود و یا پدید آمده، نیازمند یک جهان بینی و تئوری است، که پدیده های بفرنج اجتماعی را با اتکا به آن بتوان حل کرد.

سیاست همواره در منافع طبقات معین تبلور می یابد و این امر نیز تاثیر بسیاری بر فرامندی و رشد آگاهی و کارائی های سیاسی دارد. شرایط تاریخی تعیین کننده نه تنها روش سیاسی، بلکه اشکال فعالیت تاریخی نیروهای اجتماعی است و در محدوده ها باقی نمی ماند. بدین ترتیب، روشن ساختن قانونمندی های رشد جامعه و به پیروی از آن جنبش های اجتماعی، بدون یک ایدئولوژی و جهان بینی ناممکن است. تلاش در راستای استحاله ایدئولوژی، پس آمدی جز خیال بافی و پراگماتیسم نخواهد داشت.

سرمایه داری و امپریالیسم دارای ابزارهای کارآمد سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک برای فریب و بی تاروپود کردن پیکار خلق ها و زحمتکشان است. از این رو نیروهای پیشرو خلق و سازمان ها و احزاب انقلابی اگر ابزارهای سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک نداشته باشند و مثلاً بخواهند فرا ایدئولوژیک عمل کنند، در چنبره ابزارهای سرمایه داری و امپریالیسم گرفتار خواهند آمد.

سرمایه داری می کوشد احزاب و سازمان های سیاسی را با حملات سیاسی و ایدئولوژیک خود وادار به سازش در امور اجتماعی کند. مگر نیروی اجتماعی پیشرو ترکمن خواستار ترقی اجتماعی نیست، که خود را بی نیاز از ادراک تئوریک اعلام کند؟

اشتباه از آنجا ناشی می شود که درک نمی کنند نداشتن ایدئولوژی، خود گونه ای از ایدئولوژی است! نباید اجازه داد رسوبات ناشی از پندار بافی های گذشته، خودرانی های سیاسی و چپ روی های گذشته به پنداریابی ها و خودرانی ها، اما این بار آلوده به "راست روی" ادامه یابد.

مردم، خلق و توده ها در هر موقعیت تاریخی مبارزه، همواره در پیوند طبقاتی مفهوم خواهند یافت. وحدت تئوری و عمل زیر بنای یک سازمان سیاسی پیشروست. سازمانی که پاسخگوی رهایی خلق از هرگونه ستم اقتصادی، سیاسی و ملی باشد، اگر از درک قوانین رشد جامعه غافل بماند، به اهداف خود نمی تواند برسد.

بنابراین باید ابتدا مشخص ساخت که در راستای کدام برنامه سیاسی و اقتصادی و به سرد کدام طبقات و اقشار اجتماعی می خواهیم مبارزه کنیم. ویژگی های قومی و خلقی این خواست های طبقاتی-مبارزاتی را کامل می کنند. درغیر اینصورت در راستای منافع محدود سازمانی گرفتار گونه ای اپورتونیسم خواهیم شد و روزمرگی (تظاھری از موضع ایدئولوژیک پوزیتیویستی) را جانشین ایدئولوژی خواهیم کرد.

نویسندگان بیانیه در مورد مسائل اجتماعی، دمکراسی، جامعه مدنی و وظائف عملی به بررسی ضرورت ها نپرداخته، بلکه آنها را در سطح "خوب" و "بد" تقسیم کرده است، درحالیکه به قول لنین «غنای پدیده ها بیش از قانون است...»

آنجا که نویسندگان بیانیه می نویسند «جمهوری اسلامی به دنبال سرکوب خونین ترکمن ها در جنگ گنبد، سیاست ویرانگرانه ای را در پیش گرفت...» بگونه ای گذشته خود را بدون اشاره به اشتباهات گذشته و حداقل بررسی نقادانه گذشته به دور می افکنند. در حالی که بهتر بود ضمن بازبینی انتقاد آمیز گذشته، دلالت جنگ و زمینه های اختناق و سرکوبی را بر می شمردند که در آن برهه از زمان ذهنیت توده ها را تازانده و از عینیت جامعه جدا کرده بود و در اندیشه دولتی مستقل بود. گذشته فقط به گذشته تعلق ندارد، بلکه تجربه ایست برای آینده. همانگونه که رویدادهای کنونی در میهن ما ریشه در گذشته دارد، ریشه در انقلاب دارد. مبارزه کنونی در جامعه ما از انقلاب ما جدا نیست، همانگونه خواسته های انقلاب از جنبش کنونی جدا نیست. هر دورانی مهر و نشان خود را بر انقلاب ها و جنبش ها می گذارد و درک این مهر و نشان بدون درک دوران مزبور ممکن نخواهد بود. گذشته به ما باید آموخته باشد که وحدت خلق و آزادی توده ها، در گروی مبارزه آگاهانه خلق ها و توده هاست، چه مسالمت آمیز و چه غیر مسالمت آمیز. اقدامات ماجراجویانه و اراده گرایانه توده ها را از پیشگامان خلق و توده ها جدا می کند. اگر دیروز از موضع چپ روی این واقعیات را ندیدیم، مبادا که امروز از موضع راست روی آنها را نبینیم و از مقولاتی صحبت کنیم که پیش از آنکه در ذهن خلق و توده ها باشد، در ذهن ماست.

مقوله خلق، شایسته است در بررسی مشخص نیروهای محرکه تحولات دمکراتیک مورد توجه قرار گیرد. ژرفش دمکراسی خواهی در جنبش های خلقی نیز بخشی از گستره مبارزه طبقاتی است؛ زیرا هرگاه جنبش رزفش یابد، دمکراسی نیز در گسترده این پیکار گسترده تر و ژرفتر

اطلاعیه

اجلاس تدارکاتی بررسی تحولات ایران (بر محور جمع‌بندی نتایج انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی) و موقعیت نیروهای ملی و ملی-مذهبی در ایران تشکیل شد.

در این اجلاس در روزهای ۱۳ و ۱۴ فروردین و با شرکت ۳۳ تن از کادرهای قدیمی و اعضای حزب توده ایران تشکیل شد و علاوه بر تبادل نظر پیرامون رویدادهای ایران و تعیین محورهای مهم مواضع سیاسی-اقتصادی نیروهای ملی و ملی-مذهبی و تأکید بر ضرورت بررسی و تدقیق بیشتر آنها، موارد زیر نیز باتفاق آراء تأیید شد:

۱- در حال حاضر، در حزب توده ایران دو دیدگاه نسبت به محورها مهم زیر وجود دارد:

الف- "تحولات جاری در کشور"،

ب- "سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن ۵۷ و حاکمیت برآمده از آن"،

پ- "برخورد به رویدادهای پس از یورش جمهوری اسلامی به حزب توده ایران"

ت- "ضرورت وحدت نظری و تشکیلاتی در میان توده‌ای‌ها"

یکی از این دو دیدگاه در نشریه "راه توده" و دیگری در نشریه "نامه مردم" بازتاب می‌یابد.

شرکت کنندگان در اجلاس، با در نظر داشت محورها بالا، دو اطلاعیه مربوط به شرکت در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی و ضرورت رای به لیست جبهه مشارکت ایران اسلامی و همچنین اطلاعیه مربوط به حادثه ترور "سعید حجاریان" - مشاور ریاست جمهوری، نایب رئیس شورای شهر تهران و مدیرمسئول روزنامه "صبح امروز" -، که با نام حزب توده ایران در نشریه "راه توده" منتشر شد را باتفاق آراء تأیید کردند.

شرکت کنندگان در اجلاس، در ادامه تأیید دو اطلاعیه مذکور، ضمن تأکید دوباره بر ضرورت حرکت به سوی وحدت درونی و همه جانبه حزب توده ایران و ادامه کوشش برای گفتگو و تفاهم میان همه توده‌ای‌ها - بویژه رفقای منتشرکننده نشریه "نامه مردم" - نشریه راه توده را ادامه دهنده سیاست مشی شناخته شده حزب توده ایران ارزیابی کردند.

علاوه بر رفقای که در اجلاس شرکت داشتند، رفقای نیز، که پیشتر برای حضور در این اجلاس اعلام آمادگی کرده بودند، اما بدلائل ناشی از بعد مسافت و عدم امکان سفر نتوانستند در آن شرکت کنند، نقطه نظرات خود را پیرامون نیروهای ملی و ملی-مذهبی و دیگر مسائل اساسی مطرح شده در اجلاس ارسال داشته بودند. این امر به اطلاع شرکت کنندگان در اجلاس رسانده شد.

این نقطه نظرات نیز با محورهای اساسی این اطلاعیه - از جمله در تأیید اطلاعیه‌های منتشره در راه توده و بنام "حزب توده ایران" - مطابقت داشت.

۲- تشکیل کمیته‌های کار تحقیقاتی پیرامون موقعیت نیروهای ملی و ملی-مذهبی در ایران، ساختارهای اقتصادی ملی و "رشد ملی" - با در نظر داشت موقعیت امپریالیسم جهانی - مورد تأیید اجلاس قرار گرفت و مقدمات آغاز کار این کمیته‌ها فراهم گردید.

۳- مشکلات مالی نشریه "راه توده" و ضرورت ایجاد امکانات عملی جهت رفع تنگناهای ناشی از این امر نیز در این اجلاس طرح و راه حل‌هایی در این زمینه ارائه شد. برخی از این راه حل‌ها، بعنوان راه حل‌های فوری باتفاق آراء تصویب شد و ضرورت یافتن راه حل‌های دراز مدت نیز مورد تأیید و تأکید جمع قرار گرفت.

۴- در پایان و به منظور پیگیری مصوبات این اجلاس، یک کمیته ۵ نفره به اتفاق آراء انتخاب شد. تصمیمات این کمیته به اطلاع شرکت کنندگان در اجلاس رسانده خواهد شد و در صورت ضرورت انتشار نیز خواهد یافت.

کمیته اجرایی طرح کودتا!

به موجب آخرین اطلاعاتی که در تهران بر سر زبان‌هاست:

۱- ستاد کودتا، تحت عنوان "اتاق بحران" با شرکت علی لاریجانی، سرپرست تلویزیون، محمدرضا باهنر، لیدر فراکسیون موتلفه در مجلس پنجم و "سردار ذوالقدر"، جانشین فرمانده سپاه و فرمانده بسیج تشکیل شده است.

۲- حمید رضا ترقی نماینده واعظ طیبی در شورای رهبری جمعیت موتلفه اسلامی، برای گمراه کردن اذهان عمومی گفته است: موتلفه قدرت کودتا ندارد. این سخنان در حالی بیان شده که به ۳۸۰ هزار پایگاه موتلفه اسلامی در سراسر ایران آماده باش داده شده است.

۳- پیش از یورش به مطبوعات، مدیران مسئول نشریات با وزیر ارشاد دیدار داشته و ضمن پذیرش برخی انتقادات دولت به عملکرد این نشریات، نامه‌ای خطاب به رهبر نوشته شده و از وی تقاضا ملاقات می‌شود. از جمع روزنامه‌های جناح راست، تنها مدیرمسئول روزنامه جمهوری اسلامی در این جلسه شرکت داشته است. پس از این جلسه و ارسال تقاضای کتبی ملاقات به دفتر رهبر، "اتاق بحران" دستور تعطیل مطبوعات را صادر می‌کند و فرمانده بسیج "ذوالقدر" قوه قضائیه را تهدید می‌کند که در صورت تعلل این قوه، این دستور از تلویزیون پخش شده و بسیج چاپخانه‌ها و دفاتر این نشریات را اشغال خواهد کرد!

ماجرا آفرینان بولن

در تهران از اطلاعات موثقى صحبت که است به موجب آن، جمع زیادی از اغتشاش آفرینان از ایران اعزام شده بودند. در تصاویر پخش شده در ایران، شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی از فاصله بسیار نزدیک به گوش می‌رسید که از نظر تکنیکی با کل فیلمبرداری در تضاد بود. این فریادهای نزدیک به دوربین را افراد اعزامی می‌زده‌اند.

در این شماره می‌خوانید:

* اهمیت سند کودتای ۲۸ مرداد، منتشره در "نیویورک تایمز" ص ۴
* بسیج جدید برای رویارویی با سپاه ص ۶ * فرماندهان نظامی چگونه می‌اندیشند ص ۷ * پادشاهی در دل جمهوری! ص ۸ * ناطق نوری بسیج را علیه مردم تحریک می‌کند ص ۹ * اقتصاد ملی با کدام نگرش ص ۱۰ * زیربنا و محتوای کلی اقتصاد ملی ص ۱۱ * شکست ابزار مبارزه به مفهوم شکست جنبش نیست ص ۱۳ * "پاس" چپ‌هاها گل از جاع! گزارش کنفرانس برلن ص ۱۴ * مافیای "حجتیه" کانون کودتا! ص ۱۷ * عالیجنان خاکستری از کجا فارغ التحصیل شدند! ص ۲۲ * عکس کیانوری در زندان اوین ص ۲۳ * اخبار جنبش کارگری ص ۲۴ * مراسم یاد بود کیانوری (پیرمرد تا آخر با انقلاب ماند) ص ۲۵ * آتاهانی که شوهای تلویزیونی را پذیرفتند ص ۲۹ * کنگره سازمان اکثریت ص ۳۰ * نامه‌ها و پیام‌ها ص ۳۱ * اسلام آمریکایی ص ۳۳ * در متن جنبش امروز آینده را تضمین کنیم! ص ۳۶ * رابطه حقوق خلق ترکمن با ترک ایندولوزی ص ۳۸

Rahe Tudeh No. ۹۵. Mai ۲۰۰۰

Postfach ۱۱۴۵, ۵۴۵۲۷ Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی،

Postbank Essen, Konto No. ۰۵۱۷۷۵۱۴۳۰

BLZ ۳۶۰ ۱۰۰ ۴۳, Germany

قیمت: ۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴۵ دلار کانادا

۱۶ FF, ۴ DM, ۴ US\$ & ۴,۵ Canada \$

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

آدرس اینترنت: http://www.rahetude.de